



اساس سوسیالیسم انسان است
چه در ظرفیت جمعی و چه فردی.
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.
منصور حکمت

ضمیمه
۷۹

برای

یک دنیای بهتر

نشریه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

Weekly publication of Worker - communism Unity Party

سر دبیر: سیاوش دانشور e.mail: siavash_d@yahoo.com چهارشنبه ها منتشر میشود ۱۰ دسامبر ۲۰۰۸ - ۲۰ آذر ۱۳۸۷

نکاتی در باره جنبش سرنگونی

با سیاوش دانشور

صفحه ۳



یادداشت سردبیر،

سیاوش دانشور

"مارکسیسم و تاکتیک"

صورت مسئله کدام است؟

اخیرا کوروش مدرسی در یک سخنرانی با عنوان "چپ و معضل جمهوری اسلامی" بالاخره اعلام کرد که سند منشور سرنگونی را کنار میگذارند. اعلام رسمی کنار گذاشتن این سند که یک رکن هویتی این حزب بود البته با مقدار زیادی الصاق تاریخ غیر واقعی به آن همراه است و تعجب اینست که در میان مستعین کوروش مدرسی یکی پیدا نمیشود که لااقل به حقیقت تاریخی پایبند باشد و بگوید که واقعیت اینطور نبود!

کوروش مدرسی بحث منشور سرنگونی را به چهارچوب مارکسیسم و تاکتیک میبرد و تلاش میکند سند جنبش سرنگونی را با برخورد مارکس به انقلاب ۱۸۴۸ و برخورد لنین و دو تاکتیک به انقلاب ۱۹۰۵ و برخورد منصور حکمت به انقلاب ایران یکی بداند و در ادامه آنها تبیین کند!؟ گویا بحثهای طولانی درون حزب کمونیست کارگری قبل از پلنوم ۱۶ و در پلنوم ۱۶ و بعد آن و همینطور جدائی این دوستان و تدوین همان بحثها در فرمت منشور سرنگونی متکی بر "تقابل مارکس و لاسال یا لنین و منشویکها و با برخورد منصور حکمت به انقلاب ایران" بود! این مطلقا حقیقت ندارد. بحث مارکسیسم و تاکتیک بحث معتبری است و هر کمونیستی طبعاً میتواند نظر و دیدگاهش را در یک موقعیت معین طرح کند و انسجام تاکتیک طرح شده با متدولوژی مارکسیستی را نشان دهد. میتوان موافق یا مخالف تاکتیک مطرح شده بود. این هم ابرادی ندارد. اما ما یک سطر نه از کوروش مدرسی و نه در اسناد مکتوب موجود رد پائی از این

صفحه ۲

نکاتی در باره جنبش سرنگونی

با علی جوادی



صفحه ۱۶

شکست جنبش سرنگونی یا بن بست چپ رادیکال؟

نقدی بر مواضع اخیر کوروش مدرسی

صفحه ۲۳

سیاوش دانشور

حقیقت دستکاری شده!

نقدی بر نقطه نظرات پوپولیستی حمید تقوایی

صفحه ۲۷

علی جوادی

چپ رادیکال و مسئله سرنگونی و انقلاب کارگری

در نقد دیدگاههای حمید تقوایی

صفحه ۳۱

سیاوش دانشور

از سایت حزب دیدن کنید؛

www.wupiran.com

www.for-abetterworld.com

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

"مارکسیسم و تاکتیک" صورت مسئله کدام است؟ ...

بحثها نمیبینیم. کورش مدرسی بحث خود را با مسئله "خلا استراتژیک" در حزب کمونیست کارگری و یک ارزیابی از روند اوضاع ایران و آوردن تزهانی مشخص شروع کرد که موقع خودش مورد نقد قرار گرفت. این بحثها در حزب حکمتیست زیر تیتر منشور سرنگونی جمعبندی شد و بعدتر در "توضیح" آن بحث دو تاکتیک لنین هم پیش کشیده شد. این سند مجددا توسط کادرهای رهبری سابق حزب حکمتیست از جمله رفقا ایرج فرزاد، مجید حسینی و محمود قزوینی و عبه شریفی نقد شده است. از این بگذریم که درک کورش مدرسی از برخورد مارکس و لنین و منصور حکمت با واقعیات تاریخی ربطی ندارد و حتی مثالهایشان نادرست است. اما مسئله اینست که ایشان صورت مسئله را عوض میکند تا در پرتو آن تمام منتقدین این سند و سیاست راست را "پوپولیست" و "مجاهد" و غیره بنامد، به خود مدال تئوین کننده "تاکتیک مارکسیستی" بدهد، هنوز از سند دفاع کند و بگوید باید حزب به آن "افتخار" کند، اما نهایتا اعلام کند که "چون امروز شرایط عوض شده است" دیگر موضوعیت ندارد! کورش مدرسی با نقد پوپولیسم تلاش میکند سیاست و بینش راست حاکم به این منشور را از زیر ضرب بیرون ببرد. همان کاری که جناح سانتر در حزب کمونیست ایران و مشخصا حمید تقوایی و عبدالله مهندی کردند. وانگهی بحث برسر داشتن تاکتیک در حزب کمونیست کارگری نبود. ایشان استراتژی متفاوتی را در مقابل حزب گذاشت که با استراتژی منصور حکمت تفاوت بنیادی داشت. با چرخش قلم نمیتوان استراتژی تشکیل دولت با نیروهای راست را به تاکتیک تبدیل کرد و مدعی هم بود. حتی اگر در مخیله ایشان این تاکتیک بوده تاکتیک راست بود. هنوز هم میگویند هر زمان مجددا وضع عوض شود همین تاکتیک را از کشو بیرون میکشند. کسی که همواره تاکتیک اش اینست دارد میگوید استراتژی اش همین است. این مانور بیانی ماهیت مسئله را عوض نمیکند.

این رفتار نه صمیمانه است و نه کمونیستی. انسان نمیداند با چنین وضعیتی چکار باید بکند. ایشان حرفهای زده و مکتوب خود را انکار میکند و تاریخی ناموجود برای بحث میترشد. وارد شدن به بحث در مورد تلقی ایشان از روش برخورد مارکس در انقلاب ۱۸۴۸ و یا لنین در ۱۹۰۵ و یا منصور حکمت در انقلاب ۵۷ بیهوده تر از بیهوده است. نخود سیاه است! مسئله دیگر دوستانی اند که مستمع کوروش مدرسی اند و از این تاریخ اطلاع دارند. آنها اگر به حقیقت پایبند بودند، مستقل از اینکه نظر امروزشان چیست، در مقابل این تحریفات سکوت نمیکردند. حتی اگر تشخیص نمیدهند که این بحث با متدولوژی مارکس و لنین و منصور حکمت آسمان تا زمین فرق دارد. منصور حکمت حرفش روشن و بی

ابهام است. او در بحث "جنبش توده ای برای سرنگونی رژیم آغاز میشود" ضمن تاکید بر درک پیچیدگیهای اوضاع برای حزب استراتژی روشنی دارد:

"... نیروهایی که حکومت اسلامی را بزیر میکشند زیر بار یک رهبری واحد نخواهند رفت. این بار خامی و خوشباوری انقلاب ۵۷ را نخواهیم دید. جنبش سرنگونی طلب اینبار به مراتب تحزب یافته تر خواهد بود. احزاب و نیروهای سرنگونی طلب در عین تنش حاد با یکدیگر وارد این جدال میشوند. اینها آلترناتیو حکومتی واحدی را نمیپذیرند. همه نیروها سقوط رژیم اسلامی را به مثابه گامی برای ایجاد نظام سیاسی مطلوب خود نگاه میکنند. و جدال واقعی میان این آلترناتیوها و افقها، میان جنبشهای طبقاتی و پرچمهای حزبی مختلف با پیشروی جنبش سرنگونی طلبی بیشتر اوج میگردد. بنظر من با سرنگونی رژیم اسلامی، جنبش توده‌ای بشدت در درون خود پلاریزه میشود. صفبندی جدیدی، له و علیه پرچم کارگری- کمونیستی در جامعه پدیدار میشود. ما در صف مقدم جنبش سرنگونی طلبی در این میدان حضور پیدا میکنیم، اما نگاهمان به آنجاست. به انقلاب کارگری..."

کورش مدرسی زیر عنوان "خلا استراتژیک" طرح دولت موقت با نیروهای دست راستی را به حزب پیشنهاد میکند و اتفاقا همان "خامی و خوشباوری انقلاب ۵۷" را منعکس میکند. این به منصور حکمت با هزار من سریش نمی چسبد. حقیقت اما اینست که سنت غیر کمونیستی کارگری ایشان و دیدگاههایشان به بن بست و شکست رسیدند. طوری که حزب حکمتیست هم ناچار است خود را از آن خلاص کند. اما چون کورش مدرسی نمیخواهد این را بپذیرد نتیجتا برای کنار گذاشتن محترمانه آن قالبی اختیاری تحت عنوان "مارکسیسم و تاکتیک" و تاریخی ناموجود تحت عنوان "مرزبندی با منشویسم" درست کرده است تا بحث "خلا استراتژیک" را به قلمرو "تاکتیک" براند و با اعلام شرایط عوض شده است همان را تا اطلاع ثانوی بایگانی کند! در متن این بحث بسیاری از مفروضات پایه ای و تئوریک کمونیسم کارگری منصور حکمت چکی به کناری انداخته میشود بدون اینکه حتی برای آن استدلالی طرح شود. قبول این ناواقعیت، و این مانور سیاسی، هر دلیلی داشته باشد، بدور از انصاف سیاسی و بدور از حقیقت جوئی کمونیستی کارگری است.

در این شماره نشریه چند مطلب در نقد همین دیدگاهها که توسط کورش مدرسی طرح شدند و همینطور پشت سکه دیدگاه ایشان که حمید تقوایی نمایندگی میکند، و هر دو متکی بر زدن بنیادهای تئوری و دیدگاه کمونیسم کارگری منصور حکمت اند، را مجددا منتشر میکنیم.*

کمونیسم کارگری

اصول اعتقادی و آرمان اجتماعی کمونیسم کارگری بر نقد ارکان اقتصادی و اجتماعی و فکری نظام سرمایه داری متکی است. نقدی از زاویه طبقه کارگر مزدی در این جامعه و به این اعتبار حقیقی و انقلابی. تلقی زحمتکشان و تولید کنندگان غیر پرولتر از آزادی و برابری و سعادت بشر، چه امروز و چه در جوامع پیشین، به ناگزیر انعکاسی از مناسبات اجتماعی حاکم بر جامعه و موقعیت خود آنان در رابطه با تولید و مالکیت است. تلقی برده از آزادی بناچار چندان از لغو برده داری فراتر نمیرفت و تجسم رعیت با صنعتگر خرده پای شهری از برابری چیزی بیش از برابری در حق مالکیت نمیتوانست باشد. اما، با ظهور پرولتاریا بعنوان توده عظیم تولید کنندگان فارغ از هر نوع مالکیت وسائل تولید، طبقه ای که اسارت و استثمار اقتصادی اش، دقیقا بر آزادی حقوقی اش بنا شده است، افق آزادیخواهی و برابری طلبی از اساس دگرگون شد. پرولتاریا نمیتواند آزاد شود بی آنکه جامعه بطور کلی از مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و تقسیم طبقاتی رها شود. برابری امری نه صرفا حقوقی، بلکه همچنین در اساس اقتصادی - اجتماعی است.

انتقاد پرولتری به سرمایه داری و جهان نگر و مبارزه سیاسی آزادیخواهانه و رهانبخش کارگری که قریب دو قرن قبل در شکل مشخص کمونیسم کارگری ظهور کرد، با مارکسیسم به انسجام و شفافیت و قدرت نظری عظیمی دست یافت. جنبش کمونیسم کارگری در تمام طول تاریخ خویش با مارکسیسم و نقد مارکسیستی به جامعه سرمایه داری پیوندی عمیق و ناگسستنی داشته است.

کمونیسم کارگری جنبشی اجتماعی است که با ظهور سرمایه داری و طبقه کارگر مزدی شکل گرفت و عام ترین و عمیق ترین شکل انتقاد و اعتراض طبقه کارگر به نظام سرمایه داری و مصائب آن را نمایندگی میکند. اهداف و برنامه عملی این جنبش بر نقد مارکسیستی بنیادهای جامعه سرمایه داری معاصر، بعنوان آخرین، مدرن ترین و پیشرفته ترین شکل جامعه طبقاتی، مبتنی است.

نکاتی در باره جنبش سرنگونی



با سیاوش دانشپور

یک دنیای بهتر: ترم جنبش سرنگونی ترم نسبتاً جدیدی است. منصور حکمت برای اولین بار از این ترم استفاده کرد. آیا این ترم صرفاً در تقابل با جنبش اصلاحات یا دو خرداد مورد استفاده قرار گرفته است یا به مساله دیگری اشاره دارد؟

سیاوش دانشپور: در قیاس با تلقی عمومی از تغییرات سیاسی بطور اعم و تلقی چپ رادیکال و ضد رژیمی بطور اخص، "جنبش سرنگونی" ترمینولوژی جدیدی است. این عنوانی بود که منصور حکمت بدنبال خیزش ۱۸ تیر مطرح کرد. دوره ای که اگر یادتان باشد سیاست در ایران از منظر ژورنالیسم رسمی، بخش عمده جریانات و شخصیتها و رسانه های اپوزیسیون ایران، و چه بسا بخشی از خود مردم ایران، صحنه تقابل "خامنه ای - خاتمی" بود. صورت مسئله سیاست در ایران به تقابل دو جناح ارتجاع دولتی و کشمکش آنها بر سر "تغییر از درون" از یکسو و حفظ و تداوم وضع موجود از سوی دیگر خلاصه شده بود. گویا اعتراض مردم علیه حکومت، طبقات اجتماعی، جنبشها و افقهای سیاسی و اجتماعی نه پیشینه ای داشتند و نه اساساً وجود نداشتند! کمونیسم کارگری طی قطعنامه "انتخاب خاتمی و عروج اپوزیسیون پرو رژیم" و اسناد و مباحث سیاسی پایه ای دیگر، این اوضاع را تشریح کرد. ضرورت و ریشه های عروج خاتمی و تلاش درون حکومتی برای بقا که وعده "اصلاحات" را میداد تبیین کرد. کهنه بودن، تکراری بودن، بی حاصل بودن این خطر از منظر منافع مردم و مبارزه طبقه کارگر تاکید کرد و قاطعانه تلاش کرد در مقابل این نقطه سازش بایستد. در تبیین ما از جامعه و در نگرش ما بعنوان یک جریان

سرنگونی طلب کمونیست و انقلابی، همیشه سرنگونی خواهی مردم و نخواستن رژیم اسلامی فرض بوده است. مردم در ایران هیچوقت به جمهوری اسلامی رضایت ندادند. اما ترم جنبش سرنگونی در متن یک رویداد سیاسی که توجه جهانی به آن جلب شد مطرح میشود. وقتی واقعه ۱۸ تیر به بهانه بستن روزنامه دولتی سلام شروع شد، کسی تردید نکرد که این پدیده نه دنبالچه خاتمی است و نه ادامه خامنه ای. دو جناح حکومت ناگهان جایشان عوض شد. خامنه ای گریه و التماس کرد و خاتمی رجز خواند و دستور سرکوب داد. عناصر مهم و کلیدی دو خرداد یکی پس از دیگری تلاش کردند "غانله" را بخوابانند. نتوانستند. ناچار شدند به هویت و رکن اساسی حکومت شان رجعت کنند؛ سرکوب عریان!

اهمیت این خیزش این بود که معادله کادرب و تا آنوقت صحنه سیاسی ایران را پوچ و ملغی اعلام کرد. معلوم شد که حق با کمونیزم کارگری بوده است. این جدال سه طرف داشت و یک طرف مهم آن مردمی بودند که علیه این اوضاع به اشکال مختلف به میدان آمده بودند. اساساً آنچه پدیده دو خرداد را الزامی کرد، تلاش برای قالب زدن اعتراض و نخواستن مردم در مرزهای فکری و سیاسی و مجاز درون حکومتی بود. ۱۸ تیر شروع خودنمایی و عروج توده ای جنبشی بود که تا آنوقت در رسانه های غربی و در ادبیات اپوزیسیون طرفدار رژیم مفهومی نداشت. به این معنی عنوان جنبش سرنگونی، نه تنها عنوانی در تقابل با پرچم اصلاحات حکومتی بلکه عنوان یک جنبش متمایز علیه "دو بال نظام" و کل جمهوری اسلامی بود. این جنبشی صرفاً ضد دو خرداد نبود. چون اگر اینطور بود با شکست دو خرداد و کور شدن خط اصلاح درون حکومتی میبایست جنبش

سرنگونی هم موضوعیت خود را از دست دهد. اگر جنبشی هویت خود را صرفاً در نقد یک حرکت تبیین و توضیح دهد، زمانی که آن حرکت و جنبش از صحنه کنار میرود آن جریان و جنبش هم فاقد موضوعیت میشود. اما جنبش سرنگونی عنوان حرکت و تمایل و اعتراض روزمره ای است که کل جمهوری اسلامی را مانع زندگی و سعادت و حال و آینده خود میداند. تعیین سیاسی دادن به این جنبش در عین حال شروع تلاشی برای توضیح مکانیزمهای حرکت و پیشروی آن، تلاش برای حاکم کردن افق چپ بر آن، و تلاش برای تامین رهبری و سازماندهی آن بود.

یک اهمیت اساسی دیگر این بحث اعلام تمایز کمونیسم کارگری با تصویر تاکنون رایج خطوط چپ رادیکال و سنتی و ضد رژیمی از هر حرکت اعتراضی مردم در تقابل با حکومت های استبدادی است. در قاموس این جریانات و مشخصاً سوسیالیسم جهان سومی و پوپولیسم رادیکال همواره حرکت های میلیتانت در تقابل با رژیم های سرکوبگر "انقلاب" نامگذاری شده است. همانطور که عمده این جریانات هر تلاش روزمره طبقه کارگر و جنبشهای اجتماعی برای بهبود اوضاع را "رفرمیستی" تلقی کرده اند. منصور حکمت در تقابل با این سنتها تلاش کرد جنبش کمونیسم کارگری را به تصویری روشن تر و واقعی تر از سیر تحول سیاسی و افت و خیزهای آن مجهز کند. هدف این بود که مقولات سرنگونی و انقلاب از هم تفکیک شود. تلاش این بود که انقلاب، که در دوره حاضر نمیتواند جز انقلابی کارگری و کمونیستی باشد، ماهیت اجتماعی و طبقاتی اش را بازیابد و از

زیر توهمات و آوار دیدگاههای انقلابیگری طبقات ناراضی و غیر کارگری و غیر کمونیستی بیرون بیاید. این امر کمک میکرد که دو موضوع روشن شود؛ اول، ماهیت و ترکیب اجتماعی جنبش سرنگونی و افق این جنبش و فاکتورهای لازم برای پیشروی آن تبیین شود. دوم، جنبش کمونیستی کارگری، که هدفش سرنگونی سرمایه داری از طریق یک انقلاب کارگری است، سیاست و تاکتیک و دیدگاه روشنی در قبال جنبش سرنگونی داشته باشد. در مورد نکته اول و با توجه به تجارب انقلاب ۵۷ این جنبه تصریح شد که این جنبشی "همه با هم" نیست. اساساً ادامه ۵۷ نیست و هر روز بیشتر رابطه اش را با آن تاریخ و تجربه تاریخی قطع میکند. بر وجود منافع طبقاتی، دیدگاهها و افقهای متمایز که وجه اشتراکشان سرنگونی جمهوری اسلامی است تاکید شد. این واقعیت که در اردوی سرنگونی نیروهای مختلفی حضور دارند و علیرغم اشتراکشان در نفی جمهوری اسلامی، نه فقط اهداف متفاوت سیاسی و طبقاتی و متخاصم را دنبال میکنند بلکه تلقی هر کدام از سرنگونی ضرورتاً یکی نیست. بر این نکته اساسی تاکید شد که افقهای متفاوت در جنبش سرنگونی بناچار مسئله انتخاب را در مقابل مردم میگذازد. جدال بر سر راه حل های چپ و راست و پرچمی که با آن باید رژیم اسلامی را سرنگون کرد برجسته میشود.

اهمیت متدولوژیک این بحث بویژه در برخورد به رویدادهای سیاسی ایران نیز تعیین کننده است. اگر فرض شما این باشد که سرنگونی حتی با درجه ای از رادیکالیسم سیاسی و میلیتانتی در تقابل با حکومت و ارکانهای قدرت آن تصویر یک انقلاب است، آنوقت جریان و افق انقلابی در متن این تحولات همان بلانی به سرش می آید که در بسیاری از تحولات سیاسی و از جمله انقلاب ۵۷ ایران آمده است. مسئله اینست که ما به چه روندی سرنگونی اطلاق میکنیم و به چه روندی انقلاب؟ تمایزات و

نکاتی در باره جنبش سرنگونی

با سیواش دانشور ...

تشابهات و یا امتزاج ایندو با چه مولفه هائی مشخص میشوند؟ مثلا حکومت اسلامی میتواند با کودتای فرزندان نظامی و سپاهی و یک جناح کوچک خودش کنار زده شود و به نوعی به رژیم و حکومت اسلامی نوع پاکستانی تبدیل شود. جناحهای حکومت اسلامی میتوانند در متن تشدید تضاد منافع و جدال برسر بقا نظام، به تصفیه های خونین درون حکومتی دست بزنند و رژیم باقی مانده از این پروسه چیزی جز جمهوری اسلامی باشد. رژیم اسلامی میتواند با شورش چند روزه ادامه دار مردم در تهران و دو سه شهر بزرگ دیگر سرنگون شود. میگویم ادامه دار، چون اگر جمعیت معترض مثلا در تهران و تبریز و اصفهان و غیره از مرز سیصد هزار و بیشتر خارج شود و اعتراض علیه حکومت چند روز طول بکشد، رژیم اسلامی و سیستم سرکوب آن توان عینی کنترل اوضاع را ندارد. و یا در حالتی بسیار متفاوت که جنبش کارگری ابتکار عمل سیاسی را در دست دارد، رژیم اسلامی میتواند در متن اعتصابات کارگری و اجتماعات توده ای و یک رشته قیام شهری سرنگون شود و کارگران با دولت انقلابی شان خلا قدرت را پر کنند. رژیم اسلامی میتواند به قول اپوزیسیون راست در یک "انقلاب مخملی" سرنگون شود و یا به عبارتی دقیقتر به سازش و مصالحه ای در بالا با غرب تن دهد. این رژیم در اشکال و حالتی بسیار متنوعی میتواند دیگر رژیم اسلامی سابق نباشد و یا از نظر جامعه بختک رژیم اسلامی یا کنار زده شده و یا دیگر توان کنترل مردم و جامعه را ندارد. به همه اینها میتوان **سرنگونی** اطلاق کرد. چون نهایتا **رژیم اسلامی با مشخصات سابق آن سرکار نیست.** سوال اینست که این روند را چه وقت و چگونه میتوان انقلاب نامید و تمایز انقلاب با سرنگونی کدام است؟ آیا

روبرو بوده است چون با مشخصات پایدارتر سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه در تناقضی مهلک است. آنچه که نخواستن دوره اخیر را از گذشته متمایز میکند، مقابله توده ای تر و صریح تر و اعتراض نسل جدید به تداوم تلاش حکومت برای بقا بود. به یک معنی نخواستن همان است اما در شرایط جدیدی و با مشخصات سیاسی و اجتماعی و نسلی جدیدی ابراز وجود میکند.

جنبش سرنگونی بعد از ۱۸ تیر ۱۳۷۸ در همان قامت اولیه اش نمانده است. خیزش ۱۸ تیر برشی مهم از یک تلاش طولانی تر برای سرنگونی بود. این جریان درهم کوبیده شد، تجزیه شد، و نهایتا تمام شد. اولین نکته ای که اثبات شد این بود که این جنبش ایدا جنبشی "همه با هم" نبود و هنوز هم نیست. با خود توهمات دوره قبل را حمل نمیکند. نیروهای تشکیل دهنده اش یک افق عام و محدود ضد رژیم را دارا نیستند. درعین حال که هدفش سرنگونی است اما تکرار جریان و حرکتی "ضد شاهی" نیست. تداوم ۱۸ تیر بویژه با پایان دو خرداد، باید سربرآوردن جنبشی چپ در مقیاس وسیع بود. خلا مهمی که باید کمونیسیم کارگری پر میکرد اما بدلائلی این فرصت را از دست داد. جنبش سرنگونی در این سالها تحت تاثیر فاکتورهای مختلفی قرار گرفته است. ممکن است در دوره هائی و بویژه بدنبال سرکوبیهای خشن رژیم اسلامی، خوشبینی و امید مردم به اینکه میتوان این رژیم را پانین کشید تغییر کرده باشد اما مردم در هیچ دوره ای به سازشی با رژیم نرسیدند و نفس نخواستن حکومت اسلامی تقویت هم شده است. همزمان گرایشات و افقهای اجتماعی در جامعه خود را در اشکال مختلفی بازتاب دادند. اردوی راست و چپ در این جنبش با گذشت زمان بیش از پیش تفکیک شدند. هم عدالتخواهی سوسیالیستی و کارگری و هم تلاش برای تغییر از بالا خود را در پروژه ها و اعتراضات و تحریکات سیاسی گوناگونی نشان دادند. در موارد

ضرورتا و جبرا این دو - یعنی سرنگونی و انقلاب - با هم حادث میشوند؟ اگر ایندو در هم تلفیق شوند چه شرایط و مختصاتی لازم است؟ و مستقل از تمام اینها کمونیسیم کارگری و جنبش آزادی و برابری در ایران، که سرنگونی حکومت اسلامی یک هدف اعلام شده اش است و در سرنگونی ذینفع است، باید چه سیاست و تاکتیکی در قبال سرنگونی خواهی توده مردم داشته باشد؟ بحث جنبش سرنگونی دریچه ای برای روشن کردن این تمایزات و نور انداختن بر وظایف مشخص تر جنبش کمونیسیم کارگری، آماده کردن و بالا بردن تلقی و خود آگاهی مردم و جامعه از پروسه نفی رژیم اسلامی، متمایز کردن دیدگاه کمونیسیم کارگری از دیدگاههای کلاسیک چپ جهان سومی و سنتی و رادیکال از امر سرنگونی، و مهمتر از همه ایجاد آمادگی در صفوف کمونیسیم کارگری و بویژه طبقه کارگر برای دخالتگری روشن در این روند و سازماندهی انقلاب کارگری است.

یک دنیای بهتر: منصور حکمت بدنبال خیزش دانشجویی در 18 تیر 1378 اعلام کرد که جنبش سرنگونی به میدان آمد، اکنون 8 سال از آن تاریخ میگذرد، ارزیابی شما از این جنبش چیست؟

سیواش دانشور: اول میخوام اختلاف خودم را با یک دیدگاه که بطور غیر رسمی در میان کمونیسیم کارگری و بخشهایی از اپوزیسیون دارد رایج میشود روشن کنم. و آن اینست که عنوان میشود "سرنگونی رژیم اسلامی عقب افتاده است" و ازاین مشاهده و فاکت نتایج سیاسی پاسبیستی میگیرند. نخواستن حکومت اسلامی امری جدید نیست. از همان روزی که این نظام منحوس مستقر شد کم نبودند که رژیم اسلامی را نمیخواستند و در تلاش بودند بنوعی از سر راه بردارند. در یک مقیاس تاریخی این رژیم همیشه با مقاومت و نخواستن

زیادی جدال برسر هژمونی سیاسی در حرکتیهای معین واضح بوده است. از مقطع 18 تیر به بعد جناح چپ جامعه زبان و کاراکتر اعتراضی خود را رنگ عمدتا سوسیالیستی و عدالتخواهانه و ضد سرمایه داری میزند. جناح راست و غیر حکومتی جامعه، دورنمای پیروزی جنبش سرنگونی را به پروژه ها و سیاستهای منطقه ای و جهانی آمریکا و غرب گره میزند. مروری بر این سالها و شعارها و پروژه ها و عبارات و شخصیتهایی که آمدند و رفتند و همینطور تعیین یافتن جنبشها و حرکتیهای برابری طلبانه و انسانی این واقعیت را بروشنی نشان میدهد. یک تغییر اساسی در سالهای بعد از 18 تیر اینست که اپوزیسیون راست که بر محور سرنگونی تلاش میکرد هژمونی سیاسی کسب کند و به این اعتبار جامعه و مردم ناراضی را به تحریک و اعتراض علیه رژیم فرامیخواند، بدنبال شکست پروژه های اصلی ترش بی افق شد. راست نه تنها همان فشار محدود علیه جمهوری اسلامی را برداشت بلکه در تلاقی های مهمی دست را به رژیم باخت. در این اوضاع که تنها آلترناتیو جامعه راه حل چپ و کمونیستهای کارگری بودند، ما شاهد رشد اعتراضات به زبان و ادبیات چپ هستیم. سالهای اخیر در دانشگاهها و جنبش زنان و جنبش کارگری این چپ و سوسیالیسم است که مرتبا خودنمایی میکند. اما مسئله انتخاب چپ و اتکا به چپ بعنوان رهبر سرنگونی، و در افق وسیعتری بعنوان جریانی که آینده را شکل میدهد، یک سوال باز برای جامعه بود و هنوز هست. هنوز نه جامعه از راست تماما دست شسته است و نه چپ توانسته است هژمونی فکری و سیاسی و صلاحیت رهبری خود را در مقیاسی که لازم است به میان جامعه و بویژه طبقه کارگر ببرد. هنوز انتخاب چپ و راست مسئله ای مفتوح است. هنوز جدال برسر افق جامعه، افق سرمایه داری یا کمونیسیم، و انتخاب جریان و حزب بستر اصلی این افق به فرجام نهائی خود نرسیده است. راست در کلیت خود با بحران افق، رهبری، و

نکاتی در باره جنبش سرنگونی

با سیاوش دانشور ...

استراتژی روبروست و چپ مجدداً این امکان را دارد که بازیگر اصلی و پرچم مقاومت جامعه باشد. رویدادهای امسال در دانشگاهها و تحرک بیسابقه در جنبش کارگری و یا مقاومت جانانه زنان در مقابل موج سرکوب خیابانی، نفیاً و اثباتاً نخواستن این حکومت و تقابل با زبان چپ را بنمایش میگذارد. اما این روند شورانگیز تا تبدیل شدن به یک حرکت قدرتمند اجتماعی که بتواند سیاست را در ایران در مقیاس وسیع و سراسری تحت الشعاع قرار دهد فاصله دارد. در طرف دیگر کل کمپ راست، با تمام جناحها و جریانها و سنتهای اجتماعی متفرقه اش، نه توانسته اند جامعه را به کم راضی کنند و افق شان را تسری دهند و نه توانسته اند به خود بعنوان جریان و آلترناتیوی معتبر در مقابل رژیم اسلامی شکل دهند. بنابراین هنوز هم انتخاب سیاسی مردم و هم راه حل‌های چپ و راست و هم پرچمی که با آن باید رژیم اسلامی را انداخت موضوعی باز و مورد جدال است.

اما دیدن رویدادهای سیاسی ایران و در این بحث مشخص ما بررسی جدال چپ و راست، بدون دیدن و توضیح تأثیرات سیاستهای منطقه ای و جهانی بر اوضاع ایران و نیروهای سیاسی، تصویری یک بعدی و ناقص است که به نتایج غلط منجر میشود. اجازه دهید کمی این موضوع را بشکافیم و به بحث و سوال اصلی برگردیم؛

در سطح جهانی و در سالهای بعد از جنگ سرد تغییرات زیر و رو کننده ای صورت گرفته است که مهر خود را بر هر تحول سیاسی در هر گوشه جهان و به این اعتبار به نیروها و آنتورهای فعاله سیاست میکوبد. کمونیسم کارگری باید تأثیر این تغییرات را بر موقعیت نیروهای سیاسی در

از سکولاریسم ارتشی و پاکونی، به هزار زبان و اعمال فشار رسمی و غیر رسمی از حزب رفاه و توسعه اردوغان حمایت میکند. در فلسطین و لبنان دنبال دولتهایی متشکل از اسلاميون و ناسیونالیستهای طرفدار غرب است. در پاکستان فشار را روی مشرف برای ساختن با اسلامیها تشدید کرده است. در کشورهای عربی منطقه بویژه عربستان و مصر تلاش میکند با فشار "دمکراسی" نقشی مهمتر به جریانات "میانه رو" اخوان المسلمین دهد. بطور کلی جهت سیاست آمریکا در نظم نوین جهانی و استراتژی خاورمیانه ای آن، اسلام و جریان اسلامی رام شده و نزدیک به منافع و سیاستهای آمریکا یک جریان مطلوب است که در کنار قومیت‌های تازه از تاریخانه تاریخ کشف شده، ماتریال حکومتی را تشکیل میدهند. این پدیده - حتی اگر مشخصات موقتی دوره ای باشد که دنیای سرمایه داری یک روند جدال برسر رهبری و تعریف مجدد حوزه های نفوذ سیاسی و اقتصادی را از سر میگذراند - با آلترناتیوهای حکومتی بورژوازی جهانی در دوران جنگ سرد تفاوت اساسی دارد. بازتاب این تغییرات در خود اروپای قاره و آمریکای شمالی را در حضور اسلام و مذهب در ارکان سیاسی و اداری و آموزشی جامعه میتوان دید. به همین اعتبار موضوع حجاب در فرانسه، و یا ایجاد مدارس مذهبی در انگلستان و کانادا و آلمان، و کشمکش با اسلاميون و فعال شدن دیگر دستگاههای مذهبی امری تصادفی نیست. این جدال سکولاریسم دولتی و تاجر مذهبی نیست. پس لرزه های تغییراتی است که کمابیش هر گوشه جهان بخود میبندد و سیمای جوامع امروز را تماماً دگرگون میکند. "مبارزه با تروریسم" ظاهراً باید به مقابله با جریانات اسلامی و پایگاههای آنها منجر میشد. اما به میدان دادن به اسلام پاستوریزه و تقابل با مدرنیسم و سکولاریسم و برابری طلبی و نفی حقوق مدنی مردم منجر شده است. در

بریتانیای کبیر آقای تونی بلر و آبروی لیبریسم انگلستان برای مقابله با "تروریستهای فاندانمانالیست" و تروریسم اسلامی، پروژه تربیت آخوند و امام دانشگاهی و مسلط به "اسلام میانه رو" را تجویز میکند. علیرغم بن بست و شکست پست مدرنیسم در جامعه اما دیدگاههای پست مدرنیستی و در اینجا استفادۀ بورژوازی از جریانات و آنتورهای اسلامی و مذهبی و قومی در سیاست به یک مشخصه استراتژیهای سیاسی و منطقه ای و جهانی تبدیل شدند. این بنوبه خود سیر بازگشت، واپسگرایی فکری و فرهنگی، نقض حقوق مدنی، روند دی سکولاریزه شدن جوامع، و ایجاد یک صفتندی برای تقابل با اردوی سکولاریستها و مدرنیستها و برابری طلبان و کمونیستها را بدنیا داشته است. تأثیرات این تغییرات را در آمریکای لاتین هم میتوان مشاهده کرد. اینجا جناح چپ تر این خط در شکل دادن به روندهای سیاسی نقش ایفا کرده است. جریانات سابقا چپ و عمدتاً متکی به مشی چریکی و مانویست و یا طرفدار اردوگاه سابق شوروی، با اتخاذ سیاستهایی که عمدتاً با خطوط پسا مارکسیسم نزدیکی دارند، بنوعی ادعاهای سابق و قدیمی خود را کنار گذاشتند و در تلاش برای سرپا ماندن و گرفتن سهم خود از استثمار کارگر در بازار داخلی در هماهنگی با سیاستهای جهانی هستند. نزدیکی اورتگا و چاوز و کاسترو به رژیمی مانند جمهوری اسلامی تنها متکی بر محدودیت افق آنتی امپریالیستی و ناسیونالیستی جهان سومی این جریانات نیست، این افق علیرغم اینکه تابلویش هست اما محتوایش دیگر وجود خارجی ندارد. آنتی امپریالیست و ناسیونالیست جهان سومی دیروز، فدرالیست و پسا مارکسیست و پست مدرنیست و قوم پرست و ضد کمونیست امروز و چرخ پنجم ماشین جنگی آمریکا و نسخه های بانک جهانی و استراتژیهای دولتهای غربی شده است. آنهایی که آیدول دیروزیشان کاسترو و چگوارا و اورتگا و امثالهم بود و امروز از محجبه شدن خانم اورتگا و چفیه بستن آقای دانیل

نکاتی در باره جنبش سرنگونی

با سیوش دانشور ...

اورتگا در بارگاه احمدی نژاد بخشم آمدند، همینطور آنهایی که این موضوع را محمل حمله به کمونیستها در ایران کردند، هر دو بقایای یک اردو هستند که دیرزمانی است تمام شده است. اولی ها در نستانلژی غرق اند و آمریکای لاتین را مانند سه دهه قبل و فریز شده میبینند و دومی ها دارند "حقانیت" چرخش سیاسی شان به طرف بازار را در متن فروپاشی بلوک شرق توجیه عوامانه میکنند. اما این روندها همه تاثیرات و بازتاب تغییرات جهانی بر نیروها و بسترهای سیاسی در جوامع مختلف است که ایران هم جزئی لاینفک از آنست و به این اعتبار باید در محاسبات سیاسی و شناخت و موقعیت نیروها ملحوظ شود. نفس اینکه در افغانستان و عراق بعد از تحولات شاهی برسر کار برنمیگردد و یا در ایران میراثدار تاج و تخت ادعائی ندارد و جامعه مدنی چی میشود، نفس اینکه طرفداران دو آتشه بانک جهانی و ناسیونالیسم ایرانی و حمله به ایران به اردوی اصلاح طلبان و جمهوریخواهان میپیوندند و یا سیاستهایی مشابه را اتخاذ میکنند، نفس اینکه جمهوریخواه شرق زده و ایرانی - اسلامی بیشتر خود را با سیاستهای امروز غرب سازگار میکند، و بالاخره نفس اینکه کل این اردو علیه کمونیسم و برابری طلبی و مدرنیسم و سوسیالیسم به یک زبان واحد سخن میرانند، همه بیانگر بازتاب این تغییرات جهانی در سیاست و موقعیت اپوزیسیون راست در ایران است.

معنی این حرف این است که بحث "خطر جنگ"، اگرچه نمیتوان در عالم سیاست صد در صد آنرا منتفی شده اعلام کرد، دارد به یک بحث پیش و پا افتاده ژورنالیستی و بحثی در قلمرو پروپاگاند تبدیل میشود. یک نتیجه واقعی اینست که قرار نیست آمریکا برای سرکار آوردن یک دولت سکولار و "دمکراتیک" به

حرکت خود دچار وقفه ها، بعضا انتظار، و نهایتا تجزیه و پلاریزه شدن رود. بنابراین باید ما تاثیر تغییرات در سیاست و استراتژیهای جهانی را بر نیروهای دست راستی در اپوزیسیون، و به همین اعتبار به تغییر سیاست آنها در قبال جنبش سرنگونی، در تحلیل این جنبش در نظر بگیریم. اما به سوال اصلی برگردیم؛

تا به جنبش سرنگونی و تمایل مردم ایران برای نفی این نظام منحوس مربوط است، این ظرفیت و این خواست بعد از ۸ سال از گذشت ۱۸ تیر کاهش نیافته است. چه بسا این ظرفیتها در اشکال و خواستههای متعین تری تقویت هم شده است. چرا این جنبش ۸ سال طول کشیده است؟ نه مردم و نه نیروهای سیاسی جدی وعده ای مینی بر روز سرنگونی نداده بودند. جامعه در پله ای ایستاده است و برای عبور از این پله باید به چشم انداز ملموسی مسلح شود و ظرف سازماندهی و مغز رهبری کننده برای پیروزی بر ارتجاع اسلامی داشته باشد. موضوع اساسی این جنبش بعد از تحولات منطقه ای و جهانی و تاثیرات آن بر اپوزیسیون و صفبندیهای سیاسی، اینست که چه نیروئی قادر است رهبری این جنبش را در یک مقیاس وسیع و تعیین کننده بدست گیرد. این رژیم در زندگی روزمره و تفکر و تمایلات اجتماعی و فرهنگی مردم، وصله ای ناجور، پدیده ای مزاحم و تحمیلی است. اگر از قشر معینی از صاحبان قدرت و کسانی که این رژیم نماینده حفظ منافع و امتیازات سیاسی و اقتصادی آنهاست بگذریم، کسی آینده اش را با این رژیم گره زده است و در سیمای جمهوری اسلامی جریانی رو به رشد را نمیبیند. نه بورژوازی ایران بطور کلی چنین تصویری دارد و نه طبقه کارگر. نه جنبشهای رفع تبعیض و عدالتخواهانه فکر میکنند با وجود این رژیم تغییراتی به نفع مردم میسر است، و نه بخشهای مختلف حکومت بر این باورند که

جمهوری اسلامی حمله و آنرا سرنگون کند. حکومت فعلی در ایران، لاف از نظر آمریکا، نوع جاافتاده تر و حتی پیشرفته تری از آنچه است که در عراق و افغانستان طی سه جنگ سرکار آوردند. به عبارت دیگر آمریکا و غرب دنبال سرکار آوردن جریانات راست پرو غربی و سکولار نیستند، بلکه دارند با کارت اسلام سیاسی و قومیت بازی میکنند. آمریکا و غرب دنبال احیای ارزشهای مدرن و لیبرالیسم کلاسیک و مدلهای حکومتی مبتنی بر دموکراسی پارلمانی نیستند، دنبال جوامع مینیاتوری، دنیای چند ارزشی و چند فرهنگی، و مدلهای حکومتی متکی بر مذهب و اسلام سیاسی و قومیت اند. این جریانات و این جهتگیری با سیاستهای امروز غرب بیشتر خوانائی دارند. این جریانات امکان بیشتری برای مقابله با کمونیسم و عدالت خواهی سوسیالیستی و تمایلات مدرنیستی و حقوق جهانشمول دارند. بی افقی راست پرو غرب در ایران تنها محصول شکست سیاستهای مشخص اش در قلمرو سیاست ایران نیست، بلکه یک پایه مهم این شکست تغییر مکان و جایگاه این نیرو در معادلات سیاسی دنیای امروز است. تردیدی نیست هر زمان که سوسیالیسم کارگری بتواند در جامعه ایران به یک جریان مطرح و نیرومند اجتماعی تبدیل شود، نیروهائی از جنس سوسیال دموکراسی جدید و سکولارهای نیمبند مانند جمهوریخواهان و ملیون تا فرقه های نیمه اسلامی باد زده میشوند. بنابراین اگر میتوان نتیجه گرفت که در استراتژی امروز آمریکا، ظرفیتها و همخوانی بیشتری در سازش با اسلام سیاسی در ایران و تحمیل تغییراتی کنترل شده به آن وجود دارد تا تمایل به سرنگونی و تقابل خصمانه با آن، آنوقت کل اپوزیسیون راست، دستکم سرنگونی طلبانشان برای انطباق خود با سیاستهای آمریکا، سیاست شان در قبال سرنگونی جمهوری اسلامی تغییر میکنند. به همین اعتبار تاثیرات این واقعه به جنبش سرنگونی اینست که در سیر

تداوم زدن و کشتن و گرسنه نگهداشتن مردم میتواند تضمینی استراتژیک برای بقا نظام باشد. مسئله اساسی هنوز نیرو و جریانی رهبر و سازمانده است که قادر باشد اعتراض و خواستن مردم را به حرکتی زیر و رو کننده تبدیل کند. جریانی که اعتماد به چپ و راه حل چپ را در مقابل کل راست احیا کند و کمونیسم و کارگر را در محور پیروزی بر ارتجاع اسلامی قرار دهد. بطور خلاصه، جمهوری اسلامی همان پدیده شنیع و سرکوبگر است. مردم کماکان آرزوی رفتن این رژیم را دارند. نسل جدیدی از مردم، که حتی در ماجرای دو خرداد دخیل نبوده است علیه این رژیم است و آن را نمیخواهد. زنان برابری و رفع تبعیض میخواهند. اکثریت جامعه در گرداب فقر و فلاکت گرفتار شده است و پیامدهای اجتماعی فقر هر روز در اشکال حادثی بروز میکند. بحرانهای داخلی و منطقه ای و بین المللی رژیم فرجامی نیافته اند و بخشا تعمیق هم شده است. بنابراین خواستن و اعتراض و مبارزه طبقه کارگر را باید فرض گرفت. سوال اینست که کدام راه حل واقعی و متکی به اهدافی ملموس و مادی قادر است با این اعتراضات اجتماعی جوش بخورد. سوال اینست که چگونه باید رهبری سیاسی این جنبش را تأمین کرد. سوال اینست که چگونه این ظرفیتهای عظیم نفرت از رژیم اسلامی سرمایه داران، میتواند به عروج پرچم و آلترناتیو کارگری منجر شود. جنبش سرنگونی عموماً و جنبش کارگری خصوصاً نیاز به حزب رهبر و حزب سازمانده دارد. بدون چنین حزبی و بدون افق اجتماعی روشن در راس این جدال، کل تلاشهای تاکتونی هدر میرود. جمهوری اسلامی خودش نمی افتد، با فراخوان سرنگون نمیشود، باید نیروئی سرنگونش کند.

همینطور بررسی شیوه حرکت مردم و درک روانشناسی توده ای در مواجهه با رژیم اسلامی فاکتور مهمی است. اگر دقت کنید میبینید مردم بی گذار به

نکاتی در باره جنبش سرنگونی

با سیاوش دانشور ...

آب نمیزند. محاسبات ریزی را ملحوظ میکنند. سطح بالائی از هوشیاری سیاسی بروز میدهند. همه اینها منعکس کننده یک تلقی و ارزیابی زمینی از تناسب قوا با رژیم اسلامی است. مردم از رژیم منزجرند اما خودکشی سیاسی نمیکند. امری که به اشتباه در نگاه برخی با سرخوردگی و یاس مردم، عقب افتادن سرنگونی و یا ناامیدی از سرنگونی ترجمه میشود. بنه نظر من کسانی که زنده و مرده بودن جنبش سرنگونی را، صرفاً از نقاط عطف تحرک این جنبش و مثلاً در وجود و عدم وجود تظاهراتها و اعتراضات گسترده نتیجه میگیرند، درک و تلقی درستی از مکانیزم اعتراض اجتماعی و طبقاتی بطور کلی و درک مشخصی از مکانیزم جنبش مورد بحث ندارند. با این متد میتوان مبارزه طبقاتی را در فقدان اعصاب کارگری منکر شد! مردم در یک تلاش خودآگاه و جمعی در مقابل حکومت اسلامی مقاومت میکنند. خواستن مردم و رابطه خصمانه شان با جمهوری اسلامی یک فرض و داده است. مسئله اینست که کمونیسم باید بجای تبیین صرف رابطه مردم و رژیم، بدوا این نخواستن را برسمیت بشناسد، آگاهانه این نخواستن را از آن خود کند، و نقد و افق خود را در متن تحکیم رابطه با مردم و طبقه کارگر به نقد و افق جامعه تبدیل کند. در پس این اوضاع نیاز تحکیم رابطه کمونیسم و جامعه، تسخیر مکانیزمهای اجتماعی قدرت، تامین رهبری و برافراشتن پرچم مقاومت صد چندان تاکید میشود و نه تفسیر رابطه مردم با رژیم و نتیجه گرفتن عقب افتادن سرنگونی و یا مرگ جنبش سرنگونی!

یک دنیای بهتر: آیا ترم جنبش سرنگونی و جنبش انقلابی به یک پدیده اشاره دارند؟ اگر خیر تفاوت شان چیست؟

و تاکتیک کمونیستی و دخالتگرانه است. باید میان سرنگونی و انقلاب و سرنگونی انقلابی تفاوت قائل شد. بویژه امروز که عده ای دوست دارند "انقلابات" نارنجی و رنگی و اصطلاحاً مخملی را نیز بعنوان "جنبش انقلابی" به مردم بفروشند و از انقلابات کلاسیک و کارگری با عنوان "کودتا" یاد کنند؟! لازم به تفحص سیاسی عجیبی در این موارد نیست. این کشمکشها ادامه جدالهای به فرجام نرسیده دوره جنگ سرد است. هر آدم بی غرضی میداند که این ها حاصل پروژه های کار شده مراکز استراتژیک آمریکا و دول غربی است که توسط سفارتخانه ها و گروههای حرفه ای جاسوسی و ویژه هدایت میشود. مردم نقشی به معنی اعمال اراده در این تحركات ندارند و آنجا هم که وارد صحنه میشوند، عمدتاً از ماهیت موضوع و اتفاقی که دارد می افتد اطلاع ندارند. ریموت کنترلی از حضور مردم برای ایجاد جابجائی های مورد نظر استفاده میکنند. همانطور که گفتم این تحولات را نوعی "انقلاب و جنبش انقلابی مسالمت آمیز" با پسوندی رنگی نامگذاری کردند. میگویند انقلاب مخملی؛ چون میخواهند نگویند کودتای جناح پروغربی در مقابل جناح مثلاً پرو سویت سابق در فلان کشور، و یا کودتای آمریکائینها علیه منافع فرانسه و جریان اسلامی معینی در فلان کشور! خوب این جنبشی ارتجاعی با اهدافی ارتجاعی است که نام خود را "انقلاب" گذاشته است و درک عامه مردم هم از انقلاب همان نیست که مارکسیستها دارند. در حقیقت اینها هم نوعی سرنگونی و دست بدست شدن قدرت سیاسی و ایجاد تغییراتی در آرایش حکومتی به نفع بخشهایی از سرمایه داری است. نوعی سرنگونی و کودتا است که معمولاً توسط نیروهای دست راستی صورت میگیرد. نوعی دیگر از سرنگونی هم داریم که در آن فاکتور دخالت مردم و صف مستقل نیروهای اجتماعی و طبقاتی در آن علیه وضع

موجود روشن است. جنبشهایی که علیه اختناق و سرکوب و بی عدالتی و برای آزادی و برابری شکل میگیرند و سرنگونی قدرت دولتی محصول مرحله مشخصی از این مبارزه است. سرنگونی میتواند در وضعیتی حادث شود اما انقلاب در جامعه شروع نشده باشد و یا برعکس جامعه آستان تحول انقلابی باشد و در متن کشمکشهای اجتماعی و طبقاتی حکومت سرنگون شود. ایندو ضرورتاً و به لحاظ تئوریک به هم چفت نشده اند و برعکس اینگونه نیست که سرنگونی پروسه ای کاملاً مستقل است و انقلاب پروسه ای کاملاً مستقل دیگر. تماماً موضوع اینست که سیر کشمکش طبقاتی و تحول سیاسی در یک جامعه بحرانی چگونه است. موقعیت نیروها و جنبشهای درگیر در این تحول سیاسی به چه ترتیب است. هرزمنی فکری و سیاسی این جنبشها در جامعه چه فرجامی یافته و همینطور جامعه بطور کلی رو به کدام الترناتیو سیاسی و اجتماعی سمتگیری کرده است. انقلاب یک واقعیت اجتماعی است که وقوع آن توسط نیروی انقلابی صورت نمیگیرد، انقلاب امری ارادی نیست، یک "ده فرمان" مذهبی نیست، انقلاب یک مکانیزم اجتماعی برون رفت از بحران سیاسی است و نیروهای درگیر در انقلاب- چپ و راست- تلاش میکنند مهر خود را به فرجام آن بزنند. این امری ممکن است که سرنگونی جمهوری اسلامی نقطه شروع انقلاب در ایران باشد که تقابلهای واقعی اجتماعی و طبقاتی برسر ترسیم سیمای اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران را به موضوع و محور جدال تبدیل میکند. و یا ممکن است جمهوری اسلامی در اثر یک مجموعه تناقضات و کشمکشهای درونی و درجه ای از اعتراض و فشار مردم مضمحل و عملاً سرنگون شود اما هنوز نیروئی که قادر به جمع کردن اوضاع باشد و سرنگونی را به پیروزی طبقاتی خود ترجمه کند موجود نباشد. بهترین حالت برای کمونیسم کارگری سرنگونی جمهوری اسلامی توسط یک انقلاب کارگری و برقراری فوری یک جمهوری

نکاتی در باره جنبش سرنگونی

با سیاوش دانشور ...

سوسیالیستی است. امری که ما آگاهانه برای آن تلاش میکنیم. اما این حالت مطلوب ما، ضرورتاً تنها حالت محتمل نیست و کمونیسم و جنبش طبقاتی ما را در قبال سیر پیچیده تر اوضاع بی وظیفه نمیکند.

کار ما اینست که در صف اول سرنگونی باشیم. نماینده سرنگونی خواهی و سرنگونی طلبی مردم باشیم. نماینده نه عمیق به اوضاع موجود باشیم. نماینده متشکل و متحد تمام کسانی باشیم که در سیمای ما سرنگونی جمهوری اسلامی و آرزوهایشان را میبینند. ما باید نماینده سلطنت کمونیستی از وضع موجود و متحد کردن و متحد نگاه داشتن مردم در صحنه سیاسی باشیم و در روند سرنگونی نیروی کافی برای انقلاب کارگری و کمونیستی بسیج کنیم. کمونیسم کارگری اگر بتواند خود را به سخنگو و نماینده خواستن مردم تبدیل کند و جنبشها و افقهای اجتماعی راست را به حاشیه براند، اگر ما بتوانیم سرنگونی را تحت پرچم چپ صورت دهیم، بسیج طبقه کارگر و نیروی عظیم مردم حول سوسیالیسم و انقلاب علیه سرمایه داری امری کاملاً ممکن است. برخلاف نیروهای دست راستی و سرنگونی طلبان موسمی مدافع پنتاگون، ما باید برای ایجاد و سازماندهی اشکال دیگری از تحول سیاسی تلاشمان را متمرکز کنیم. وضعیت میتواند تماماً فرق کند. میتواند مردم در صحنه سیاست حضور داشته باشند، سیاست و شعارهای مستقل خود را مطرح کنند، حزب سیاسی و تشکلهای توده ای شان را داشته باشند، با پرچم چپ در سرنگونی جمهوری اسلامی شرکت کنند و به سوسیالیسم بعنوان یک آلترناتیو ممکن و عملی نگاه کنند. ما برای این تلاش میکنیم. در نتیجه جنبش سرنگونی میتواند متکی به مکانیزمهای همین جنبش و

تاثیر قرار میدهند، اما مصلحت امنیت و سود سرمایه نمیشود. کارگر وقتی در مقیاسی قابل توجه ماشین را خاموش میکند و وارد اعتصاب میشود مهمترین مرکز و قدرت طبقه حاکم و دولت شان را هدف قرار داده است. با اینحال کارگر بعنوان یک طبقه وقتی میتواند در روند سیاسی و جهت انتقادی جامعه نقش محوری ایفا کند که با پرچم مستقل خود و به عنوان رهبر جامعه و برای آزادی جامعه قد علم میکند. در فقدان این آمادگی سیاسی و تشکیلاتی و در فقدان حضور کارگر بعنوان یک طبقه در قلمرو سیاست سراسری، جنبش کارگری یک بار دیگر سند بردگی خود را امضا میکند. کمونیسم کارگری هست تا نگذارد کارگر به عنوان یک طبقه و یک جنبش اجتماعی، نیروی هیچ جنبشی غیر از جنبش طبقاتی خودش شود. جنبشهای طبقات دیگر و بورژوازی همیشه تلاش میکنند کارگر را در چهارچوب جنبش اجتماعی خودش ضمیمه کنند و تائید کارگر را در روند سیاسی مطلوبشان داشته باشند. امروز راستهای ایران طبقه کارگر را به نافرمانی مدنی، به قانونگرایی سندیالیستی، به مبارزه مسالمت آمیز و غیره دعوت میکنند. کارگر با این افق هم میتواند نقش وسیعی در جنبش سرنگونی مورد نظر راست داشته باشد اما به هیچ جایی نمیرسد. تنها کاری که میکند اینست که محمل و نردبان تحقق اهداف طبقاتی بخش دیگری از بورژوازی میشود. کارگر بعنوان شهروند و بعنوان جنبش اجتماعی و بعنوان طبقه اجتماعی نمیتواند خود را از روند تحولات سیاسی در هر دوره منفک کند. سوال اینست که چگونه باید کارگر با صف و پرچم مستقل خود در این جدال شرکت کند و چگونه میتواند نه فقط نیروی جنبشهای دست راستی و ضد کارگری نشود، بلکه خود در محور سیاست و نیروی رهبری کننده و آزاد کننده جامعه قرار گیرد. اینجا میرسیم به نقش و وظایف کمونیسم کارگری و افقی که دنبال میکنند.

بالاترین سطح اعتراض و رادیکالیسم همین جنبش برای نفی همه جانبه جمهوری اسلامی بماند. واقعیت اینست که مستقل از اوضاع و صفتبندهای فعلی امروز، وقتی که سرنگونی به سوال روز جامعه تبدیل میشود و بحث قدرت و دولت به معنی مشخص تری مطرح میشود، نیروهای زیادی یک شبه سرنگونی طلب میشوند. مسئله اینست که این جنبش با پرچم کمونیسم کارگری در این پروسه شرکت کند و ما برای این لحظه به اندازه کافی آماده باشیم.

یک دنیای بهتر: وزنه طبقه کارگر یا جنبش کارگری در جنبش سرنگونی چه میزان است؟

سیاوش دانشور: در سرنگونی مد نظر چپ جامعه، طبقه کارگر وزنه اصلی روند سرنگونی جمهوری اسلامی است. اگر یادتان باشد سرنگونی رژیم شاه وقتی مسجل شد که اعتصاب نفت و اعتصابات کارگری اوج گرفت و عملاً جنبش اعتصابی و تظاهراتی و شهری موقعیت و قدرتی یافت که رژیم شاه در مقابل آن ناتوان ماند. وزن طبقه کارگر در تحولات سیاسی و اجتماعی بدوا برمیگردد به مکانی که در اقتصاد سیاسی جامعه دارد. اینجا کمیت طبقه کارگر بی اهمیت است و جایگاه راه حل کارگری از نسبت اکثریت و اقلیت جمعیت کارگران در جامعه نتیجه نمیشود. همانطور که بورژوازی همیشه اقلیتی ناچیز است و راه حل دست راستی در اذهان جامعه به این فاکتور ارجاع نمیکند. با اینحال در ایران امروز اکثریت عظیمی از طریق فروش نیروی کار و خلاقیت خود در قبال مزد زندگی میکنند و به این اعتبار طبقه کارگر جایگاه اجتماعی مهمی در هر تحول سیاسی دارد. مبارزه کارگری در ایران مستقیماً سرمایه داری و دولت مدافع سرمایه را به مصاف میطلبد. اعتصاب دانشگاهها صد البته مهم هستند و فضای سیاسی را تحت

کارگر مانند هر شهروند جامعه ایران، و چه بسا بدلیل فقری که متحمل میشود بسیار بیشتر، از جمهوری اسلامی منزجر است. طبقه کارگر در سرنگونی این حکومت ضد کارگری و دست راستی بشدت ذینفع است و بنا به مشخصات جامعه سرمایه داری ایران و نقشی که در تحولات سیاسی سه دهه اخیر ایفا کرده است، جایگاه بسیار مهم و تعیین کننده ای دارد. راستش اگر طبقه کارگر در میدان مبارزه برای سرنگونی حکومت کثیف اسلامی نباشد، شاید سرنگونی به معنی خاصی که از آن نام میبریم و مد نظر مردم ایران است اساساً صورت نگیرد. هر سازش و بند بستنی میتواند صورت بگیرد اما بدون حضور نیروی طبقه کارگر و مردم محروم که اکثریت آن جامعه را تشکیل میدهند، صحبت کردن از تحولات سیاسی مهم و رو به پیش حرف مسخره ای است. طبقه کارگر نه فقط در جنبش سرنگونی بلکه بعنوان یک جنبش و نیروی اجتماعی و طبقاتی، که راه حل سوسیالیستی خود را برای آزادی جامعه دارد و از پیشینه سیاسی و تاریخی کنکرتی در اذهان توده مردم برخوردار است، جایگاه تعیین کننده ای دارد. تمام تلاش بخش متحزب کمونیسم کارگری اینست که حضور کارگر بعنوان یک طبقه با پرچم مستقل طبقاتی و کمونیستی اش را در تحولات سیاسی تضمین کند.

یک دنیای بهتر: یکی از مباحث درون حزب کمونیست کارگری بر سر استفاده از ترم جنبش انقلابی بود. این بحث به چه مساله ای اشاره دارد؟

سیاوش دانشور: جنبش انقلابی عنوانی بود که به سیر استقلال اعتراض سرنگونی طلبانه مردم از بستر رسمی دو خرداد داده شد. در تحلیل اوضاع سیاسی اینگونه تاکید شد که مبارزه مردم علیه جمهوری اسلامی دیگر از چتری که دو خرداد فراهم میکرد مستقل شده است. عبارتی دیگر اگر قبلاً مردم زیر

نکاتی در باره جنبش سرنگونی

با سیوش دانشور ...

انقلابی و چپ دست بالا دارد و همزمان جنگ و حمله آمریکا "فوری" است، لاقلاً این جنبش انقلابی باید بتواند با یک تهاجم جمهوری اسلامی و غرب را سرچایشان بنشانند. چرا این جنبش انقلابی که هر روز قدرتمند تر میشود از بسیج جامعه در تقابل با تاجر و موج اعدام و حمله قرون وسطایی رژیم عاجز است؟ متقابلاً اگر جنبش سرنگونی مرده است و قربانی توهنات خود شده و جمهوری اسلامی و راست برنده این اوضاع است، چرا رژیم و کل راست قادر به تثبیت موقعیت برتر خود و تحمیل یک سازش میانمدت به مردم را ندارد؟

واقعیات اجتماعی و سیر حرکت و تلاش مردم علیه حکومت اسلامی مغایر با این احکام است. نه مردم و طبقه کارگر و زنان و جوانان تسلیم شده اند و شکست را پذیرفته اند و زمین را به جمهوری اسلامی و راست واگذار کرده اند و نه چپ و انقلاب و جنبش انقلابی در موقعیتی است که سوسیالیسم سر پیچ بعدی باشد. مردم کماکان این اوضاع را نمیخواهند. رژیم کماکان در تحمیل شرایطی مطلوب از زاویه بقای خود به مردم ناتوان است. کشمکشهای منطقه ای و جهانی با جمهوری اسلامی سیرهای متفاوتی میتواند بخود بگیرد. راست در حکومت و بیرون حکومت در کلیت خود، اگرچه در متن پیشروی و قربانی گرفتن از مردم زبان ضد چپ و ضد کارگری را دراز کرده اما هنوز نتوانسته افق خود را تحمیل کند. چپ و کارگر و جنبش نفی تبعیض اگرچه در اشکال روشنتر و متعین تری کار میکند، مقاومت میکند و نقد سوسیالیستی خود را به جوارح این نظام بسط میدهد، اما تا تبدیل شدن به زبان بستر اصلی اعتراض به جمهوری اسلامی و یک تصویر اجتماعی و معرفی و مطلوب برای مردم در ابعاد میلیونی فاصله زیادی دارد. چه برای تبدیل شدن به بستر اصلی اعتراض علیه این وضعیت و چه برای شکست راست و جمهوری اسلامی، باید گره گاهها و سوالات واقعی این روند

کردن آن که بطور تدریجی رشد میکند و راست دیگر موضوعیت و مطلوبیت خود برای مردم را از دست داده است، یک خوشبینی سیاسی و از نظر تبیین روند اوضاع یک دیدگاه دترمینیستی خام است. میتوان شرایطی را فرض کرد که حرکت و اعتراض جامعه اطلاقی درست و مادی است. شرایطی که تهاجم به رژیم اسلامی در تمام منافذ جامعه شروع شده است. نقد پیشرو و عمل سیاسی سلبی و انتقادی به ارزشها و ارکان قدرت رژیم همه گیرتر میشود. کارگر و سوسیالیسم و نقد چپ به وضع موجود به بستر اصلی اعتراض علیه رژیم اسلامی تبدیل شده است. برابری خواهی و جنبشهای رفع تبعیض محور بسیج و ظرف اعتراض و تشکل بخشهای مختلف مردم شده است. سیمای سیاسی جامعه را جنبشهای اعتصابی و انتقادی و برابری طلبانه در یک مقیاس کلی تر ترسیم میکنند. جدال با جمهوری اسلامی نه صرفاً جدالی برسر بود و نبود رژیم بلکه جدالی با فقر و فلاکت و تبعیض و اختناق و آپارتاید است که چپ زبان گویا و همه گیر آن است. این تصویر یک جامعه انقلابی است. جامعه ای که عبور از بحران سیاسی را تغییرات ریشه ای میداند و جنبشهای درگیر در آن ریشه ای میخواهند عمل کنند. دوره ای که راست و قدرت فائده نیز مجبور است با زبان چپ سخن بگوید و به این زبان به جنگ چپ بیاید. به چنین وضعیتی و جنبش آن میتوان انقلاب و جنبش انقلابی اطلاق کرد و از حزب نماینده این چپ میتوان بعنوان حزب رهبر انقلاب نام برد. تمام بحث اینست که ما هنوز در چنین موقعیت شورانگیزی نیستیم و باید به این موقعیت برسیم. امروز کسانی که میگویند جنبش انقلابی و انقلاب هر روز دارد پیش میرود، با توضیح پدیده تهاجم جمهوری اسلامی و احمدی نژاد بعنوان چکیده و جوهر آن در تناقضی مهلک بسر میبرند. چون اگر جنبش

انقلاب 57 را، علیرغم اینکه میگوید "این دوره فرق دارد"، تعمیم میدهد. قالبی خشک و یک بعدی را برای روند اوضاع ترسیم میکند و لاجرم به نوعی حتمیت سیاسی میرسد. از جنبش انقلابی تا "انقلابی که در جریان است" راه کوتاهی بود. ما میتوانیم وقوع انقلاب را یک احتمال جدی بدانیم اما وضعیت همین امروز را بعنوان "وضعیتی انقلابی و انقلاب در جریان" تبیین نکردیم. از این هم نتیجه نگرفتیم که راست همه چیز را برد و خورد و تمام شد. در این بحث محتوا و دینامیزم حرکت و چهارچوب اجتماعی سرنگونی خواهی، به جنبش انقلابی و انقلاب در جریان یا در حال شکلگیری ارتقا مییابد. به همین اعتبار هم نیروی کمونیستی را راجع به احتمالات و نیروهای درگیر دیگر در روند سرنگونی بی وظیفه میکند، و هم استراتژی انقلاب کارگری؛ یعنی تنها انقلابی که ما برسمیت میشناسیم و چشم به آن دوخته ایم را در هاله ای از ابهام میبرد.

واقعیت اما مستقل از این دو دیدگاه خود را دیکته کرد. معلوم شد که جنبش سرنگونی، یعنی اعتراض و نفرت وسیعی که مردم و طبقه کارگر علیه این رژیم دارند، سرچایش است. اگرچه لحظات و تناسب قوای مختلفی را تحمیل کرده و یا به آن تحمیل شده است و به این اعتبار اشکال حضورش تغییر کرده است، اما نفس **نخواستن جمهوری اسلامی** و تلاش برای مقابله با آن سرچایش است و با وجود جمهوری اسلامی سرچایش میماند. اینکه این جنبش به چه دورنما و افقی راضی میشود و یا در مراحل بعدی چه شمایل سیاسی و سازمانی را بخود میگیرد، نه بحثی معرفتی و تحلیلی و تفسیرگرایانه بلکه مسئله ای تماماً پراتیکی است. به نظر من عنوان جنبش انقلابی بطور کلی نادرست نیست. اما در اطلاق آن به جنبش سرنگونی بطور کلی و ثابت فرض

پوشش قانونی دو خرداد و در متن شکاف بالائیها، حرفشان را پیش میبرند، دیگر با عبور از خاتمی این "چوبدستی" را کنار زدند و مستقلاً علیه جمهوری اسلامی به میدان آمدند. این روند البته واقعی بود که در اعتراضات و شعارها خود را بیان میکرد. اما به این معنا نتیجه گرفته میشد که جنبش سرنگونی به چپ چرخیده و ما امروز با "جنبشی انقلابی" روبرو هستیم. به همین اعتبار چشم انداز انقلاب در ایران از همین روند و تبیین نتیجه میشود. تاکیدات اولیه در این بحث، قبل از اینکه مستقلاً جنبش سرنگونی را بعنوان جنبشی انقلابی با مشخصات خود ویژه اش تعریف و تبیین کند، پاسخ به بحثی بود که روند اوضاع را در جهت سناریوهای قومی و احتمال تغییرات در بالا میدید و به آمادگی سیاسی و تاکتیکی برای حضور و شرکت در این پروسه تاکید میکرد. از نظر من این دو بحث، در بنیانهای خود؛ تبیین های متفاوت و واحد دیدگاه و متدولوژی چپ رادیکال از جنبش سرنگونی و سیر تحول سیاسی و همینطور وظایف کمونیسم و حزب کمونیست کارگری از آن بودند. دیدگاه اول از جنبش انقلابی و روند به چپ چرخیدن جامعه یک فتیش درست کرد و هر تحرک و نشانه اعتراضی را قالبی و نمودی از روند انقلابی در جامعه میدید. دیدگاه دوم از دست بالا پیدا کردن راست سخن گفت و هر تحرک در جامعه را پروژه راست نام گذاشت. دیدگاه اول جنبش سرنگونی را نه فقط به "جنبش انقلابی" بلکه به خود "انقلاب بخشا جاری" بسط داد. دیدگاه دوم مرگ و قربانی شدن و شکست جنبش سرنگونی را اعلام کرد. اما ترم جنبش انقلابی و اطلاق آن به جنبش سرنگونی، صرفاً در تقابل با دیدگاه دیگر مطرح نشد. این بحث ریشه طولانی تری دارد. این تبیینی است که چهارچوب و دیدگاههای رایج در

نکاتی در باره جنبش سرنگونی

با سیاوش دانشور ...

سازش و بند و بست است، سرنگونی نیست! چنین تعبیری از نظر من تعبیر چپ رادیکال و سنتی از پروسه تحولات سیاسی است، تعبیری که سرنگونی را بدون حرکت از پائین و انقلابی نمیفهمد و به عبارتی دیگر سرنگونی برایش معادل تغییرات انقلابی است. من چنین اصراری ندارم و آن را نادرست میدانم. سرنگونی، حتی آنجا که با هژمونی یک نیروی انقلابی صورت میگیرد، نهایتاً سرنگونی است. تداوم و اقدامات نیروی انقلابی است که به سرنگونی خصلت انقلابی میدهد و یک پیروزی سیاسی به ارتجاع اسلامی را به انقلاب علیه وضع موجود و یک پیروزی طبقاتی تبدیل میکند. انقلاب در ایران و در دنیای سرمایه داری قرن بیست و یکم تنها میتواند انقلابی کارگری باشد. ما بعنوان کمونیست در سرنگونی رژیم اسلامی ذینفعیم. در پروسه سرنگونی میدان را تحت هیچ شرایطی خالی نمیکنیم و به هر درجه ای که زورمان برسد قدرت را تصرف میکنیم. اما هدف ما شکست اسلام سیاسی و افق میلیتاریزم نظم نوینی است. لذا سرنگونی برای ما سکونی برای تصرف قدرت سیاسی کارگری و انقلاب علیه سرمایه داری است. ما نه هر سرنگونی را معادل انقلاب میدانیم و نه افق انقلاب کارگری و سوسیالیستی را به افق سرنگونی محدود میکنیم.

یک دنیای بهتر: موقعیت جنبش کمونیسم کارگری در جنبش سرنگونی چیست؟

سیاوش دانشور: بدوا برای درک درست موقعیت جنبش کمونیسم کارگری و اتخاذ سیاست و تاکتیک درست برای پیشروی، باید نقاط مساعد و نامساعد سیاسی برای جنبش مان را برسمیت بشناسیم. تنها با برسمیت شناسی و درک درست از اینها و تلاش برای رفع موانع سد راهمان میتوانیم از پیشروی صحبت کنیم. موقعیت سیاسی ما و پتانسیل اجتماعی بسیج نیروی جنبش ما، با موقعیت نیروی سازمانی

آخوندها نقش جلو صحنه را ندارند اما ظاهراً اسلام و قوانین اش اینبار در هیئت دیکتاتوری نظامیان و در وضعیت فوق العاده اعمال میشود. جمهوری اسلامی میتواند در متن سازش و عقب نشینی در مقابل غرب و ائتلاف نیروهای رقیب منطقه ای، به متحد و شریک آمریکا تبدیل شود و سیمای جمهوری اسلامی امروز را نداشته باشد. رژیم اسلامی میتواند با اعتراض و تظاهرات شهری ادامه دار مردم در تهران و شهرهای بزرگ سرنگون شود. رژیم اسلامی میتواند در متن اعتصابات کارگری و اجتماعات توده ای و یک رشته قیام شهری سرنگون شود. تصویر سرنگونی و تصویر انقلاب ضرورتاً یکی نیست و بویژه در دوره امروز در موارد بسیاری یکی نیست. این چپ رادیکال و سنت ضد رژیمی این چپ است که هر نوع تحول میلیتانت را با انقلاب یکی میگیرد و یا تصویرش از یک انقلاب همین است. نه هر سرنگونی انقلاب است و نه انقلاب تنها راه سرنگونی است. جنبش سرنگونی نخواستن رژیم اسلامی است. این نخواستن میتواند نخواستنی محدود باشد و میتواند نخواستنی عمیق و همه جانبه باشد. میتواند به جابجایی ها و وعده هائی محدود شود و میتواند نقطه شروع تغییرات بنیادی در جامعه باشد. هیچکدام از این راه حلها جداول و دستورالعملهای از پیش تعیین شده ای نیستند، بلکه خود محصول تناسب قوای طبقات و افقهای اجتماعی و سیاسی نیروهای درگیر در سرنگونی و تحول سیاسی در ایران بطور کلی، و محصول درجه حضور و نقش کمونیسم و طبقه کارگر در پروسه سرنگونی و بعد از سرنگونی اند. جمهوری اسلامی میتواند بدون انقلاب هم سرنگون شود اما سرنگونی توسط یک انقلاب دورنمای پیروزی و پیشروی مردم را تضمین میکند. ممکن است عنوان شود که بدون انقلاب نمیتوان به تغییرات در بالا "سرنگونی" اطلاق کرد. نام این کودتا و رژیم چنج و تحمیل

بدرستی بشناسیم، تصویر زنده و دینامیکی از اوضاع و احوال آن داشته باشیم، و با سازمان دادن پراتیکی کمونیستی کارگری موانع پیشروی جنبش مان را از سر راه برداریم. یک کمونیست و انقلابی نمیتواند با جنبش انقلابی مخالف باشد چون در اساس میخواهد انقلابی عمل کند و مناسبات و وضع موجود را با عمل و نقد انقلابی و طبقاتی خود دگرگون کند. مسئله تماماً اینست که ذهنیت و کلیشه را جای واقعیت اجتماعی نگذاریم و تمایلات انسانی و انقلابی خود را با عمل انقلابی و پیشرو و کمونیستی یکی فرض نکنیم. مسئله برای کمونیسم همواره نفی هر آنچه که هست، و راه ممکن و مقدور اجتماعی این نفی، مطرح است و این جز با درک و شناخت مولفه های اوضاع و سازماندهی عمل کمونیستی و انقلابی برای تغییر آن ممکن نیست. نیازی به کند و کاو عمیقی نیست. نهایتاً شاخص تشخیص درستی تئوری های تاکنونی چپ رادیکال را پراتیک تاکنونی متناسب با آن توضیح میدهد.

یک دنیای بهتر: آیا جنبش سرنگونی به طریقی بغیر از انقلاب میتواند موفق به سرنگونی جمهوری اسلامی شود؟

سیاوش دانشور: اگر سرنگونی را معادل انقلاب فرض نکنیم، بلکه میتواند. سرنگونی جمهوری اسلامی یعنی تغییر این رژیم طوری که حاصل این پروسه دیگر جمهوری اسلامی نباشد. این میتواند توسط یک انقلاب صورت گیرد و به عبارتی دقیقتر، سرنگونی گام اول انقلاب کارگری در ایران باشد، و میتواند تحت شرایط و تناسب قوای دیگری رژیم اسلامی برود و ضرورتاً انقلابی در کار نباشد. جمهوری اسلامی میتواند با کودتای بخشی از حکومت به رژیم نظامیان و حکومت اسلامی نوع پاکستانی استحاله شود. وضعیتی که در آن

را شناخت و به آنها پاسخ اجتماعی و پراتیکی داد. چپ و سوسیالیسم و کمونیسم کارگری تنها در میدان نبرد و فتح سنگرهای مشخص فکری و سیاسی و اجتماعی میتواند به علمدار آزادی جامعه تبدیل شود. چپ تنها زمانی اعتبار و نفوذ و قدرت اجتماعی خود را تثبیت میکند که جامعه را از چند تند پیچ مهم عبور دهد. **شکست سیاست سرکوب رژیم و عقب راندن آن، تحکیم سازمان و ظرف اعتراض و زیان انتقادی مردم علیه جمهوری اسلامی، پاسخ روشن به سوالات محوری سیاست سراسری، و رهبری مبارزات اجتماعی و کارگری در مقیاس گسترده تر و تعیین کننده، میتواند آلترناتیو چپ را بسرعت در جلو جامعه قرار دهد.** برای این کار باید الیت سیاسی جامعه و جنبشهای اجتماعی به زبان چپ آیدوره و انتقاد کمونیستی کارگری و ضد سرمایه داری سخن بگویند. باید ماتریال انسانی و رهبری کننده در مقیاس سراسری و محلی را متشکل و به افق پیروزی مسلح کرد. تغییر این وضعیت و تغییر این تناسب قوا تنها با پراتیکی انتقادی و کمونیستی در جامعیت خود ممکن است. نه قرعه و "قضا و قدر تاریخی" بنام چپ درآمده و نه راست و جمهوری اسلامی توانسته اند جامعه را به سمت مطلوبشان ببرند. دستکم و مستقل از تبیین و تحلیل، حتی در مشاهده صرف روند اوضاع و حرکت جامعه، میتوان نادرستی احکام ایدئولوژیک چپ رادیکال و ناهمخوانی آن با اوضاع واقعی را فهمید. مسئله برسر استفاده و یا عدم استفاده از ترم جنبش انقلابی نیست، مسئله برسر دیدن موانع سیر پیشروی و پیروزی کمونیسم و کارگر در این تحولات است. کار ما اینست که از کلیشه پردازی و قالبهای تنگ و تممیم های نابجای تجارب تاریخی بر اوضاع ایران فاصله بگیریم، سوالات و گره گاههای سیاسی را

نکاتی در باره جنبش سرنگونی

با سیاوش دانشور ...

و حزبی و قدرت مانور متشکل ما تفاوت دارد. جنبش کمونیسم کارگری، مستقل از تناسب قوای موجود و فعلی در جامعه، و در مقایسه با راه حل‌های دست راستی، بطور واقعی بی‌مشقت‌ترین راه حل پیروزی بر جمهوری اسلامی و نزدیک‌ترین جریان به آرزوها و تمایلات مردم است. لذا در یک پرسپکتیو عمومی، کمونیسم کارگری نماینده واقعی نخواستن مردم و نماینده صالح سرنگونی طلبی توده‌های وسیع مردم از طبقه کارگر تا زنان و نسل جدید است. فراتر از این، تنها کمونیسم کارگری است که تصویر یک آینده خوشبخت و آزاد را در مقابل جامعه میگذارد. این جریان نماینده کمونیسم دخالتگر و انقلابی قرن بیست و یکم است که علیه ارتجاع کاپیتالیستی و تجسم سیاسی آن یعنی اسلام سیاسی و نظم نوین جهانی، پرچم نقد کارگر سوسیالیست و کمونیست قرن بیست و یکمی را برافراشته است. این تنها جنبشی است که در مقابل سیر بازگشت و واپسگرایی فکری و فرهنگی و آنتی مدرنیسم و آنتی سکولاریسم دنیای نظم نوین، مدرنیسم سوسیالیستی و انسانگرایی کمونیستی را نمایندگی میکند. در ایران این جریان با تمایلات نسل جدید و جنگ علیه فقر و تبعیض و خرافه، با برابری طلبی سوسیالیستی طبقه کارگر و جنبش ضد آپارتاید جنسی، پیوندی استراتژیک دارد. یک نقطه قدرت دیگر این جریان آنتی اسلامیسم و ضد مذهبی بودن آنست که بویژه در تحولات سیاسی ایران یک فاکتور مهم و تعیین کننده است. این جریان اگر مکان شایسته خود را در رهبری مبارزات سرنگونی طلبانه و سوسیالیستی پیدا کند، افق پیروزی با پرچم چپ برای جامعه عینی میشود. امروز ما در این موقعیت قرار نداریم و این معضل کمابیش همیشگی ما بوده است. موقعیت حزبی و توان

معنی این حرف اینست که جامعه تسلیم نشده است. شاید در سنگرهای تلفات داده و عقب نشینی را تحمل کرده است اما در جبهه‌های دیگری تعرض را شروع کرده است. در چنین جامعه‌ای که امید به بند کشیده نشده است و یاس و فضای شکست حکم نمیراند، کمونیسم و آزادیخواهی همواره آتش زیر خاکستر است. ما فرصت زیادی نداریم و اوضاع نمیتواند به همین روال کشدار شود. تنشهای بزرگتر و تحولات تکان دهنده تر در راهند. اگر ارتش آمریکا را هم به کمک بگیرند نمیتوانند یک جامعه هفتاد میلیونی را با فقر و سرکوب مدتهای مدید نگاه دارند. کمونیسم کارگری امروز وظیفه اش بازسازی لطامات ناشی از رویدادهای اخیر، قد برافراشتن بعنوان رهبر و حزب آزادی جامعه، تعرض به جمهوری اسلامی و نقد عمیق راه حل‌های دست راستی، و سازماندهی طبقه کارگر و مردم در ظرفیتهای و امکانات مقدور و توده‌ای است. کمونیسم کارگری قادر است به سرعت از این اوضاع بیرون بیاید و امید به سرنگونی و یک پیروزی انقلابی و کارگری و انسانی را همگانی کند. موقعیت ما بسرعت میتواند متحول شود اگر نقاط قدرتمان را بشناسیم و بر نقاط ضعفمان فائق آئیم. حزب اتحاد کمونیسم کارگری برای ایفای این نقش تلاش میکند.

یک دنیای بهتر: استراتژی حزب اتحاد کمونیسم کارگری برای کسب رهبری جنبش سرنگونی چیست؟

سیاوش دانشور: استراتژی ما ساختن حزب رهبر - حزب سازمانده، ساختن یک حزب سیاسی مارکسیستی و تبدیل آن به حزب رهبر آزادی جامعه است. اگر قرار است سرنگونی با راه حل چپ صورت گیرد و این جنبش با رهبری کمونیسم کارگری جمهوری اسلامی را سرنگون کند، باید به کمونیسم کارگری بعنوان جریان رهبر و

سازماندهی و قدرت متشکل ما، از موقعیت اجتماعی و نفوذ آرا جنبش کمونیسم کارگری در جامعه عقب تر است. با انشعاب و تغییر در سیمای تشکیلاتی و حزبی کمونیسم کارگری، این معضل عمیق تر شده و همین به راست فرصتی برای تنفس و مانور داده است. تضعیف تشکیلاتی و حزبی کمونیسم کارگری به نوبه خود به لطمه خوردن تصویر و اعتماد به راه حل چپ و کمونیستی در جامعه منجر میشود و کار پیشروی را پچیده تر میکند. رویدادهای چند سال اخیر در حزب بویژه بدنبال درگذشت منصور حکمت، تلاش برای تبدیل حزب به یک حزب رهبر - سازمانده را نه تنها به فرجام نرساند بلکه برآمد سیاستهای چپ رادیکال در قلمروهایی نیز به دستاوردهای فکری و تئوریک کمونیسم کارگری عقب نشینی تحمیل کرد. مجموعه اینها موقعیت جنبش کمونیسم کارگری را در جامعه عقب برد و به اعتماد و اتکای مردم به این جریان بعنوان جریان آزاد کننده جامعه ضربه زد. تضعیف جریان ما در متن شکست دو خرداد و شرایطی که میتوانستیم پیشروی عظیمی را تثبیت کنیم، فضا را برای تحرک و افق راست در جنبش سرنگونی فراهم کرد. اما راست هم بدلیل سردرگمی و بحران خود نتوانست از این وضعیت به نفع تثبیت خود استفاده کند. جنبش سرنگونی بطور کلی تضعیف شد و جمهوری اسلامی از شکست دو خرداد با احمدی نژاد بیرون آمد.

اما جمهوری اسلامی علیرغم حمله به مردم و پیشروی در منطقه و کلا بهبود موقعیت اش، نتوانسته است جنبش سرنگونی را مهار و منزوی کند و مردم را در مقابل خود به سکوت وادار کند. دیگر کشتن و گرفتن و زندان هم دردی را دوا نمیکند. در جامعه‌ای که زندان بجای سکوت و اختناق به سنگر اعتراض و جبهه مبارزه تبدیل میشود، دیگر این سرکوب نمایش قدرت نیست، نمایش استیصال است.

ظرف و سنگر مبارزه علیه جمهوری اسلامی نگاه کند. باید در سیمای این حزب جریانی را ببیند که میتواند جمهوری اسلامی را سرنگون کند و هر آزادیخواهی برای شرکت در مبارزه برای سرنگونی به این حزب بپیوندد و سیاست این حزب را اتخاذ کند. باید جامعه به کمونیسم کارگری بعنوان تجسم آزادی از فقر و اختناق و تبعیض نگاه کند. باید کمونیسم کارگری را با کدهائی ساده در مقیاس ماکرو مانند آزادی و رفاه و امنیت و مدرنیسم و انسانگرایی بشناسد. برای اینکار ما باید در قلمروهای متعددی کار کنیم و بجنگیم. باید سنگرهای متعددی را فتح کنیم و پیشرویهای تکنونی را تثبیت و ارتقا دهیم. مثلا ما باید کماکان نماد سرنگونی طلبی و عدم سازش با جمهوری اسلامی در نظر مردم باشیم. باید مشخصه ما نساختن مان با جمهوری اسلامی در تمام مراحل و مقاطع سرنگونی و تحول سیاسی باشد و جامعه به همین عنوان ما را بشناسد. ملی مذهبی ها و جمهوریخواهان و سلطنت طلبان در مرحله ای از عقب راندن رژیم به تعادلهای دیگری قناعت میکنند و تلاش میکنند سطح مبارزه و توقع مردم از تغییر را در همان سطح نگاه دارند، ما برعکس باید نماینده پیشروی و سلبیت انقلابی و کمونیستی باشیم. این زمانی عملی میشود که نخواستن مردم با نقد همه جانبه ما بیان شود و الغا جمهوری اسلامی و سرنگونی آن به روایت ما عملی شود. ما باید پرچمدار و نماینده آزادیخواهی افراطی جامعه باشیم. در موقعیتی محکم و اجتماعی و زمینی نماینده چپ ترین نقد و نفی وضع موجود باشیم. نقد سطحی به جمهوری اسلامی و توقع تغییرات سطحی در سرنگونی و از پروسه سرنگونی را هر کسی در ایندوره میتواند داشته باشد. نمایندگی کردن "نه" عمیق مردم یعنی تبدیل "نه" عمیق کمونیستی در روند نفی جمهوری اسلامی به حرف و عمل مردم و طبقه کارگر. یعنی ایجاد و کسب موقعیتی در سرنگونی که بیشترین نیرو برای سوسیالیسم را بسپد و به میدان کشید و در میدان ننگ داشت.

نکاتی در باره جنبش سرنگونی

با سیوش دانشور ...

کمونیسم کارگری از نظر فکری باید به اتوریته فکری و بستر اصلی تفکر انتقادی در کانونها و محافل طبقه کارگر و مراکز فکری جامعه تبدیل شود. هر کسی و هر جنبشی و هر جریانی بنوعی مبانی عملی و فکری اش را از دیدگاههای کمونیسم کارگری اخذ کند. امری که تا امروز بدرجه معینی اتفاق افتاده است. کمونیسم کارگری باید سازمان و ابزارهای ویژه سرنگونی را بسازد. ما قرار است در جنگی به وسعت جامعه ایران علیه چکیده ارتجاع قرن بیست و یکمی سرمایه داری برویم. باید به همین معنا قدرت اجتماعی داشته باشیم و قادر باشیم این ارتجاع سیاه را در کانونهای قدرت اش بزیر بکشیم. کمونیسم کارگری باید دست به مکانیزمهای جابجایی قدرت و نیرو در مقیاس وسیع و ممکن و ویژه ایندوره ببرد. اشکال سازماندهی و سازمانگری مبارزه انقلابی و سرنگونی خواهانه را روشن کند و بدست دهد. مکانیزم حرکت توده ای و مکانیزم حرکت حزبی و تفاوت و شباهت ایندو را بشناسد و در هم تلفیق کند. ما نیازمند آمادگی سیاسی و تشکیلاتی و نظامی برای جارو کردن حکومت اوباش اسلامی و مراکز قدرت آن در هر شهر و گوشه ایران هستیم. مردم با کسی به جنگ میروند که اهل جنگ باشد و توان پیروزی را داشته باشد و فی الحال گوشه هائی از تصویر پیروزی را بدست داده باشد. جریانی که اعتماد به آن و رفتن با آن در مقیاس اجتماعی شکل بگیرد. مردم در مقیاس توده ای زمانی چنین اعتمادی را میکنند که کمونیسم از طریق مکانیزمهای اجتماعی و داده شده واقعا موجود؛ توانسته باشد خود را به قدرتی و شبی در حال گشت و گذار تبدیل کرده باشد و هر کسی که میخواهد از هر چیزی تیری بجوید با کمونیسم درافتد. تصویر آنتی فقر و آنتی سرمایه ما برای بسیج جامعه و طبقه کارگر برای

تاریخی خویش از این ظرفیت اجتماعی محروم میکند، به همان درجه خود را از قدرت سیاسی دور کرده است. کمونیسم کارگری اتفاقا باید پرچم ضد اسلامی ها، ضد مذهبی ها، ضد خرافه و سنتهای عقب مانده، و پرچم شکستن تابوهای تاریخی قدیم و جدید باشد تا بتواند در صف اول اعتراض نسل جدید قرار گیرد. اینها لازم اند اما کافی نیستند. کمونیسم کارگری باید سازمان دربرگیرنده کارگران سوسیالیست و کمونیست و لایه رهبران سیاسی و عملی و رادیکال باشد که قادرند نیروی وسیع طبقه و جنبشهای اجتماعی پیشرو و آزادیخواه را در یک مقیاس طبقاتی و اجتماعی به حرکت درآورند. نیروئی که در پس هر افت و خیز سیاسی قدرت کمونیسم و پیشروی آن را تضمین کند. برای تبدیل شدن به رهبر بلامنازع جنبش سرنگونی باید حزب چنین کاری بود و نیروی اجتماعی و اتوریته فکری و سیاسی چنین کاری را کسب کرد و باید مشخصات و دینامیزم دوره سلب و تعیین تکلیف جامعه با رژیم اسلامی را شناخت. باید قادر بود در این جنگ به پیروزی رسید و ماتریال پیروزی اجتماعی تر و طبقاتی تر را برای نفی هر آنچه که هست گرد آورد.

استراتژی ما برای تبدیل شدن به رهبر سرنگونی خواهی جامعه از استراتژی ما برای ایجاد حکومت کارگری و سوسیالیستی تفکیک پذیر نیست. شرایط و سنگرهای مبارزه و آنچه که نمیخواهیم در هر مقطع حتما فرق میکنند. در پروسه سرنگونی کمونیسم کارگری و حزب ما باید به سوالات محوری و سراسری قلمرو سیاست پاسخ دهد و بدرجه ای که این پاسخها همه جانبه و عمیق اند به همان درجه چشم انداز یک پیروزی سوسیالیستی و کارگری روشن تر است. یا ما به نماینده نخواستن وضع موجود و انتخاب مردم برای یک آینده خوشبخت تبدیل میشویم، و یا بورژوازی با

هیئت حکومتی و اپوزیسیونی اش بعد از نمایشی تکراری از سازش و بند و بست و البته خشونت ضد کمونیستی و ضد کارگری و ضد مدرنیستی، دور دیگری از ارتجاع کاپیتالیستی را از کارخانه پوسیده اسلامی - نیمه اسلامی - ملی - مصدقی - قومی - نظم نوینی به مردم حقنه میکند. ما باید به استقبال شرایطی برویم که معادله "یا ما یا بورژوازی" و "یا کمونیسم و یا سرمایه داری" به دو راهی معرفه جامعه تبدیل شود. نیروهای سرنگونی طلب در کمپ راست که عمده آنها در دنیای امروز نیروی کمپ ارتجاع جهانی اند، در پروسه سرنگونی بسیار کمتر از همانی را میخواهند که امروز در هیئت اپوزیسیون میگویند. ما باید در این پروسه و در جلو صف سرنگونی و بعنوان رهبر آن شرکت کنیم و حضور داشته باشیم و سرنگونی را به پیروزی سوسیالیستی و کمونیسم در ایران تبدیل کنیم. کاری که ما باید بکنیم اینست که جامعه انتخاب کند و ببپذیرد که اینبار دست رد به سینه کل خاندان جنبش مشروعه - مشروطه و نوه و نتیجه های آنها در یک مقیاس تاریخی بزند و راه خوشبختی و آزادی خود را در کمونیسم ببیند و بشناسد. راستش کار ما و حقانیت نگرش ما وقتی بیشتر عینی میشود که این نظام پوسیده اسلامی که با چادر اختناق پوشانده شده است ترک بردارد. نیروهائی که در این پروسه آزاد میشوند خیلی ها را انگشت به دهان خواهد کرد. تکلیف اسلام و اسلامیت در یک منطقه مهم جهان و در یک کشور مهم جهان در حال تعیین شدن است. اینکه عده ای هنوز در باد تعصبات و تاجر سوپر اسلامی حکومت قیافه و تفکر مشترکشان را میتوانند بیوشانند، وقتی غول ضد ارزشهای اسلامی آزاد شود، تنها اینها را باد خواهد برد بلکه یک پایه پتانسیل اجتماعی کمونیسم کارگری نیز عیان تر خواهد شد. در یک کلام استراتژی حزب برای تبدیل شدن به رهبر سرنگونی متکی است به شناخت و دست بردن به روندهای اجتماعی و انتقادی جامعه، تبدیل و بسط این نقد اجتماعی به نقدی کمونیستی و فراگیر

نکاتی در باره جنبش سرنگونی

با سیاوش دانشور ...

کارگری، تعریف سازمان و سنگر و جبهه های نبرد در متن مکانیزمهای اجتماعی موجود، ایجاد آمادگی همه جانبه مقاومت در مقابل ارتجاع نظم نوینی، و مقابله با هر نوع سازش و نقطه سازشی که می خواهد این پروسه را ناتمام بگذارد.

یک دنیای بهتر: نگرش کمونیسم کارگری در مورد امر سرنگونی چه تفاوتی با نگرشهای حاکم در حزب کمونیست کارگری و حزب کمونیست کارگری حکمیت دارد؟

سیاوش دانشور: تفاوت نگرش و متد پراکتیک کمونیسم کارگری و نگرش و متد چپ رادیکال و سنتی در یک مقیاس تاریخی است. نگرش فی الحال موجود و حاکم به دو حزب در زمینه سرنگونی علیرغم تفاوتها اساسا یکی است. جنبش سرنگونی و انقلابی و اخیر سوسیالیستی با منشور سرنگونی از نظر من جوهر واحدی دارد. دو روی یک نگرش واحد چپ رادیکال در قبال سرنگونی و انقلاب است. در این زمینه در مباحث دیگر در همین نشریه به تفصیل سخن گفتیم. اینجا چند اشاره کافی است.

در دو حزب موجود، علیرغم قسمی که به ماتریالیسم پراکتیک میخورند، سیاست و نگرش آنها سیاست و نگرشی پاسیف، تفسیرگرایانه فوئر باخی، ایدئولوژیک و تقلیل گرایانه است. این دو حزب در یک بیان فشرده در باره سرنگونی و سیر اوضاع سیاسی چه میگویند و به این اعتبار به چه نتایج و سیاستهایی میرسند؟ حزب حکمیت با حکم دست بالا پیدا کردن راست و قبول ضمنی هژمونی راست، عملا به اتخاذ یک سیاست منزله طلبانه و پاسیف در غلظت و نهایتا شکست ناسیونالیسم ایرانی را شکست جنبش سرنگونی اعلام کرد. این خطی است که منشور

که از سرنگونی و موقعیت چپ و راست میدهند، به راست اوانس میدهند؛ یکی زمین را اجالتا به راست واگذار میکند و دیگری در مقابل راست بی عمل میشود. هر کدام دیگری را دو دستی به کمپ بورژوازی تقدیم میکند. هر کدام با نگرشی غیر انتقادی در برخورد به دیدگاهها و تاکتیکهای خویش این جزمیت را به سیستم سیاسی و تشکیلاتی خود بسط میدهد. یکی سیاست را تاکتیک میبیند و دیگری تاکتیک را اساسا در سیستم خود ندارد، اما هر دو به یک نتیجه مشترک و مشابه میرسند. یکی دوره ای مبلغ "زنده باد قیام" میشود و دیگری مبلغ "زنده باد انقلاب!" گویی قیام و انقلاب مقولاتی تهییجی و آژیتاسیونی اند و یا جامعه با تبلیغ و ترویج دست به قیام و انقلاب میزند! متد حاکم به هر دو علیرغم هر تفاوت و مرزی که بین خود میکشند متد چپ رادیکال است که سیاست و دخالت انقلابی را از رابطه "مردم و رژیم" استنتاج میکند. با رشد رابطه خصمانه مردم با حکومت فعال میشوند و با افول مقطعی آن به بحران میروند. کسانی که رابطه مردم و رژیم را و بر این اساس موقعیت جنبش سرنگونی را اینگونه تجزیه و تحلیل میکنند، ناچارند از نفی و "مرگ" جنبش سرنگونی تا "عقب افتادن سرنگونی" و یا "انقلاب سوسیالیستی در جریان" سخن بگویند. نتیجه اینست که رابطه شان با مردم و خصلت سازمانگرانه و رهبری کننده کمونیستی نقد و اعتراض مردم را به حاشیه میرانند. این متدولوژی اتفاقی نیست، عین نتیجه گیریهای دستگاه فکری چپ رادیکال است که ماکزیم تلاشش کلیشه پردازی از یکسو و تبلیغات غیر اجتماعی و غیر زمینی از سوی دیگر است. در قلمروهای مختلف و اتخاذ مواضع سیاسی، در نگرش به حزب و تحزب کمونیستی، در فقدان پروژه های جدید، در عدم شادابی تئوریک، در فقدان هویت انتقادی و تعرضی کمونیستی کارگری، کم و بیش درونمایه نگرش چپ رادیکال را در واریاسیونهای مختلف میتوان

سرنگونی را تدوین کرده و به استقبال تاکتیک بعد از سرنگونی که کمونیستها در آن تمام قدرت نیستند رفته است. در بهترین حالت و با ارفاق تکرار دو تاکتیک سوسیال دمکراسی لنین و برشی از انقلاب روسیه را تعمیم ناموجه به ایران صد سال بعد داده است. اما همانجا مانده است و در این تعمیم ناموجه کاری به متد دخالتگر تزه های آوریل ندارد. این متد تاریخی طولانی دارد. در عین حال باید روی این نکته تاکید کرد که کسی که بدبین است اما برای تغییر تلاش میکند بهتر از کسی است که خوشبین است و در خوشبینی خود لم داده است و کاری و نقشه ای ندارد.

در حزب کمونیست کارگری دقیقا برعکس حزب حکمیت چپ دست بالا را در جامعه دارد. جنبش سرنگونی جنبشی انقلابی است. تصویر انقلاب و سرنگونی در این دیدگاه به هم منطبق میشود و قرار است از نمودها و جوینارهای موجود که در یک پرسپکتیو کمی و کیفی به هم میپیوندند و جوش میخورند، دریای انقلاب حاصل شود. در این دیدگاه راست و کمپ راست اساسا موضوعیت ندارد. در بحران است و به همین اعتبار نقد و تهاجم به راست کنار گذاشته میشود. در این دیدگاه تدریجا حزب و جنبش یکی میشود و رابطه احزاب سیاسی و جنبشهای اجتماعی و تقابل آنها در روند سیاسی جامعه به تقابل "حزب و رژیم" خلاصه میشود. تبلیغ و ترویج و گسترش ماشین تبلیغ و ترویج برای خطاب قرار دادن جامعه، که همواره یک هدف دسترسی و شناساندن کمونیسم باید باشد، به هدفی در خود و جایگزین سازمان و رهبری اجتماعی و طبقاتی میشود. این خط در مقابل عروج اعدامهای احمدی نژاد و موج بگیر و ببند به تناقض و سرگیجه میافتد و عملا پاسیف میشود.

اگر وقت کنید هر دو، با هر تعبیری

مشاهده کرد.

کمونیسم کارگری سیاست و تاکتیک اش را از رابطه مردم و رژیم استنتاج نمیکند. مبلغ موتور جلو انقلاب و یا نفی آن نمیشود. سرنگونی را تمام هویت انقلابی خود نمیبینند. نه به تاکتیک مرحله ای کردن رو می آورد و نه در تقابل با آن خود را از تاکتیک بی نیاز میسازد. کمونیسم کارگری سطح مبارزه موجود و محدودیتهای و مقدرات تاریخی این مبارزه را باید بشناسد و برای متحد کردن نیروی همین سطح موجود و ارتقا و پیشروی آن تلاش کند. سیاست ما و استراتژی کمونیستی ما از رابطه "ما و مردم" بطور کلی و "ما و طبقه" بطور مشخص، تعمیق این رابطه در مکانیزمهای اجتماعی موجود، پذیرفتن و از آن خود کردن نقد و اعتراض به وضع موجود در تمام سطوح، تبدیل نقد کمونیستی به حرف و نقد جامعه، و تلاش برای انتخاب کمونیسم در یک مقیاس سیاسی و اجتماعی است. جنبش سرنگونی در اساس نقد و نفی وضع موجود و نماینده حکومتی آن یعنی جمهوری اسلامی است. هر زمان مردم ببینند و تشخیص دهند که نیروئی مطرح و قابل اتکا و قابل انتخاب وجود دارد، نیروئی که میتوانند همراه با آن به ارتجاع اسلامی پیروز شوند، نیروئی که قادر است مملکت را از بحران و بدبختی بیرون ببرد و با جهان بیرونش در یک رابطه منطقی قرار گیرد، نیروئی که میتواند قدرت را نگه دارد و مردم را از صحنه سیاست بیرون نمیکند، جامعه با قدرت پشت این نیرو برای سرنگونی بسیج میشود و وارد دوره سلب از حکومت اسلامی با راه حل اثباتی و هژمونی سیاسی این نیرو میشوند. برای این خط رهبری و سازمان امری حیاتی است. تامین رهبری محلی و سراسری کمونیستی و سازمان دربرگیرنده رهبران عملی جنبشهای اجتماعی و کارگری تعیین کننده است. برای این خط اتکا به مکانیزمهای اجتماعی قدرت و پیشروی در این بستر حیاتی است. برای این خط هژمونی فکری

نکاتی در باره جنبش سرنگونی

با سیاوش دانشور ...

و سیاسی در ابعاد جامعه و در مقابل کل کمپ راست و چپ غیر کارگری حیاتی است. برای این خط اعتماد مردم و اعتماد بنفس حزبی و سیاسی تعیین کننده است. برای این خط صف رهبران رادیکال و سوسیالیست طبقه و قدرت اجتماعی و طبقاتی کارگر و جنبشهای آزادیخواه در جنگ و جدال قدرت تعیین کننده است. برای این خط رابطه با رژیم تابعی از رابطه با مردم است. بدرجه ای که نفوذ و قدرت سیاسی و حزبی و آرا و بینش ما در میان جامعه و طبقه کارگر و جنبشهای اعتراضی و مراکز فکری تقویت میشود، به همان درجه قدرت اجتماعی ما برای سرنگونی و نیروی جنبش سرنگونی با پرچم چپ و پیروزی کمونیستی کارگری قاطعانه تر و همه جانبه تر میشود. وقتی انسان زنده و پراتیک جمعی و فردی او در دیدگاه چپ رادیکال به ابزار و جزئی از واقعیت بیرونی تبدیل میشود، و به همین اعتبار وقتی حرکت انسانهای زنده و ذینفع در جنبش سرنگونی و تمامیت این جنبش نفی میشود، آنچه میماند منطقی این خواهد بود که به "چیر اوضاع" تسلیم شد و تئوری های من درآوردی متناسب با وضعیت خود را به جامعه تسری داد. این دترمینیسم جدید از هر دو سو، چه اعلام شکست جنبش سرنگونی به هر روایتی و چه اعلام پیروزی تقریباً تدریجی و اجتناب ناپذیر چپ، چیزی نیست جز بیانی دیگری از نفی اساس ماتریالیسم پراتیک و بنیاد کمونیسم کارگری مارکس و منصور حکمت و تسلیم شدن به دیدگاههای چپ رادیکال. این دیدگاهها در مورد سرنگونی تاکنون نشان داده اند که توان عینی بسیج و سازماندهی نیروی این جنبش حول افق کمونیسم کارگری و **عوض کردن صورت مسئله** را ندارند. کمونیسم کارگری در تقابل با ایندو نگرش و نفی دیدگاههای چپ رادیکال و ایندولوژیک و سازمان دادن پراتیکی کمونیستی و تامین

رهبری در سطوح مختلف تلاش میکند. تفاوت ما در متد، در رابطه با مردم و اهمیت آن، در بحث حزب و جامعه که یک بستر قدرتیگیری کمونیسم کارگری است، در نقد همه جانبه اوضاع و نیروهای دست راستی، در سیاست سازماندهی کارگری و اجتماعی، در برخورد غیر متافیزیکی به انقلاب و تحول انقلابی، و در تامین رهبری کمونیستی بر مبارزات سرنگونه طلبانه تحت شرایطهای متفاوت اجتماعی است. کمونیسم و سوسیالیسم ما و انتقاد مارکسیستی و کمونیستی کارگری ما هر روز خود را اثبات میکند و با تغییرات فرضی در رابطه رژیم و مردم ماهیت و محتوای آن تغییر نمیکند. برای چپ رادیکال اما در ظرفیتهای مختلف نفی این پراتیک انقلابی و به این اعتبار نفی این نقد کمونیستی کارگری و دخالتگری در اوضاع و حاشیه نشینی و پاسیفیسم نتیجه کار است. امری که باید توسط ما و نیروهای جنبش کمونیسم کارگری سرعت متحول شود.

یک دنیای بهتر: فرض کنید سیر رویدادها روند مطلوب کمونیسم کارگری یعنی سرنگونی رژیم اسلامی توسط یک انقلاب کارگری را علیرغم تلاش جنبش کمونیستی طبقه کارگر طی نکرد. روش برخورد با چنین اوضاعی چیست؟ تاکتیک کمونیسم کارگری چیست؟

سیاوش دانشور: این میتواند یک احتمال باز باشد. این کاملاً ممکن است که سیر اوضاع ایستگاههای مختلف و تعادل‌های سیاسی موقت و متفاوت داشته باشد. سوال اول اینست که استراتژی یک حزب کمونیستی برای سرنگونی برچه اساسی تبیین میشود؟ ما نمیتوانیم برای هر احتمال ممکن به یک اندازه آماده باشیم و یا استراتژییمان را براساس حالت‌های ممکن و محتمل در تحلیل مان از سیر اوضاع متکی و استوار کنیم. همانطور که ما نمیتوانیم استراتژییمان را در قالبی

خشک و محتوم بنا کنیم. ما برای سرنگونی و رهبری این سرنگونی زیر پرچم تلاش میکنیم و در سرنگونی منافع و اهداف روشن طبقاتی و انقلابی مان را دنبال میکنیم که بیان فشرده آن یک دنیای بهتر برنامه حزب است. ما و طبقه کارگر در سرنگونی بشدت ذینفعیم اما سرنگونی درخود و به هر طریق و توسط هر نیرو برای ما هدف نیست. بنابراین ما تلاشمان اینست که زمانی که جامعه میخواد از این پدیده شنیع عبور کند با پرچم ما عبور کند. اگر هم قادر نشدیم نیروی کافی برای سرنگونی زیر پرچم و رهبری چپ فراهم آوریم و علیرغم تلاش ما سرنگونی در ترکیب طبقاتی و هژمونی افقهای دیگر بوقوع پیوست، در آن مرحله مشخص به اندازه کافی و قابل محاسبه و غیر قابل دور زدن نیرو و نفوذ بهم زده باشیم که یک پای کشمکش بعد از سرنگونی باشیم. **قدرت اجتماعی ما و موفقیت سیاسی و میزان نفوذ ما، تاکتیک و سیاست دوره ای کمونیسم کارگری را تعیین میکند.** اینرا میفهمم که تشخیص تیز یک وضعیت و پاسخ روشن به آن یک نیرو را جلو می اندازد. اینجا بحث برسر روش تعیین تاکتیک و رابطه آن با اصول و اهداف انقلابی و کمونیستی ماست. تعیین تاکتیک برای دوره هائی که سیاست شکلی آکاردونی و ایستگاههای مختلفی بخود میگیرد، تابعی از موقعیت اجتماعی و طبقاتی کمونیسم و تناسب قوای مشخص با کمپ راست و بورژوازی است. تردیدی نیست که خیز برداشتن برای قدرت برای ما یعنی آزاد کردن هرچانی که نیروی کمونیستی کارگری قادر به آنست؛ از کنترل کارخانه و تولید و برپائی شوراها و کمیته های انقلابی کارگری تا آزاد کردن شهرها و محلات و مناطق مختلف و اداره آن توسط نیروی سیاسی و میلیشیای داوطلب ارتش کارگری. به میزانی که ما میتوانیم بخشی از قدرت را بگیریم به همان درجه سیاست و روند سیاسی را در کلیت خود تحت تاثیر قرار میدهیم. به درجه

ای که نیروی مطرح و غیر قابل حذفی هستیم به همان درجه بورژوازی و کمپ راست ناچار است به توافق و تقسیم قدرت و مذاکره با کمونیسم بنشیند. ما در جنگ قدرت شرکت میکنیم، چه برای تصرف تمام قدرت و چه برای بخشی از قدرت و ایجاد قدرت دوگانه یا چند گانه و برای یکپارچه کردن قدرت در مراحل بعدی. هرچا زورمان نرسد و منافع عینی جنبش مان ایجاد کند پای مذاکره و توافق میرویم و همین را اعلام میکنیم. سوال شما اینست که اگر نتوانستیم قدرت را فتح کنیم با مقوله قدرت و دولت چه برخوردی داریم؟ در دولت موجود شرکت میکنیم یا سیاست سرنگونی آن را داریم؟ پاسخ اینست که کارگر و کمونیسم قدرت را حق خود و همه جامعه میداند و هرچا دستش به قدرت و دولت برسد از آن در خدمت پیشروی مبارزه طبقاتی بدون تردید استفاده میکند. اما هدف ما معلوم است. ما قرار است در این روند پرپیچ و خم نیروی کافی برای انقلاب کمونیستی و کارگری خودمان را آماده کنیم و این پروسه را به فرجام برسانیم. تاکتیک ما در شرایطی که کمونیسم به تنهایی یک قدرت فائقه نیست اما بخشی از قدرت است، دقیقاً شرکت در دولت براساس نیرو و قدرت اجتماعی و انقلابی موجود و تلاش برای دست بالا پیدا کردن آنست. دولت و قدرت دولتی و تصرف قدرت سیاسی درچه پیاده کردن اهداف و آرمانهای کمونیستی ماست. اما این یک کلیشه نیست. شرایطی را میشود فرض کرد که حضور در دولت نیروی کمونیسم و انقلابیگری موجود در جامعه و پتانسیلهای تغییر را مهار میکند و کارگر و کمونیسم را دچار عقب نشینی میکند. این شرایط مشخص هم باید قابل تبیین و از زاویه منافع جنبش ما برای توده طبقه کارگر و جنبش کمونیسم کارگری روشن باشد. در چنین شرایطی ما سیاست سرنگونی دولت موقت بورژوائی را دنبال میکنیم. یک خط استراتژیک ما اینست که نگذاریم هیچ دولت بورژوائی در ایران تثبیت شود. شرکت یا عدم شرکت در یک دولت همراه با نیروهای طبقه حاکم دقیقاً

نکاتی در باره جنبش سرنگونی

با سیاوش دانشور ...

برای جنبش ما دقیقاً در این دوران به اوج خود میرسد و کمونیسیم در ایندوره از هر وجه نفوذ و قدرت عمل خود با قدرت دفاع میکند و دودستی و با "زبان خوش" به کسی واگذار نخواهد کرد. مذاکره و سازش در این جدال لحظاتی از خود جنگ قدرت سرمایه داری و خود کمونیسیم است. ما از این جنگ پا پس نخواهیم کشید. پایان این جدال برای ما تنها با یک انقلاب پیروزمند کارگری و سوسیالیستی و اجرای فرمان سیاسی و اقتصادی انقلاب و برپایی جامعه ای بدون فقر، بدون استثمار، عاری از بردگی مزدی و مناسبات مزدی، جامعه ای بدون ایدئولوژی و بدون طبقات، اجتماعی کمونیستی که شکوفائی و خلاقیت هر فرد شرط شکوفائی و خلاقیت همگان باشد، متصور است. انقلابیگری ذاتی کمونیسیم در نفی اوضاع، بطوری که سرمایه و مناسبات سرمایه داری و جامعه طبقاتی برافتاده باشد و انسان زندگی و تاریخ جدیدش را آغاز کند، مشخصه کمونیسیم کارگری و ماتریالیسم پراتیکی است که جوهر و وحدت تنوری و پراتیک جنبش ما را تشکیل میدهد. *

منتشر شده در شماره ۴۴ یک دنیای بهتر، ۲ آوریل ۲۰۰۸ - ۱۴ فروردین ۱۳۷۸

برخی ارتقا به اصول و خط مشی سیاسی - تعیین نمیشود و همینطور با حکم از پیش تحریم هر دولت و اتحاد سیاست همیشه اپوزیسیونی متحقق نمیشود. باید مبارزه اجتماعی و رودرویی جنبشهای اجتماعی را زنده تر و پراتیک دید و فرض کرد و در روندی دخالتگرانه سیاست و تاکتیک روز کمونیسیم را براساس موقعیت موجود تبیین و اتخاذ کرد. ما بدرجه ای که به سوالات مطرح و گرهی جامعه در دوره انقلابی پاسخ میدهم به همان درجه نیروی اجتماعی یک پیروزی تمام عیار کارگری را بسیج میکنیم. در دوره ای که جمهوری اسلامی موضوعیت خود را از دست داده، سرنگون شده اما نیروی جانشین هنوز به تمامی نتوانسته است قدرت خود را بگستراند، حتی در دوره ای که جمهوری اسلامی ظاهراً سرکار است اما قدرت عمل و جلوگیری از حضور نیروهای مخالف را ندارد و جریانات و نیروهای سیاسی میتوانند با اتکا به قدرت خود ابراز وجود سیاسی کنند، در شرایطی متفاوتی کمونیستها میتوانند به معنی وسیع کلمه ابراز وجود کنند و کل خلا سیاسی یا بخشی از آن را پر کنند. جدال قدرت

طبقاتی و اجتماعی شکست دهد تا قدرت خود را یکپارچه کند، کمونیسیم هم ناچار است برای استقرار آزادی و سوسیالیسم قدرت سیاسی کارگری را یکپارچه کند و نیروها و راه حلهای موقت بورژوازی را از میدان بدر کند.

ما سیاست ائتلافی و تشکیل دولت با بورژوازی و تنظیم قانون اساسی در مجلس موسسان را نداریم، هدف ما برانداختن بورژوازی و نظام تبعیض گر سرمایه داری است. اما اگر در این روند ناچار به گردن گذاشتن به سازشهایی شویم و نیروی کافی برای هدف نهائی مان نداشته باشیم، در موقعیت جدید سنگرهایمان را محکم میکنیم و برای دور بعد آماده میشویم. ما نه پیشاپیش سیاست تحریم شرکت در هر دولتی را در پیش میگیریم و نه به استقبال تهیه مقدمات و شرکت در دولت همراه با طبقات دیگر میرویم. اینها نیز دو سوی یک سیاست واحد اند. کمونیسیم کارگری نهایتاً برای فتح قدرت سیاسی و اجرای برنامه آزادیخواهانه خود تلاش میکند و در روند سیاسی باید قادر باشد مسیر این پیروزی را هموار کند. این امر با تعریف احتمالات و تعیین تاکتیک - و برای

تابعی از اینست که منافع جنبش ما برای پیشروی در آن مرحله مشخص چه روشی را اقتضا میکند. ما نه به امر شرکت در دولت و مذاکره و سازش در مبارزه اجتماعی و طبقاتی بعنوان تابو و کفر نگاه میکنیم و نه آنها را بعنوان "اصول و فن تاکتیک" ایده آلیزه میکنیم. بعید میدانم هیچ عقل سلیمی بگوید مثلاً جنبشی که نصف قدرت را در اختیار دارد و میتواند روی هر حرکت و تلاش بورژوازی تاثیر بگذارد و مانعی جدی در مقابل یکسره شدن قدرت بورژوازی باشد، باید موقعیت اپوزیسیونی را ترجیح دهد! دولت در دوره های انقلابی یک ابزار مهم **گسترش مبارزه طبقاتی** است و همان اندازه که برای طبقه حاکم از اهمیت درجه اول برخوردار است به همان اندازه و شاید بیشتر برای کمونیسیم اهمیت دارد. در نتیجه ما هیچ پیشروی و دستاوردمان را دو دستی تقدیم کسی نمیکنیم. بلکه از آن بعنوان موقعیتی جدید برای یک کاسه کردن قدرت کارگری و استقرار جمهوری سوسیالیستی در جامعه ایران استفاده میکنیم. همانطور که بورژوازی ناچار است کمونیسیم و طبقه کارگر را در میدان نبرد

در باره جنبش سرنگونی، با علی جوادی...

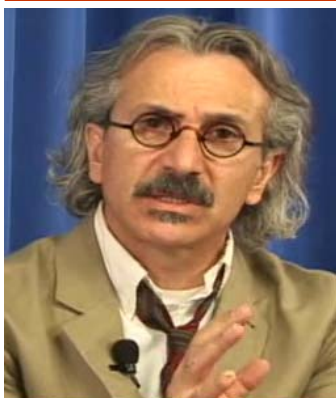
کمونیسیم را نشان میدهد. شاید نوعی بشود گفت "میان بر" است. "کلاسیک" نیست. جدید است. متکی بر جمع بندی انقلابی از تجربیات کسب قدرت در انقلاب اکبر و همچنین "انقلاب ۵۷" است. پیش شرط ندارد. مرحله ندارد. تصرف قدرت توسط کمونیسیم و کارگر را تنها در گرو کسب رهبری جنبش سرنگونی میدانند. زمانیکه مردم "نه" این نیرو را بپذیرند، "آری" او را هم خواهند پذیرفت. در این نگرش به تصرف قدرت سیاسی، بحثی در مورد "اکثریت" بودن نیست. پیش شرطی محدود کننده حرکت کمونیسیم و کارگر در تصرف قدرت سیاسی نیست. نگرش حمید تقوایی و نگرش کورش مدرسی در این زمینه علیرغم تفاوتی آن به یک دستگاه واحد سیاسی تعلق دارند. هر دو در نقاطی پوپولیستی اند. هر دو تمایزات روشنی با نگرش و متد منصور حکمت در استراتژی انقلاب کمونیستی دارند.

یک دنیای بهتر: فرض کنید سیر رویدادها روند مطلوب کمونیسیم کارگری یعنی سرنگونی رژیم اسلامی توسط یک انقلاب کارگری را علیرغم تلاش جنبش کمونیستی طبقه کارگر طی نکرد. روش برخورد با چنین اوضاعی چیست؟ تاکتیک کمونیسیم کارگری چیست؟

علی جوادی: مسلماً سناریوهایی متفاوتی در سیر تحولات آتی ممکنند. تصرف یکپارچه قدرت توسط کمونیسیم کارگری تنها یکی از این سناریوها است. این سناریوی مطلوب ماست. اما سناریوهای دیگری هم ممکنند. سناریوی قدرت دوگانه. سناریوی شرکت در قدرت در بالا و فشار از پایین. همگی از سناریوهای محتملند. سؤال این است که در چنین شرایطی چه سیاستی را کمونیسیم کارگری باید در دستور قرار دهد؟ پاسخ روشن است. ما مانعی برای شرکت در قدرت سیاسی در شرایط قدرت دوگانه نداریم. مسأله اصلی ما شکل دادن به بهترین شرایط برای پیشبرد امر انقلاب کارگری و استقرار یک جامعه سوسیالیستی و لغو کار مزدی و استثمار انسان از انسان است. ما در هر شرایطی این استراتژی را به پیش خواهیم برد. چنین استراتژی ممکن است اساساً از "پایین" به پیش برده شود و در شرایطی ممکن است مشترکاً هم از پایین و هم از بالا به پیش برده شود. اما پاسخ عملی و دقیق به این مسأله را باید به زمان خودش موکول کرد. در شرایط حاضر ما برای تحقق بی اما و اگر استراتژی خود تلاش میکنیم. این اصولی ترین کاری است که میتوان در این شرایط به پیش برد. *

نکاتی در باره جنبش سرنگونی

با علی جوادی



رژیم سیاسی در اندونزی نمونه دیگری از این واقعیت است. رژیم سیاسی در پس خیزش مردم سرنگون شد بدون اینکه الزاما انقلابی صورت گرفته باشد. بدون آنکه الزاما ماشین دولتی طبقه حاکم نابود شده باشد.

بنظر من آنچه که به نام "انقلاب ۵۷" معروف شده است، در حقیقت جنبشی برای سرنگونی رژیم استبدادی سلطنت بود. این جنبش کل ماشین دولتی را در هم نشکست. قدرت سیاسی میان نیروهای متفاوت بورژوازی و طبقه حاکم دست به دست شد. هر چند که یک اعتراض همگانی و خیزش مردم زمینه ساز و محرک اصلی این تحول بود.

رژیم اسلامی میتواند در پس پروسه های متفاوت سیاسی از بین برود. کودتا، جنگ، سرنگونی در پس قیام و یک خیزش سیاسی و انقلاب پروسه های گوناگون این تغییر و تحول اجتماعی در دوران کنونی هستند. مسلما مطلوب ما این است که رژیم اسلامی با یک انقلاب کارگری سرنگونی شود و بجای آن یک حکومت کارگری، یک جمهوری سوسیالیستی، با هدف اجرای کلیت برنامه رهایبخش کمونیستی، در حاکمیت سیاسی قرار گیرد.

بطور خلاصه باید بگویم در تفکر چپ سنتی هر خیزش و قیام و تعرض برای تغییر قدرت سیاسی، انقلاب نام گذاری میشود. در صورتیکه به قول منصور حکمت "جنبش مردم برای سرنگونی را، با همه خیزشها و قیامها و نبردهایی که در بر خواهد داشت، از انقلابی که میتواند از دل این جنبش عروج کند، متمایز میکنم. جنبش سرنگونی طلبی میتواند پیروز شود بی آنکه لزوما کل ماشین دولتی را هدف گرفته باشد و یا در هم کوبیده باشد. رژیم اسلامی میتواند زیر فشار مردم تجزیه شود، متلاشی شود، جایگزین

شود. میتواند در نتیجه یک قیام شهری در تهران سقوط کند. میتواند با یک کودتا از بین برود." (منصور حکمت: جنبش توده ای برای سرنگونی رژیم آغاز میشود، اوت ۱۹۹۹)

یک دنیای بهتر: منصور حکمت
بدنبال خیزش دانشجویی در ۱۸ تیر ۷۸ اعلام کرد که جنبش سرنگونی به میدان آمده است، اکنون ۸ سال از آن تاریخ میگذرد، ارزیابی شما از این جنبش چیست؟

علی جوادی: این جنبش کماکان اصلینترین عامل تغییر و سرنگونی رژیم اسلامی در جامعه است. اما مانند هر جنبش اجتماعی افت و خیزهای خود را داشته است. اشتباه است که اگر تصور شود که هر جنبش سیاسی با گذر زمان یک رشد و یا گسترش خطی را از خود نشان میدهد. هر روز رشد میکند و زمانیکه به حدی از رشد رسید به هدف خود نائل میشود. این تصور چپ سنتی و مشخصا تصویری است که خط حاکم بر حزب کمونیست کارگری در دوران کنونی بر آن استوار است. این تصویر ساده ساده انگارانه است. دینامیسم یک جنبش اجتماعی را نمی بیند.

بنظر من ما در ۱۸ تیر ۷۸ شاهد اعلام علنی یک جنگ در جامعه بودیم. جنگ مردم برای بزرگ کردن رژیم اسلامی. این جوهر جنبش سرنگونی است. تشبیه جنبش سرنگونی با جنگ وجوه گوناگون این جنبش را بهتر نمایان میکند. این جنگ مانند هر جنگی در برگیرنده

ساده انگاری است اگر این جنبش با انقلاب و یا جنبش انقلابی یکی گرفته شود. جنبش سرنگونی یک جنبش "یکدست" نیست. در برگیرنده نیروهای متفاوت و جنبش های طبقاتی متفاوت است که سرنگونی رژیم اسلامی گامی در جهت رسیدن به نظام سیاسی - اقتصادی مطلوبشان است. در برگیرنده نیروهای متفاوت سرنگونی طلب و احزاب سرنگونی طلب میشود. طبقات متفاوت اجتماعی و احزاب سیاسی پرچمدار افقهای سیاسی متفاوت در این جنبش اند. بنظر من تفاوتهای این جنبش با انقلاب بر تشابهات آن می چربد.

منصور حکمت برای اولین بار با بررسی این جنبش تفاوتها و ویژگی های جنبش سرنگونی را با انقلاب مورد بررسی قرار داد. معمولا در تفکر چپ سنتی رسم بر این بوده است که هر حرکت سیاسی که هدفش تغییر قدرت سیاسی حاکم است و در برگیرنده بخشهایی از توده های مردم است، "انقلاب" نام گذاری شود. در تفکر چپ سنتی انقلاب تنها حرکت سیاسی توده ای برای تغییر قدرت سیاسی توسط توده های مردم و از پایین است. انقلاب هر حرکت توده های مردم زحمتکش از پایین و کودتا هر تحرک از بالا نیست. منصور حکمت این دو قطبی "بالا - پایین" ساده انگارانه را نقد میکند. واقعیت تحرک سیاسی جامعه را آنطور که هست مورد بررسی قرار میدهد. جنبش سرنگونی یک واقعیات اجتماعی چند وجهی است. یک جنبش اجتماعی خاص در دوران حاضر است. شاید در دورانهایی در تاریخ با اغماض بشود گفت که تغییر قدرت سیاسی مترادف با انقلاب بود و یا اساسا این طور بود. اما اکنون الزاما اینطور نیست. جنبش سرنگونی برای بزرگ کردن حاکمیت سیاسی یک واقعیت جدید در تاریخ معاصر است. تحولات سیاسی در اروپای شرقی و کشورهای اقمار شوروی سابق نشاندهنده این واقعیت است. تغییر

یک دنیای بهتر: ترم جنبش سرنگونی ترم نسبتا جدیدی است. منصور حکمت برای اولین بار از این ترم استفاده کرد. آیا این ترم صرفا در تقابل با جنبش اصلاحات یا دو خرداد مورد استفاده قرار گرفته است یا به مساله دیگری اشاره دارد؟

علی جوادی: ترم "جنبش سرنگونی" یا دقیقتر "جنبش توده ای برای سرنگونی رژیم اسلامی" به یک واقعیت اجتماعی - سیاسی عینی اشاره دارد. به یک جنبش اجتماعی که هدفش سرنگونی رژیم اسلامی است. نیروی محرکه اش توده های مردم هستند. این یک جنبش اجتماعی است. مختصات و ویژگی های خاص خود را دارد. با جنبش اصلاحات حکومتی، جنبش ارتجاعی دوم خرداد، اساسا متمایز است. هدفش متفاوت است. بر خلاف جنبش دوم خرداد نه اصلاح رژیم اسلامی بلکه سرنگونی رژیم اسلامی مساله اصلی این جنبش است. این اصلی ترین جنبشی است که هدفش سرنگونی و تغییر قدرت سیاسی حاکم است. در برگیرنده اردوی سرنگونی طلب جامعه و نیروهای متفاوت طبقات اجتماعی است.

بنظر من منصور حکمت این ترم را بکار برد تا تفاوتهای این جنبش را اساسا از یک انقلاب روشن و متمایز کند. دینامیسم متفاوت اش را آن طور که هست مورد بررسی و مذاقه قرار دهد. وظایف خاص و سیاست کمونیستها در قبال آن را روشن کند. جنبش سرنگونی الزاما جنبشی انقلابی نیست. میتواند باشد. میتواند نباشد. میتواند انقلابی از دل این جنبش سر بر آورد. تمام مساله بر سر این است که کدام افق و پرچم سیاسی در این جنبش دست بالا را پیدا میکند.

نکاتی در باره جنبش سرنگونی

با علی جوادی...

است.

یک دنیای بهتر: آیا ترم جنبش سرنگونی و جنبش انقلابی به یک پدیده اشاره دارند؟ اگر خیر تفاوت شان چیست؟

علی جوادی: جنبش سرنگونی و جنبش انقلابی قبل از آنکه تفاوت در نامگذاری و یا تفاوت در ترمینولوژی باشند، اشاره به دو واقعیت متفاوت اجتماعی دارند. جنبش سرنگونی نامی است که منصور حکمت بر جنبش توده ای مردم میگذارد. اما جنبش انقلابی سرنگونی تلاشی است که حمید تقوایی میکوشد با آن همین جنبش را در حال حاضر بیان کند.

آنچه منصور حکمت میگوید و به آن اشاره دارد، صریح و روشن است. در سخنرانی های کنگره سوم حزب کمونیست کارگری به مساله تفاوت سرنگونی، انقلاب، و انقلاب کارگری اشاره کرد. در سمینار آیا کمونیسم در ایران پیروز میشود به این مساله اشاره کرد و بر دینامیسم متفاوت و ضرورت تامین رهبری در جنبش سرنگونی انگشت گذاشت. تفاوت این پدیده های سیاسی را به تفصیل توضیح داد. اما آنچه که حمید تقوایی بیان میکند،

تلاشی برای رنگ چپ سنتی زدن به این جنبش است. محو و از بین بردن تمام ویژگی هایی که منصور حکمت تلاش کرد با بررسی تفاوت جنبش سرنگونی و انقلاب و انقلاب کارگری بر آن انگشت بگذارد، حمید تقوایی در "در افزوده هایش" تلاش میکند در جنبش کمونیسم کارگری حاشیه ای و محو کند. نامه انتقادی منصور حکمت به فاتح شیخ و حمید تقوایی در این زمینه به روشنی تفاوت دیدگاههای منصور حکمت با این نگرش حمید تقوایی را بیان میکند.

تفاوت بر سر نامگذاری نیست.

ایزکتیو است. سازماندهی انقلاب، تامین رهبری انقلاب مساله اصلی کمونیستهاست.

ارزیابی من از جنبش سرنگونی این است که این جنبش در یک پله از حیات سیاسی خود زمین گیر شده است و تا زمانیکه پاسخی به این مساله داده نشود قادر به پیشروی تعیین کننده و خروج از این شرایط نخواهد بود. مساله اساسی بنظر من تامین رهبری در این جنبش است. جنبش سرنگونی در حال حاضر فاقد رهبری شناخته شده و مورد اعتماد است. هیچ نیرویی، نه چپ و نه راست، قادر نشده اند که به نیروی رهبری کننده این جنبش شکل دهند و خود را در مقام رهبری کننده و هدایت کننده این جنبش قرار دهند. مساله رهبری کماکان مساله ای باز و گرهی در این جنبش است. در غیاب نیروی رهبری کننده ما شاهد پیشرویهای جدی و فتح سنگرهای جدید توسط این جنبش نخواهیم بود. پیشروی مستلزم شکل گیری رهبری و انتخاب یکی از پرچمهای راست و چپ در این جنبش است. هدف ما مسلماً تامین رهبری کمونیسم کارگری در جنبش سرنگونی است.

در بررسی از جنبش سرنگونی میتوان به فاکتورهای دیگری هم اشاره کرد. این جنبش فاقد ظرف و ابزار تشکیلاتی مناسب و نیروی سازماندهی برای ابراز وجود علنی و گسترده و سازماندهی شده در سطح جامعه است. در غیاب نیروی رهبری کننده و سازماندهی ما اساساً شاهد شکل گیری شورشهای شهری در تواترهای کوتاه و بلند هستیم. مردم بیزار و منزجر از رژیم اسلامی در غیاب نیروی سازماندهی و رهبری کننده در فرصتهای متعدد فقط میتوانند خشم و انزجار خود را بروز دهند. این شورشهای شهری از شانس و اقبال زیادی برای تبدیل شدن به یک خیزش عمومی و یا قیام عمومی الزاماً برخوردار نیستند. کلید سازماندهی و رهبری

نبردها و خیزشها و رو در رویی های متفاوت و متعددی است. در این جنگ ما زمانی شاهد پیشروی و دستیابی به سنگرهای جدید هستیم و در شرایط دیگری شاهد عقب نشینی و شکست های موقت. مساله اینجاست که مستقل از این افت و خیزها و بنظر من مستقل از طول عمر این جنبش ما در پس این تحولات متعدد شاهد سرنگونی رژیم اسلامی خواهیم بود. این جنبش زمانی از تب و تاب خواهد افتاد که به هدف سیاسی خودش دست یافته باشد. سرنگونی رژیم اسلامی محتوم است.

اشاره به طول عمر این جنبش کردید. ۸ سال از عمر این جنبش میگذرد. معمولاً انتظار این است که چنین جنبشهایی باید به سرعت به هدف خود نائل آیند. اما این تصور و انتظار به نظر ناشی از تسری دادن دینامیسم یک انقلاب به یک جنبش سیاسی و یا جنبش سرنگونی است. اتفاقاً یک تفاوت و ویژگی جنبش سرنگونی با انقلاب در همین دینامیسم است. ما به احتمال زیاد انقلاب هشت ساله و دهساله و پانزده ساله نداریم. اما جنبش سرنگونی ۸ ساله و دهساله می توانیم داشته باشیم. جنگ توده ای برای سرنگونی و تغییر رژیم سیاسی حاکم میتوانیم داشته باشیم. انقلاب یک حرکت بشدت فشرده اجتماعی است. مانند یک انفجار عظیم است. مانند یک انفجار آتشفشانی. طول عمرش معمولاً بسیار کوتاه تر است. سیر حرکتش سریع است. ماده انفجاری سیاسی ای که در خود ذخیره کرده است را بسرعت منفجر میکند. گاه موفق میشود. گاه شکست میخورد. با انفجارش اگر پیروز نشود خاموش میشود. انقلاب پدیده ای کمیاب و نادر در تحولات سیاسی جامعه است. هر روزه نیست. دائمی نیست. حاصل یک کشمکش و تقابل طبقاتی عظیم در جامعه است. ارادی نیست. اساساً حرکتی عینی و

تحلیل ها متفاوت است. نگرش ها متفاوت است. وظایف ناشی از این تحلیل ها بعضاً متفاوت است. اقدامات و دستور عمل سیاسی متفاوتی را در برابر ما قرار میدهد. حمید تقوایی معتقد است که با کنار رفتن دوم خرداد و حاشیه ای شدن آن در سطح جامعه، جنبش سرنگونی به جنبش انقلابی تبدیل شده است. در تقابل با تمام تحلیلهای منصور حکمت، دوم خرداد را نیرویی سرنگونی طلب را نیز دلیل "انقلابی" شدن جنبش سرنگونی میدانند. در این نگرش جنبش سرنگونی با کنار زده شدن دوم خرداد به مرحله و فاز جدیدی پا نهاده است. انقلابی شده است. این تعریف فقط ارزش مصرف داخلی دارد. واقعی نیست. تلاشی برای سر پا نگهداشتن تشکیلات خود است. نه دوم خرداد نیرویی در جنبش سرنگونی بود و نه عبور از دوم خرداد به این جنبش خصلت انقلابی می بخشد. جنبش انقلابی به جنبشی گفته میشود که خواهان تحولات انقلابی و رادیکال در جامعه است. انقلاب در ایران کنونی فقط میتواند با درهم شکستن قدرت طبقاتی حاکم متحقق شود. انقلاب در ایران تنها میتواند یک انقلاب کارگری باشد. با هدف استقرار یک حکومت کارگری. هر تحولی کمتر از این مجموعه تنها میتواند یک جنبش سرنگونی نامگذاری شود.

در تعریف لنین "جنبش انقلابی" به جنبشی اطلاق میشود که دارای "تنوری انقلابی" باشد. از نقطه نظر لنین جنبش انقلابی بدون تنوری انقلابی نمیتواند وجود داشته باشد. به اعتبار دیگر در این تعریف "یک جانبه" جنبش انقلابی جنبشی است که افق و هژمونی چپ و رادیکال و انقلابی بر آن حاکم شده باشد. حتی این شرایط هم در ارتباط با جنبش سرنگونی طلبی توده های مردم در حال حاضر تماماً صدق نمیکند. در این جنبش هم راست و هم چپ میکوشند تا هژمونی و رهبری این جنبش را در کنترل خود بگیرند. راست تضعیف شده است. افقی ندارد. اما وجود دارد و میتواند خود را باز

نکاتی در باره جنبش سرنگونی

با علی جوادی...

سازی کند. به قدرت سرمایه جهانی برای شکل دادن به یک "جنبش" حتی بر محور فرد، متکی است. مساله رهبری کماکان مساله مفتوحی در این جنبش است.

اما این نگرش قبل از آنکه راهگشا و توضیح دهنده واقعیات کنونی جامعه باشد، گمراه کننده و بی وظیفه کننده است. گمراه کننده است چرا که اساساً نیروی راست را با تحلیلهای غیر واقعی از صحنه سیاسی جامعه و جنبش سرنگونی به کناری میگذارد. نقش و جایگاه این نیرو را نادیده میگیرد. از طرف دیگر بی وظیفه کننده است. وظیفه کنار زدن و ایزوله کردن نیروهای متفاوت اپوزیسیون راست و ناسیونالیسم پرو غربی را از دستور خارج میکند. بی دلیل نیست که ما در تبلیغات حزب کمونیست کارگری در حال حاضر شاهد هیچگونه اعمال فشار سیاسی و نقدی بر راست و ناسیونالیسم پرو غربی نیستیم. به اعتباری نگرش چپ سنتی نه تنها تلاش جدی و سد بندی در قبال نیروهای راست را در دستور قرار نمیدهد بلکه عملاً و در عالم واقعی با نادیده گرفتن آنها زمین را برای تحرک آنها خالی میگذارد. هیچ سدی در مقابل تلاش آنها ایجاد نمیکند. یک وظیفه اساسی حزب اتحاد کمونیسم کارگری کنار زدن این نگرش سطحی در جنبش کمونیسم کارگری و تلاش برای معطوف کردن کل جنبش کمونیسم کارگری به وظایف حیاتی در قبال این جنبش است.

یک دنیای بهتر: وزنه طبقه کارگر یا جنبش کارگری در جنبش سرنگونی چه میزان است؟

علی جوادی: بنظر من به این سؤال از دو جنبه باید پاسخ داد. کارگر و طبقه کارگر بمثابه آحادی از

جامعه و جنبش کارگری به مثابه یک جنبش اجتماعی مستقل و قائم به ذات.

مسلماً دیواری چینی توده های کارگر را از جامعه و جنبشهای اجتماعی دوره ای در آن جدا نکرده است. کارگر بمثابه بخشی از توده مردم زحمتکش در سوخت و سازهای اجتماعی شریک است. طبقه کارگر اصلیتزین طبقه اجتماعی در ایران است. بخش اعظم جامعه را تشکیل میدهد. از طرفی مساله سرنگونی و جنبش سرنگونی مساله ای نسلی است. نسل جدید و جوان نیروی اصلی جنبش سرنگونی است. وزن و حضور کارگر در این نسل با توجه به گستردگی صف کارگر در جامعه تعیین کننده و قابل ملاحظه است. اما این فاکتور به نقش کمی و عددی آحاد کارگر در جنبش سرنگونی اشاره میکند. معمولاً "وزن" به فاکتور سیاسی و نقش و جایگاه سیاسی اشاره دارد. حضور گسترده کمی آحاد طبقه کارگر الزاماً تعیین کننده مکان و موقعیت سیاسی این طبقه در جنبش سرنگونی نیست. بعلاوه کارگر به صورت خشک و غیر متعین در تحولات سیاسی جامعه شرکت نمیکند. جنبشهای اجتماعی آن حلقه اجتماعی و تعیین کننده هویت دهنده به حضور سیاسی در تحولات سیاسی جامعه هستند.

اما قبل از اشاره به نقش جنبش کارگری در جنبش سرنگونی باید به فاکتورهای دیگری اشاره کرد. جنبش سرنگونی یک جنبش همیشگی در جامعه نیست. همواره وجود ندارد. همواره وجود نخواهد داشت. در دوره های معینی در جامعه پدیدار میشود و با دستیابی به هدفش از بین میرود. جنبشی است که در شرایطی که مساله قدرت سیاسی در جامعه باز میشود، شکل میگیرد. با شکل گیری اش مساله قدرت سیاسی به اساسی ترین مساله جامعه تبدیل میشود. اما جنبش کارگری یک جنبش دائمی و

همیشگی است. مبارزه کارگری علیه سرمایه گاه پنهان، گاه آشکار، اما دائمی است. برای پاسخگویی به نقش جنبش کارگری در جنبش سرنگونی باید به گرایشات و جنبشهای اجتماعی متفاوت در صفوف طبقه کارگر اشاره کرد. طبقه کارگر طبقه به لحاظ سیاسی یکدست نیست. دو گرایش عمده در این جنبش دائمی است.

گرایش رادیکال - سوسیالیستی و گرایش سندیکالیستی. گرایشی که خواهان لغو کار مزدی و استثمار سرمایه داری در پس یک انقلاب کارگری است و گرایشی که خواهان بهبود کمی وضعیت و ایجاد تغییراتی در موقعیت این طبقه است، بدون آنکه نقدی بر نفس استثمار و نفس کارگر مزدی بودن در این جنبش وجود داشته است. تاریخ جنبش کارگری به نوعی نیز تاریخ کشمکش این دو گرایش برای کسب هرز مونی و تفوق و هدایت سیاسی است.

گرایش سندیکالیستی در جنبش کارگری یک گرایش سرنگونی طلب در حال حاضر نیست. قبلاً هم نبوده است. شاید زمانی بشود. شاید هرگز نشود. باید دید. این گرایش عمدتاً خواهان تغییرات و بهبودهایی در موقعیت کارگر در جامعه است. اما این تغییرات را نه بر اساس سرنگونی رژیم اسلامی بلکه با ایجاد تغییراتی تدریجی در وضعیت حاکمیت کنونی دنبال میکند. به لحاظ سیاسی علی العموم با بخشهای مختلف جنبش ملی - اسلامی نزدیکی دارد. سندیکالیسم به لحاظ سیاسی در دوره های طولانی با سنت توده ایسم تداومی شده است. در شرایط حاضر عمدتاً با بخشهای "چپ" جنبش ملی - اسلامی نزدیکی دارد. این جنبش و فعالینش خط مشی بعضاً "اصلاحات" مورد نظر خود را با نزدیکی با بخشی از رژیم اسلامی و بعضاً با سیاست اعمال فشار از پایین دنبال میکنند. این گرایش علیرغم آنکه گرایشی دیرپا تر از گرایش ملی - اسلامی در جامعه است اما امروز در یک هم سرنوشتی

سیاسی با گرایش ملی - اسلامی بسر میبرد. تغییرات جنبش ملی - اسلامی را در خود بازتاب میدهد. سرنوشت جنبش ملی - اسلامی تأثیر بسزایی در ابعاد و قدرت نفوذ این جنبش خواهد داشت. گفتارهای منصور اسانلو و سایر فعالین این گرایش گویای این تعلق نظر سیاسی و اجتماعی است.

اما در سوی دیگر گرایش رادیکال سوسیالیست کارگری یک گرایش سرنگونی طلب و انقلابی است. خواهان سرنگونی انقلابی رژیم اسلامی در پس یک انقلاب کارگری است. نفس مناسبات استثمارگرانه سرمایه داری مورد تعرض این گرایش است. رادیکال و سوسیالیست است. هم برای اصلاحات مبارزه میکند، هم برای دگرگون کردن بنیادی مناسبات و شرایط موجود در جامعه. بخشهای قابل ملاحظه ای از پیشروان طبقه کارگر به این سنت تعلق دارند. قدرت این سنت در جنبش کارگری آن وزنه اجتماعی است که در جنبش توده های مردم برای سرنگونی رژیم اسلامی نقش ایفا میکند.

قرار گرفتن این گرایش طبقه کارگر در راس اعتراضات کارگری در جامعه، پیشقدم شدن این گرایش به نیروی تعیین کننده جنبش توده های مردم برای سرنگونی آن هدفی است که حزب اتحاد کمونیسم کارگری دنبال میکند.

یک دنیای بهتر: یکی از مباحث درون حزب کمونیست کارگری بر سر استفاده از ترم جنبش انقلابی بود. این بحث به چه مساله ای اشاره دارد؟

علی جوادی: انقلابی قلمداد کردن جنبش سرنگونی یکی از "در افزوده های" پوپولیستی حمید تقوایی در حزب کمونیست کارگری است. این تز بر این تحلیل استوار است که با کنار زده شدن "دوم خرداد" جنبش سرنگونی

نکاتی در باره جنبش سرنگونی

با علی جوادی...

آمریکا و ناتو در قبال دولتهای رقیب و همچنین قطب تروریسم اسلامی دنبال میکنند. بورژوازی میکوشد که جنبش سرنگونی را به سکویی برای تغییر قدرت سیاسی در ایران و رسیدن به نظام مطلوب خود تبدیل کند. هر چند که پروژه های سیاسی این نیروها تاکنون چندان موفق نبوده اند. تحولات بین المللی و کمونیسم کارگری نقش جدی ای در این شکست داشته اند.

منصور حکمت هم در این زمینه بحث روشنی دارد. میگوید: "این احتمال البته وجود دارد که سرنگونی رژیم و پیروزی کارگری در یک پروسه همراه با هم و همزمان به وقوع بپیوندد. ما برای این تلاش میکنیم. بهترین حالت برای ما همین است که رژیم اسلامی با یک انقلاب کارگری سرنگون شود و بجای آن، مستقیماً و به کم مشقت ترین شکل، یک حکومت کارگری با یک برنامه کمونیستی برقرار بشود. اما این تنها سیر ممکن و یا لزوماً محتمل ترین سیر نیست. زیرا بنظر من نفس اوجگیری جنبش کمونیستی کارگری و قرار گرفتن آن در راس جنبش اعتراضی باعث تجدید آرایش در درون طبقه حاکمه و پیدایش دولت بورژوازی جدیدی بجای رژیم اسلامی خواهد شد که بتواند از موضعی قوی تر و با برخورداری از حمایتی وسیع تر در درون خود طبقه بورژوا چه در ایران و چه در سطح بین المللی، با عروج سیاسی طبقه کارگر در ایران مقابله کند. بعبارت دیگر جمهوری اسلامی ممکن است دقیقاً برای اجتناب از انقلاب کارگری، یا برای مقابله با آن، توسط خود بورژوازی کنار زده بشود." (منصور حکمت، جنبش توده ای برای سرنگونی رژیم آغاز میشود، اوت ۱۹۹۹) و در ادامه این بحث در سخنرانی انجمن مارکس تحت عنوان "آیا پیروزی کمونیسم در ایران ممکن است میگوید: "این موقعیت جمهوری اسلامی است و به نظر من این پروسه قابل ادامه نیست. چارچوبی که میتوانیم راجع به آن صحبت کنیم این است که این رفتن جمهوری

محدود میکند. در سطح نظری به یک پروسه گره میزند، اما در سطح عملی کوچکترین کاری در همان چهارچوب هم انجام نمیدهد. اطلاق گرایش انقلابی به این گرایش اشتباه است. به این گرایش در بهترین حالت باید گفت گرایش محدود کننده کمونیسم کارگری برای تصرف قدرت سیاسی.

یک دنیای بهتر: آیا جنبش سرنگونی به طریقی به غیر از انقلاب میتواند موفق به سرنگونی جمهوری اسلامی شود؟

علی جوادی: تردیدی نیست. بخشهایی از بورژوازی یک نیروی اپوزیسیون سرنگونی طلب هستند. در تلاش برای سرنگونی رژیم اسلامی هستند. اما سرنگونی رژیم اسلامی در پس یک قیام کارگری و یک انقلاب سازمانیافته کارگری آن هدفی است که کمونیسم کارگری دنبال میکند. از نقطه نظر ما این پروسه مطلوب ترین و کم مشقت ترین راه سرنگونی رژیم اسلامی است. رژیم اسلامی میتواند توسط بخشهایی از بورژوازی و یا توسط یک انقلاب کارگری به کنار زده شود یا سرنگون شود. هر دو راه ممکن و محتمل است.

بخشهایی از بورژوازی، جنبش ناسیونالیسم پرو غربی، یک نیروی عمده و اساسی در اپوزیسیون رژیم اسلامی هستند. سرنگونی رژیم اسلامی یک گام در رسیدن به اهداف و نظام سیاسی مطلوب این بخش از بورژوازی است. بعلاوه امروزه رژیم اسلامی در یکطرف نخاصم بین المللی قرار دارد. رکن اصلی و ستون فقرات تروریسم اسلامی است. جدال این دو قطب در شرایطی میتواند به جنگ و دخالت نظامی بمنظور جابجایی و تغییر رژیم اسلامی کشیده شود. "رژیم پنج" آن چهارچوب استراتژیکی است که امروز هیات حاکمه

به این گرایش در پس تحولات سیاسی اختصاص داده نمیشود. بی جهت نیست که تبلیغات کنونی این حزب ما شاهد یک مبارزه جدی سیاسی علیه اردوی بورژوازی اپوزیسیون رژیم اسلامی نیستیم.

یکی از پیامدهای این نگرش محتوم بودن شکل گیری انقلاب و از طرف دیگر محتوم بودن دست بالا داشتن چپ و یا پیروزی کمونیسم در پس تحولات است. در این نگرش جنبش سرنگونی مراحل معینی را طی کرده است. در دوره ای انقلابی نبوده است. با کنار زده شدن دوم خرداد تبدیل به جنبشی انقلابی شده است. انقلابی شدن این جنبش از قرار به این معنا است که اپوزیسیون بورژوازی دیگر نمیتواند نقش و دخالتی در سرنوشت این جنبش داشته باشد. و این جنبش در ادامه خود به طور محتومی به یک انقلاب منجر خواهد شد. کمونیسم و چپ رهبر بلامنازع این جنبش است. سکه رهبری این جنبش هم از قرار از هم اکنون به نام کمونیسم حمید تقوایی زده شده است. این نگرش جبرگرایانه و فاتالیستی البته ربطی به کمونیسم کارگری دخالتگر و سازمانده منصور حکمت ندارد. ساده انگارانه و پوپولیستی است. جدال جنبشهای اجتماعی در تغییر و تصرف قدرت سیاسی را نمی بیند.

در این تصویر جریانات راست فقط از بالا و از طریق کودتا و بند و بسط و یا حمله نظامی تلاش میکنند به قدرت نزدیک شوند و چپ و کمونیسم از پایین. این نگرش عملاً قدرت تشخیص کمونیسم کارگری را فدای سطحی نگری پوپولیسم میکند. تصرف قدرت سیاسی توسط کمونیسم کارگری را فقط به یک پروسه که مطلوبترین پروسه است، یعنی انقلاب، گره میزند. اما ساده انگاری است اگر تصور کنیم این نگرش از سر عشق به انقلاب به این درک ساده انگارانه از قدرت سیاسی رسیده است. اینگونه نیست. مساله و معضل این گرایش این است که اتفاقاً شناس کمونیسم کارگری برای تصرف قدرت را

خصلت انقلابی بخود گرفته است. این اساس پایه های تحلیلی این تز است. واقعیت این است که نه جنبش دوم خرداد هیچگاه جنبشی سرنگونی طلب بود و جایگاهی در این جنبش داشت و نه عبور از دوم خرداد نشان تغییر خصلت سیاسی جنبش سرنگونی است. دوم خرداد یک جنبش ارتجاعی برای اصلاح رژیم اسلامی و تحکیم و تقویت پایه های این رژیم بود.

تاریخ شکل گیری و جا افتادن این تز پوپولیستی در حزب کمونیست کارگری هم جالب توجه است. این تز در ابتدا به اینگونه و با تمام استنتاجات کنونی آن در حزب کمونیست کارگری مطرح نشد. بلکه پروسه ای را طی کرد. ابتدا یک نوع آژیتاسیون سیاسی در تحلیل بود. یک ارزیابی سیاسی با مشخصات کنونی آن نبود. ابتدا بصورت یک تز جامع با استنتاجات واقعی و رسمی خود و بطور روشن مطرح نشد. اما گام به گام در ذهنیت حزب کمونیست کارگری جا داده شد بعدها استنتاجات سیاسی امروزی به آن الصاق شد.

اما اهمیت این مساله صرفاً در یک ارزیابی غلط و پوپولیستی از واقعیت یک جنبش اجتماعی نیست. مساله این است که با چنین تحلیلی عملاً نیروی اپوزیسیون بورژوازی از صحنه سیاسی مبارزه برای سرنگونی رژیم اسلامی ساده انگارانه و خوشخیالانه به کناری گذاشته میشود. به این نیرو به مثابه یک نیروی مدعی برای کسب هژمونی سیاسی در جنبش توده های مردم نگریسته نمیشود. خطرات و مسائل ناشی از کنار زده شدن رژیم اسلامی توسط بورژوازی کمرنگ و یا نادیده گرفته میشود. مبارزه سیاسی معینی برای جلوگیری از روی آوردی و یا تمکین توده های مردم

نکاتی در باره جنبش سرنگونی

با علی جوادی...

رادیکال در جامعه باشد. رهبر حزب خود بودن شاید برای حفظ تشکیلات در چند صباحی بهر حال سیاستی باشد اما برای جامعه چاره درد نیست. به نیازهای اساسی جنبش سرنگونی باید پاسخ داد. شکل دادن به رهبری اما در درجه اول نیازمند تامین هژمونی سیاسی در این جنبش و تبدیل شدن به نیروی اول اپوزیسیون رژیم اسلامی است. در حال حاضر کمونیسم کارگری قادر نشده است این ملزومات و ماتریال پیشروی جنبش سرنگونی را فراهم کند.

از طرف دیگر ضعف سازماندهی احزاب و جنبش کمونیسم کارگری در توازن قوای موجود یک فاکتور تعیین کننده در درجا زدن موقعیت کمونیسم کارگری در قبال جنبش سرنگونی است. این یک ضعف عمومی جنبش کمونیسم کارگری است. جنبش ما قادر نشده است در راس اعتراضات اجتماعی و توده ای قرار گیرد. ما نتوانسته ایم به میزان نفوذ و مقبولیت اجتماعی جنبش مان توان سازماندهی و هدایت اعتراضات اجتماعی را از خود نشان دهیم. برای پیشروی بر این ضعفها باید غلبه کرد. پیشروی در جنبش سرنگونی مستلزم فائق آمدن بر این شرایط و نیازمند تامین ماتریال تثبیت هژمونی کمونیسم کارگری در این جنبش است.

یک دنیای بهتر: استراتژی حزب اتحاد کمونیسم کارگری برای کسب رهبری جنبش سرنگونی چیست؟

علی جوادی: حزب اتحاد کمونیسم کارگری همان استراتژی عمومی بیان شده از جانب منصور حکمت را مبنای پیشروی خود در جنبش سرنگونی قرار داده است. کسب رهبری در جنبش سرنگونی مستلزم تامین هژمونی سیاسی در جامعه است. بمنظور تامین این هدف حزب اتحاد کمونیسم کارگری در صدد شکل دادن به صفی از رهبران کمونیست است که نماینده قطب رادیکال و سوسیالیستی

جنبش تاکنون تاثیر بسزایی در پیشروی جنبش سرنگونی داشته است. شکست سیاسی دوم خرداد در خارج کشور یک عرصه مهم رو در رویی این جنبش با نیروهای جنبش دوم خرداد بود. جنبش سرنگونی به درجات زیادی با سوخت و ساز و تحولات جنبش کمونیسم کارگری گره خورده است. متاثر از تغییر و تحولات این اردوگاه است. پیشروی این جنبش عاملی برای پیشروی جنبش سرنگونی و افت آن عاملی در افت جنبش سرنگونی است.

اما موقعیت جنبش کمونیسم کارگری در شرایط حاضر آن رشد و شتاب گذشته و کلا آن نقش گذشته را در جنبش سرنگونی ندارد. مرگ ناپهنگام منصور حکمت، انشفاق در صفوف کمونیسم کارگری، خصومت و کینه تیزی در صفوف این جنبش، برخوردهای فرقه ای، و کلا دوری از خط کمونیستی منصور حکمت منجر به نوعی درجا زدن و شاید بشود گفت پس روی موقعیت کمونیسم کارگری در جنبش سرنگونی شده است. به خود مشغولی نیروهای این جنبش یک عامل تضعیف موقعیت کنونی جنبش کمونیسم کارگری در شرایط فعلی است. پراکندگی و تخصص دو حزب کمونیست کارگری و حکمتیسم در این جنبش عملا موجب پراکندگی و ضعف قدرت تاثیر گذاری این جنبش در جامعه شده است. بی دلیل نیست که ما در شرایط کنونی شاهد پا گیری مجدد جنبش ملی - اسلامی در جامعه هستیم.

جنبش کمونیسم کارگری علیرغم داشتن فرصت طولانی هنوز قادر نشده است به مساله "رهبری" در جنبش سرنگونی پاسخ دهد. جنبش ما هنوز نتوانسته است صفی از رهبران کمونیست و کابینه کمونیستی فردا را در انتظار جامعه شکل دهد. رهبر کمونیستی در درجه اول باید رهبر جامعه باشد. باید رهبر تحول سوسیالیستی و

من این نیست که مردم انقلاب میکنند و اینها را سرنگون میکنند. بحث این است که مردم اینها را سرنگون میکنند. بهتر است انقلاب بشود چون پروسه‌ای که طی میشود خیلی رادیکالتر و عمیقتر در جامعه ریشه می‌دواند ولی بهرحال مردم اینها را سرنگون میکنند".

شاید گفته شود که این شرایط تغییر کرده است. چند سالی از بیان و ارائه این ترزا میگذرد. این البته پاسخ از سر باز کن رهبری کنونی حزب کمونیست کارگری در قبال یکی از ترزهای پایه ای منصور حکمت است. این پاسخ هر بحثی است که امروزه این رهبری در قبال کنار گذاشتن سیاستهای منصور حکمت ارائه میدهد. راه حل مساله فلسطین به یکباره وارونه میشود، ادعا میشود که شرایط تغییر کرده است. مسلم است که شرایط تغییر کرده است. اما این تغییرات نه بورژوازی را از صحنه سیاسی اپوزیسیون سرنگونی طلب حذف کرده است و نه جایگاه اهمیت تلاش ما برای حاشیه ای و ایزوله کردن اپوزیسیون بورژوازی را کم رنگ کرده است. آنچه بیشتر از شرایط تغییر کرده است، سیاست حاکم بر حزب کمونیست کارگری است.

یک دنیای بهتر: موقعیت جنبش کمونیسم کارگری در جنبش سرنگونی چیست؟

علی جوادی: جنبش کمونیسم کارگری اصلیتترین نیروی جنبش سرنگونی توده ای در جامعه است. نیروی انقلابی و رادیکال در این جنبش توده ای است. توهمی به رژیم اسلامی ندارد. درمقابل پروژه های متعدد نیروهای ملی - اسلامی بمنظور تمکین و سازش با جنبه هایی از حاکمیت اسلامی مبارزه همه جانبه ای را در تاریخ تاکنونی خود ثبت کرده است. کم توقع نیست. به تغییرات محدود و کم رضایت نمیدهد. قاطع و رادیکال است. این

اسلامی در چه پروسه‌ای اتفاق میافتد. و اینجا من میخواهم توجهتان را به دو مقوله جلب کنم: یکی سرنگونی و یکی انقلاب. آیا علیه جمهوری اسلامی انقلاب میشود؟ و آیا اگر علیه جمهوری اسلامی انقلاب نشود به معنی این است که جمهوری اسلامی سرنگون نمیشود؟ به نظر من الان دیگر احتمال دارد خیزشی که مردم علیه جمهوری اسلامی میکنند آنقدر وسیع باشد که بشود اسم آنرا یک انقلاب گذاشت. ولی حتی بدون آن هم به نظر من سقوط جمهوری اسلامی سقوط جمهوری اسلامی در مقابل نارضایتی عمومی محتمل است؛ به این خاطر که بورژوازی میگوید چرا ما این وزنه را به پا و گردن خودمان آویزان نگه داشته‌ایم! ولش کنیم، از شرش خلاص شویم و تا مردم انقلاب نکرده اند این حکومت را عوض کنیم. این عملی است. یعنی مبارزه مردم میتواند منجر به شرایطی شود که بخشهای مختلفی از هیات حاکمه بگویند از شر این حکومت خلاص شویم و گرنه یک ۵۷ دیگر میشود و این دفعه دیگر چپها سرکار می‌آیند. در نتیجه اگر میخواهیم حکومت دست بورژوازی بماند، باید کودتا کرد. باید کنار گذاشت، باید خودمان برویم کنار، باید بدسیم دست کسی، باید پایه را وسیع کنیم. بعد از سه حلقه حکومت جمهوری اسلامی که ائتلافی‌تر شده ممکن است جای خود را به چیز رابعی بدهد. برعکس، ممکن است اینها کودتا کنند و علیه‌شان از طرف کسانی که کاملا بیرون از جمهوری اسلامی هستند ضد کودتا بشود. اگر اینها کودتا کنند ممکن است به فاصله ۶ ماه ارتش به طرفداری از راست غربی کودتا کند. آیه نیامده که حتما اگر ارتشی باشی طرفدار جمهوری اسلامی هستی. هزار و یک پروسه محتمل است که در آن اینها بروند، بدون اینکه مردم انقلاب کرده باشند. در نتیجه این دو حالت هر دو باز است. بحث

نکاتی در باره جنبش سرنگونی

با علی جوادی...

جامعه در تحولات حاضر در جامعه باشند. خوشبختانه حزب اتحاد کمونیسم کارگری دارای صفی از چهره ها و رهبران شناخته شده کمونیسم کارگری در جامعه است که میتوانند و باید در این قامت در جامعه ظاهر شوند. در این زمینه ما تاکنون مباحث بسیار روشنی را در راستای مباحث پلنوم ۱۴ و مباحث منصور حکمت در این پلنوم مطرح کرده ایم. برای بررسی بیشتر خوانندگان را به این مباحث رجوع میدهم.

یک دنیای بهتر: نگرش کمونیسم کارگری در مورد امر سرنگونی چه تفاوتی با نگرشهای حاکم در حزب کمونیست کارگری و حزب کمونیست کارگری حکمتیست دارد؟

علی جوادی: در زمینه نگرش حزب کمونیست کارگری و چهارچوبهای پوپولیستی حمید تقوایی در پاسخ به سئوالات قبل اشارات محدودی کردم. بطور خلاصه: به لحاظ تنوریک نگرش کنونی حزب کمونیست کارگری به جنبش سرنگونی یک نگرش پوپولیستی است. جبرگرایانه و ساده انگارانه است. توده های مردم را می بیند، انقلاب را نتیجه میگیرد. هر حرکت توده ای را زمینه و بخشی از یک انقلاب توده ای میداند. در این نگرش اعتراض توده ای مترادف با انقلاب و جنبش انقلابی است. این نگرش جنبشهای اجتماعی را نمی بیند. در این تنوری پوپولیستی، کمونیستها با "جنبش انقلابی" پیوند میخورند، انقلاب پیروز میشود. در نگرش این جریان جنبش کمونیسم کارگری جناح چپ جنبش سرنگونی طلبی است. پوپولیسم امروز تفاوتهای ویژه ای با پوپولیسم سال ۵۷ دارد. مقوله کارگر را در مقوله خلق حل نمیکند. اما خود و طبقه کارگر را در جنبش سرنگونی

قیام مردمی دیده حزب کمونیست ایران فقط میتواند به عنوان یک نمونه از آژیتاسیونهای سطحی چپ سنتی نشنیده گرفته شود. فعال حزب کمونیست سابقه دارتر و در امر قیام توده ای مجرب تر از این است که با این روش برخورد سرگرم شود. همه ما بخاک افتادن کارگر و زحمتکش جلوی پادگانهای رژیم شاه و تشکیل کمیته های انقلاب اسلامی به نام قیام سر هر کوچه را یادمان است. در "قیام مردمی" فقط کارگران و زحمتکشان شرکت میکنند، همه از دانشجو و دانش آموز تا پسر حاجی بنز سوار عضو انجمن بهایی و ساواکی سابق، شرکت میکنند. قیام کارگری و بلشویکی چیز دیگری است. اینجا دیگر ضروری است قیام از دل شورا و جنبش کارگری برخاسته باشد و نه برعکس. اینجا دیگر ارتش بیطرف و خنثی نمیاند، اینجا دیگر ارگانهای حاصل از قیام، عمرشان هر چه باشد، از طبقه قیام کننده تشکیل میشود و لازم نیست برای هیچ جبهه مسلح بورژوایی کلاهشان را بردارند. قیام مردمی قطعاً ارزش خودش را دارد، اما کارگر شرکت کننده در قیام از شوق و ذوق کسانی که بطور کلی قیام را تقدیس میکنند و تناقضات سیاسی و نظامی ناشی از خصلت فوق طبقاتی و "مردمی" آن را نمی بینند و یا بر آن سرپوش میگذارند، زیان می بینند. (منصور حکمت، فقط دو گام به پس)

اما این نگرش نئو پوپولیستی فقط خود را در عرصه تنوریک بیان نمیکند. این یک ویژگی این نئو پوپولیسم محدود بودن در عرصه تبلیغ و ترویج است. در این نگرش سازماندهی نقش برجسته ای ندارد. ادامه اتوماتیک و جبری تبلیغ و ترویج است. در این نگرش "توده ها" لوح خام و سی دی های نانوشته ای هستند که حزب سیاسی به آنها شکل و نظر میدهد. این نگرش نه نقش رهبران عملی را می بیند و نه قابلیت جذب آنها را دارد. دیوار چینی عرصه تبلیغ

وترویج را از حوزه سازماندهی جدا میکند. بازتاب عملی این گرایش نئوپوپولیستی در جنبش سرنگونی عدم پرداختن به اصلی ترین گرهگاه این جنبش یعنی مساله تامین رهبری این جنبش، چه در سطح سراسری و چه در سطح محلی، است. بی جهت نیست که به یکباره انسان بخت برگشته ای مانند کبری رحمانپور و یا سندیکالیست پیگیری مانند منصور اسانلو به رهبری جنبش سرنگونی از جانب این خط گمارده میشوند!

اما در مورد نقد من به نگرش حاکم بر حزب حکمتیست در مورد منشور سرنگونی. این نگرش عملاً انقلاب را مرحله بندی میکند. پیش شرط و "مرحله ای" برای تصرف قدرت بطور یکپارچه توسط کارگر و کمونیسم کارگری قائل میشود. استقرار جمهوری سوسیالیستی و اجرای کلیت برنامه یک دنیای بهتر را به دوره ای گذار منوط میکنند. در این دوره از قرار طبقات اجتماعی متفاوت و یا به عبارت دیگر، دولت نیروهای "قیام کننده"، در راس امور قرار میگیرد. تعیین تکلیف با رژیم اسلامی را به سرانجام میرساند و آزادیهای سیاسی را در جامعه فراهم میکند. این شرایط از طرف دیگر زمینه را برای بسیج توده ای طبقه کارگر فراهم نموده و کمونیسمی که به گرایش غالب و اکثریت طبقه تبدیل شده است، به صورت بی وقفه به سمت انقلاب سوسیالیستی میرود. این تصویر شماتیکی است که از این نگرش میتوان ارائه داد.

ایرادات این سناریو چند گانه اند. اولین نتیجه منطقی این تصویر، مرحله بندی کردن راه رسیدن به تصرف قدرت سیاسی از جانب کارگر و کمونیسم است. در این سناریو ابتدا طبقه کارگر به همراه طبقات دیگر اجتماعی سرنگونی طلب، قدرت سیاسی جدیدی را که برخاسته از "قیام مردم" است به جای رژیم اسلامی می نشانند. حکومت پس از رژیم اسلامی، ائتلافی از نیروهای متفاوت اجتماعی است.

نکاتی در باره جنبش سرنگونی

با علی جوادی...

رسالتش از نقطه نظر این نگرش تامین گسترده ترین آزادیهای سیاسی است. سپس "بدون وقفه" به سوی انقلاب سوسیالیستی که انقلاب اکثریت طبقه کارگر است، گام برمیدارند. در این تئوری از انقلاب و تصرف قدرت یکپارچه توسط طبقه کارگر، عملاً یک مرحله تعبیه شده است. این مرحله حتی حکومت مورد نظر خودش را دارد. حکومت انقلابی موقت، حکومت قیام کنندگان، نامی است که در تزه‌های این گرایش بر این مرحله گذاشته شده است. در این "مرحله" طبقه کارگر برای تصرف قدرت سیاسی "تنها" نیست. شریک دارد. و ظاهراً انصاف هم حکم میکند که حکومت برخاسته از "قیام کنندگان" حکومت مشترک همه این نیروها باشد. اما در مرحله بعدی که در تزه‌های کورش مدرسی "انقلاب بی وقفه" نام گرفته است، کمونیسم در صفوف طبقه کارگر در شرایطی که آزادیهای سیاسی در جامعه گسترده و تضمین شده است، به نیروی اکثریت جامعه تبدیل میشود و آماده انقلاب و تصرف یکپارچه قدرت سیاسی. برخی از رفقای حزب حکمتیست اصرار بسیاری دارند که این تعاریف از انقلاب را با شناخت از "تاکتیک" و تفاوت "تاکتیک" و "استراتژی" توضیح دهند. اما تعریف ساده تری این مقولات را بیان میکند. انقلاب دو مرحله ای بیان دقیق تر و شناخته شده تری از این پروسه است. دو مرحله موجود است. این تصویر شباهت بسیاری به تصویر ساده شده و بعضاً مخدوش شده لنین از دو تاکتیک سوسیال دموکراسی دارد.

در دو تاکتیک سوسیال دموکراسی لنین انقلاب را عملاً به دو مرحله تقسیم میکند. انقلاب دموکراتیک، انقلاب سوسیالیستی. در انقلاب دموکراتیک، طبقه کارگر به همراه دهقانان انقلاب میکند. حکومت تامین کننده منافع این بخشهای

تاکتیک را با هیچ درجه از "آگاهی" و "تشکل توده های کارگر" نمیتوان تغییر داد. تاکتیک گویا همیشگی است. دائم است. غیر قابل تغییر است. مانع غیر قابل رفع است.

رکن دیگر نقطه نظرات این نگرش این است که کمونیسم تنها زمانیکه به "اکثریت" تبدیل شده باشد، میتواند به تصرف یکپارچه قدرت چنگ بیندازد. و شرط "اکثریت" شدن را هم در جامعه بورژوازی کنونی تنها با قرار گرفتن کارگر در قدرت (البته در شراکت با دیگر طبقات

اجتماعی) و تامین آزادیهای سیاسی قلمداد میکنند. چند سؤال ساده: اگر کمونیسم علیرغم وجود آزادیهای سیاسی تبدیل به گرایش سیاسی اکثریت طبقه کارگر نشد، تکلیف انقلاب اجتماعی و سوسیالیسم چی میشود؟ آیا تا زمان تبدیل شدن به "اکثریت" نباید به سازماندهی قیام کارگری و کمونیستی متوسل شد؟ اگر شرایط مهیا بود چطور؟ بعلاوه این شرط "اکثریت" شدن برای طبقه کارگر چرا و چگونه اختراع شده است؟ مگر در طول تاریخ طبقات اجتماعی ابتدا به نیروی سیاسی اکثریت جامعه تبدیل شده اند و سپس به قدرت سیاسی تعرض کرده اند؟ آیا خود بورژوازی اینگونه به قدرت رسید؟ اکثریت شد و سپس قدرت را قبضه کرد؟ این پیش شرطی عملاً پوپولیستی است. البته با تعابیر جدید. کارگر و کمونیسم را اسیر و مقید به قواعدی میکند که عمدتاً ناشی از موانع ایجاد شده بورژوازی برای جلوگیری از تصرف قدرت هستند. نمونه دیگر این پیش شرط ها و تابوها، مسأله تصرف قدرت توسط طبقه کارگر و نه حزب کمونیستی کارگری است.

از طرف دیگر چه تضمینی وجود دارد که در فردای سرنگونی رژیم اسلامی، نیروهایی که قدرت را تصرف کرده اند، به امر آزادی های بی قید و شرط سیاسی پای بند

جامعه است. دهقانان متحد طبیعی طبقه کارگردند. مسأله اساسی انقلاب هم دموکراسی است. اما در انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر به همراه دهقانان فقیر و لایه های پائینی جامعه انقلاب میکند. برخی از رفقای حزب حکمتیست هم سناریوی تحولات انقلابی خود در جامعه را در بهترین حالت بر این تزه ها و نه تزه های منصور حکمت در بحث سلبی - اثباتی استوار کرده اند.

اشاره کردم که این روایت مخدوش شده ای حتی از بحث لنین است. تفاوتها کدامند؟ لنین ضرورت و نیاز به مرحله بندی کردن انقلاب را از "آماده نبودن شرایط ذهنی و عینی انقلاب" و نبودن "صد هزار کارگر سوسیالیست" استخراج میکند. تاکید و فورمولبندی اش این است. "سطح فعلی تکامل اقتصادی روسیه (شرط ابژکتیو) و سطح فعلی آگاهی و تشکل توده های وسیع پرولتاریا (شرط سوژکتیو که ارتباط لاینفکی با شرط ابژکتیو دارد) آزادی تام و فوری طبقه کارگر را غیر ممکن میکند." (لنین، دو تاکتیک سوسیال دموکراسی) در نگرش لنین و همان تقسیم بندیها چنانچه بتوان نشان داد که اگر "صد هزار کارگر سوسیالیست" موجودند، اگر سطح آگاهی توده ها و درجه تشکل یابی طبقه کارگر تغییر کرده است، به احتمال زیاد خود لنین اولین کسی میبود که این تزه ها را به کناری میگذاشت. همانطور که در آوریل ۱۹۱۷ همان کار را کرد.

اما کورش مدرسی تصویر جامد تری از این مراحل و فاصله میان آنها ارائه میدهد. فورمولبندیهای لنین در مورد شرایط ذهنی و عینی را کمتر بکار میگیرند. از سر ضرورت "تاکتیک" به این مرحله بندی میرسند. معتقدند که انقلاب سوسیالیستی استراتژیست است و انقلاب نا روشن و نام نگرفته ای تاکتیک شان؟ در این نگرش

خواهند بود؟ در کدام تحول سیاسی ای در دوران اخیر یک نیروی بورژوازی به مسأله آزادیهای بی قید و شرط سیاسی متعهد بوده است؟ حال تصور کنید که بورژوازی بمتابه یک نیروی ضد آزادی عمل کرد. "تعهدات" خود را زیر پا گذاشت. آزادیها را محدود کرد. آنگاه وضعیت انقلاب چه میشود؟ آیا باز هم ما به نقطه آغاز باید رجعت کنیم؟ آیا باید باز هم ابتدا برای آزادیهای سیاسی جنگید و سپس در مرحله بعدی به فکر سازماندهی انقلاب کارگری بود؟ معضلات این مرحله بندی کردن بسیارند!

برای ما قابل درک است که اگر در شرایطی کمونیسم و کارگر نتوانند بنا به هر دلیلی قدرت سیاسی را یکپارچه بدست آورند، از بالا در قدرت سیاسی شرکت کنند، فقط به اعمال فشار از پایین اکتفا نکنند. اما تبدیل این ویژگی شرایط به استراتژی از پیش اعلام شده، دیگر ربطی به تشخیص شرایط و "تاکتیک" و پیش شرط "اکثریت" شدن ندارد. سیاستی که از پیش آینده تحولات را بر مبنای مراحل و "تخمین" از قدرت آتی طبقه کارگر تقسیم بندی میکند، یک نگرش چپ سنتی و پوپولیستی است.

برخی رفقای حزب حکمتیست مدعی میشوند که هر کس که بخواهد با قرار گرفتن در مقام رهبری و هژمونی جنبش سرنگونی اقدام به تصرف قدرت سیاسی و اجرای کلیت برنامه یک دنیای بهتر بکند، دارای نگرشی پوپولیستی است، چرا که جنبش سرنگونی جنبش "عمومی ای" است. در برگزیده گرایشات و نیروهای اجتماعی متفاوت است. این برخورد دوستان حکمتیست عملاً نادیده گرفتن و کنار زدن متدولوژی ای است که منصور حکمت در مباحث "سلبی - اثباتی" ارائه داده است. جوهر انقلابی تزه های سلبی - اثباتی منصور حکمت بر این پایه استوار است که راه رسیدن به قدرت یکپارچه سیاسی توسط طبقه کارگر و

شکست جنبش سرنگونی یا بن بست چپ رادیکال؟

نقدی بر مواضع اخیر کورش مدرسی

سیاوش دانشور



خط باز میکند بحث دیگری است.

لازم به تاکید است که توضیح چرخشهای سیاسی این خط در قالب تنگ بعد دو خرداد نمیگنجد. قالب تنگی که شاه بیت متدولوژیک کورش مدرسی در هر ارزیابی سیاسی است. حقیقت اینست که این سیاست آمریکا در قبال جمهوری اسلامی و کلا اسلام سیاسی جدید نیست و سرخط آنرا منصور حکمت عنوان کرده بود. آمریکا قصد نابودی اسلام سیاسی را نداشت و ندارد بلکه میخواست و میخواهد تناسب قوای جدیدی را به آن تحمیل کند. آنچه در این مسیر جدید است اینست که فی الحال نمونه هائی آزمایشگاهی از این استراتژی تولید شده بودند. لابد خیلی ها از جمله رضا پهلوی منتظر بودند که با سقوط طالبان آمریکا ظاهر شاه را مجددا سرکار آورد و در همان دوره هم سلطنت طلبان رویای بازگشت خاندانهای سلطنتی و دوران خوش گذشته را داشتند. اما ماجرای افغانستان به سمت دیگری رفت. جمهوری اسلامی افغانستان سرکار آمد که دست بر قضا دوست آمریکاست. در حمله به عراق هم همین سناریو پیش رفت و ماحصل جمهوری اسلامی عراق و یک نظام متکی بر قومیت و مذهب شد. به این اعتبار و بیش از پیش، جمهوری اسلامی وارد معادلات منطقه ای و بین المللی شد. در بغل گوشش "شیطان بزرگ" تحفه اسلام آورده بود و میدان فراخی را برای مانور و مانیپولاسیون اسلامی گشوده بود. در این وضعیت اگر خود شما سلطنت طلب باشید و از زاویه منافع و عقل این جنبش به اوضاع نگاه کنید، آنهم جنبشی که راسا به خیابان کشیدن

افغانستان ضربه و شوک لازم را به استراتژی بازگشت سلطنت و یا حمایت آمریکا از رژیمهای متحد خویش در دوره جنگ سرد وارد کرده بود اما هنوز تیر خلاص را نزده بود. از همین رو با حمله آمریکا به عراق ناسیونالیسم پرو غرب امیدش را به شعار "بعد عراق نوبت ایران است" گره زد، کماکان از سیاستهای سنتی خود مانند تحریم اقتصادی دفاع میکرد، و در اتاق انتظار حمایت آمریکا در تحولات ایران باقی ماند. وقتی آمریکا در عراق روال سیاسی مشابه افغانستان را در پیش گرفت، و وقتی در این روند موقعیت آمریکا در عراق وخیم شد و چشم انداز حمله نظامی به ایران جای خود را به سازش با اسلام سیاسی و مذاکرات و حمایت از اسلام سیاسی پروغربی داد، دنیای فکری و منجمد شده ناسیونالیسم پرو غرب در دوره جنگ سرد به هم ریخت. بحرانها و جدال در این کمپ بالا گرفت. جابجایی نیروها سرعت یافت. "خیانت آمریکا" باز هم ورد زبان ها شد. انتقاد به رضا پهلوی که جرات تدابیر پادشاهی را ندارد بالا گرفت. اما همراه با این جنگ مکتبی و درون خانوادگی که چیزی جز گیج خوردن در متن تحولات اساسی تر و کاهش نقش و جایگاه ناسیونالیسم پروغرب در سیاست جهانی نبود، بخشهای عاقل تر ناسیونالیسم پرو غرب دنبال جبهه سازی و ساختن لویه جرگه نوع ایرانی متشکل از مصدقی ها، شاهی ها، نیمه مصدقی، نیمه شاهی، جمهوریخواه، قوم پرستان و ملی مذهبی ها رفت. در ایندوره ناسیونالیسم پرو غرب همزمان که مواضع کلاسیک راست و طبقاتی بورژوازی را منسجم نمایندگی میکرد، در عین حال به انعطاف و مانور سیاسی و انطباق غریبی با استراتژی روز آمریکا و غرب در قبال جمهوری اسلامی مشغول بوده است. اینکه در دل و نیت تک تک اینها چه میگردد و آینده مطلوبشان چیست بحثی است و اینکه مقدرات سیاسی و تناسب قوا چه راهی را در مقابل این

این میدانند که تاچه حد راست در جامعه نفوذ داشته است! بگذارید این مشاهدات و تحلیل را مختصرا تعقیب کنیم.

تر اصلی کورش مدرسی در این بحث اینست که جامعه ایران در آستانه تغییر و تحولی عمیق و بعضا غیرقابل بازشناسی است. از نظر او این تحول و تغییر اجتماعی عبارتست از "شکست ناسیونالیسم ایرانی پرو غرب در نمایندگی کردن تلاش مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی". از همین تر و مفروضات آن شروع کنیم؛ از کدام واقعیات سیاسی و رویدادها و تحركات و روندهای فکری میتوان نام برد که اثبات کند جامعه زیر نگین فکری و هژمونی سیاسی و اجتماعی ناسیونالیسم پرو غرب بوده است؟ آیا ناسیونالیسم پرو غرب هیچوقت خود را در این مکان دیده است و سیاست و پراتیک این جریان گویای چنین موقعیتی است؟ تاریخ این جریان چیزی جز این ادعا را نشان میدهد. اگر به عقب تر نرویم، بعد از انقلاب 57 این جریانی است که از تحت افتاده و تا سالهای متمادی حضور سیاسی حزبی و موثری ندارد. در دوره جنگ ایران و عراق آقای رضا پهلوی شال و کلاه کرد که در دفاع از "وطن عزیز" خلبانی کند. در دوره خاتمی بستر اصلی ناسیونالیسم پرو غرب خاتمی چی بود و خود را با روندهای سیاسی در غرب یعنی "برآمد میانه روها و پرو رفرم ها در مقابل فاندانمانتالیستها" سازگار میکرد. بعد از 18 تیر و طلیعه شکست دو خرداد، سرنگونی طلبی به بستر اصلی جامعه تبدیل شد و یا دستکم بعنوان فاکتور و کمپی غیرقابل انکار درآمد. به سبب تاریخ مکتوب در اپوزیسیون ایران خیلی ها سرنگونی طلب شدند و ناسیونالیسم پرو غرب هم با "نسیم تغییر" رضا پهلوی سرنگونی طلب نوع رفراندومی شد. تحولات

سخنرانی اخیر رفیق کورش مدرسی که تحت عنوان "شکست ناسیونالیسم ایرانی و ملزومات عروج کمونیسیم"، بخش اول آن منتشر شده است حاوی ادعاها و احکامی است که نتایج منطقی بروز یک خط مشی و دیدگاه و متدولوژی سیاسی اند. من قصد ندارم به تمام جوانب و مواضع طرح شده در این یادداشت بپردازم. بلکه میخواهم نشان دهم تغییرات "عمیق و زیر و روکننده" مورد نظر کورش مدرسی از جمله اعلام شکست جنبش سرنگونی، نه در دنیای واقعی و مادی بلکه در منهالیه بن بست دایره تنگ و بسته چپ رادیکال بوقوع پیوسته است.

اگر از توضیحات حاشیه ای و مقدمات بحث کورش مدرسی صرفنظر کنیم، اگر خوشبینانه و منصفانه به این بحث نگاه کنیم و هدف واقعی گوینده اش را در بهترین شکل بیان کنیم، کورش مدرسی بر اساس چند مشاهده و فاکت به این نتیجه میرسد که ناسیونالیسم پروغرب ایرانی، بعنوان جریانی که "نمایندگی پرچم سرنگونی خواهی مردم" در دستش بود، در مقابل جمهوری اسلامی شکست خورده است. با شکست "رهبر جنبش سرنگونی"، خود جنبش نیز به محاق و انزوا و سرخوردگی و شکست در ابعاد وسیع و عمیق دچار شده است. به عبارتی جنبش سرنگونی مرد باید جنبش سرنگونی دیگری راه انداخت و سازمان داد و اینکه کمونیسیم - حزب حکمتیست- میتواند اینبار پرچم این سرنگونی باشد. از آنجا که ایشان همواره معتقد بودند که "راست در جامعه دست بالا را دارد"، این هزیمت جنبش سرنگونی و مردم در ابعاد گسترده که نتیجه هزیمت "رهبرشان" یعنی ناسیونالیسم پروغرب است، تاکید و اثبات

شکست جنبش سرنگونی یا بن بست چپ رادیکال؟

نقدی بر مواضع اخیر کورش مدرسی ...

مردم و سرنگونی جمهوری اسلامی را در دستور نداشته و قرار بوده است زیر چتر حمایت سیاسی و نظامی و ایدئولوژیک آمریکا سرکار بیاید، متفکر و استراتژیست چنین جنبشی سرنوشت سیاسی خود را به حمله نظامی گره میزند؟ آیا به بسادگی در موضع رفراندوم و پروژه های از این دست با ملی اسلامی های تازه پرت شده از رژیم نمیروند؟ آیا این اساس فعالیت ناسیونالیسم پرو غرب در ایندوره نبود و آیا خود ما در مقابل این دیدگاهها و پرت بودن آن با روندهای سیاسی مقالات و نقدهای متعدد ننوشتیم؟ ترکیب حزبی و سیاسی و افق حاکم بر جریان پرو غرب و کلا سنتهای سیاسی بورژوازی ایران، همراه با تغییرات منطقه ای و جهانی در سیاست و اندیشه و قالبهای فکری و ایدئولوژیک تغییرات جدی کرده است. منشا اساسی این تغییرات همسازی با روندهای سیاسی منطقه ای و جهانی و تلاش برای تطبیق با آن است. این امر مختص ناسیونالیسم پرو غرب نیست، در سنت ملی اسلامی و کلا نیروهای راست و چپ در حکومت و اپوزیسیون در ابعادی فراکشوری به وقوع پیوسته است و قابل اثبات و "غیر قابل بازشناسی" است. کسانی که درخت را میبینند اما جنگل را نمیبینند، کسانی که اشناتئونی از تغییرات را بعنوان جزئی از یک پروسه کلی درک نمیکنند، به ناچار در نگرش و متد اکونومیستی و محدود و تقلیل گرایانه خود باید فاکتوری را قوی ببینند و فاکتورهای زیادی را نبینند. و به همین اعتبار راه حل و استنتاجی که بدست میدهند، از آنجا که به انسجام فکری و قالب انتقادی روشن و کوبنده ای متکی نیست، پراتیکی شکست طلبانه را نتیجه میگیرند. کورش مدرسی همین کار را کرده است.

مردم و سرنگونی جمهوری اسلامی را در دستور نداشته و قرار بوده است زیر چتر حمایت سیاسی و نظامی و ایدئولوژیک آمریکا سرکار بیاید، متفکر و استراتژیست چنین جنبشی سرنوشت سیاسی خود را به حمله نظامی گره میزند؟ آیا به بسادگی در موضع رفراندوم و پروژه های از این دست با ملی اسلامی های تازه پرت شده از رژیم نمیروند؟ آیا این اساس فعالیت ناسیونالیسم پرو غرب در ایندوره نبود و آیا خود ما در مقابل این دیدگاهها و پرت بودن آن با روندهای سیاسی مقالات و نقدهای متعدد ننوشتیم؟ ترکیب حزبی و سیاسی و افق حاکم بر جریان پرو غرب و کلا سنتهای سیاسی بورژوازی ایران، همراه با تغییرات منطقه ای و جهانی در سیاست و اندیشه و قالبهای فکری و ایدئولوژیک تغییرات جدی کرده است. منشا اساسی این تغییرات همسازی با روندهای سیاسی منطقه ای و جهانی و تلاش برای تطبیق با آن است. این امر مختص ناسیونالیسم پرو غرب نیست، در سنت ملی اسلامی و کلا نیروهای راست و چپ در حکومت و اپوزیسیون در ابعادی فراکشوری به وقوع پیوسته است و قابل اثبات و "غیر قابل بازشناسی" است. کسانی که درخت را میبینند اما جنگل را نمیبینند، کسانی که اشناتئونی از تغییرات را بعنوان جزئی از یک پروسه کلی درک نمیکنند، به ناچار در نگرش و متد اکونومیستی و محدود و تقلیل گرایانه خود باید فاکتوری را قوی ببینند و فاکتورهای زیادی را نبینند. و به همین اعتبار راه حل و استنتاجی که بدست میدهند، از آنجا که به انسجام فکری و قالب انتقادی روشن و کوبنده ای متکی نیست، پراتیکی شکست طلبانه را نتیجه میگیرند. کورش مدرسی همین کار را کرده است.

ما نیز همین را نقد و منزوی کردیم. مضافا اینکه این شعار بدلیل غیرواقعی بودن آن با روندهای سیاسی و بی خاصیت بودن آن برای مبارزه مردم علیه رژیم اسلامی خیلی سریع به حاشیه اوضاع رانده شد. جایش را شعار سرنگونی و آزادی و برابری پر کرد. همینطور راست پرو غرب چنین توصیفی را از موقعیت خود با ده درجه تخفیف هم ندارد و جرات چنین ادعایی را بخود نداده است. دلیل این امر فروتنی نیست دلیلش متد و نگرش پراگماتیستی قوی در این سنت سیاسی است. ناسیونالیسم پرو غرب نه قبل از این سخنرانی کورش مدرسی خود را در موقعیت شکست خورده می دید و نه امروز فکر میکند عجب موقعیتی داشت که آن را درک نکرده بود! سنتهای سیاسی بورژوازی امروز همان خصوصیات سابق را ندارند. ضد امپریالیست ها بتدریج دارند غربی میشوند و پرو غربی ها خود را به سیاستهای سنتی ملی اسلامی ها نزدیک میکنند. دگمهای رایج در میان سلطنت طلب و جمهوریخواه جای خود را به مفاهیم نسبتا مشترک تری از عقاید حاکم زمانه بعد از جنگ سرد داده است و این امر خصوصیتی کشوری نیست بلکه تغییراتی جهانی در قلمرو سیاست است. در میان ناسیونالیست ها این فرقه های قومی هستند که موقعیت وخیم تری دارند. کل این اردو که استراتژی اش را با ارتش و سیاست میلیتاریستی آمریکا گره زده بود دچار بحران است. اما جریانات حاشیه ای تر بیشترین ضربه را خوردند و دلیل این امر چیزی نیست جز بی ریشه بودن تاریخی این جریانات به روندهای سیاسی و اقتصادی پایدارتر در جامعه ایران و به این اعتبار در جدالهای سیاسی سرمایه داری معاصر. اگر سنتهای اصلی بورژوازی ایران قادر به بازسازی خود هستند در عوض جریانات فرقه ای تر و بی ریشه تر در این تحولات و بحرانها ضربات محکمتری میخورند و دچار بی افقی بیشتری میشوند. با اینحال کل

این اردو تلاش میکند این آمادگی را ایجاد کند که با هر افت و خیز سیاسی و تغییر در تناسب قوای منطقه ای و جهانی، وجوه دیگری از سیاستش را برجسته کند. کورش مدرسی تقابل و تعین راست پرو غرب و ملی اسلامی ها را ثابت فرض میکند و تغییرات روندهای پایه ای را مشمول اکثرهای فعاله آن نمیکند. "بعد از دو خرداد" به آغاز و پایان برای او تبدیل شده است و منشا اشتباهش هم بخشا همین است. اما تعادل سیاسی پیشین بهم خورده است. آن ترکیب حزبی و تعینات سیاسی دیگر ناموجود است. در کل اپوزیسیون ایران از چپ سوسیالیست و کمونیست کارگری تا راست طرفدار بانک جهانی و ناسیونالیستهای مصدقی، از سلطنت طلب و جمهوریخواه و ملی اسلامی تا ناسیونالیسم کرد و جریانات قوم پرست، این تغییرات مشاهده میشود.

نتیجه اول کورش مدرسی مبنی بر پرچمداری ناسیونالیسم پرو غرب در جنبش سرنگونی و میزان نفوذ و قدرت معنوی و ایدئولوژیکی آن نادرست است و با واقعیت اجتماعی مطلقا نمیخواند. حتی تلاش جمهوری اسلامی برای بسیج ناسیونالیستی حول "انرژی هسته ای"، که اینهم جدا از تلاش همیشگی حکومتها در استفاده از طوق ناسیونالیسم متأثر از تغییرات عمومی تر است، باعث شد که جامعه ایران از ناسیونالیسم ابزاری رژیم فاصله بگیرد و این سیاست بجز در میان شیپور کشان رژیم نتیجه ای نداد. نتیجه دوم که از فرض غلط اول گرفته میشود، یعنی "شکست جنبش سرنگونی" نادرست تر و عجیب تر است. این نتیجه برچه اساسی است؛ ناسیونالیسم پرو غرب "نماینده" سرنگونی خواهی مردم بوده است. چون اساس پروژه این ناسیونالیسم متکی به آمریکا و حمله نظامی بود، و به همین اعتبار چون مردم افق شان افق ناسیونالیسم پرو غرب و "فرشته نجات آمریکا" بود و آمریکا و ناسیونالیسم پرو غرب در محاسبه شان در تقابل با جمهوری اسلامی نقش کلیدی را داشت، حال با

شکست جنبش سرنگونی یا بن بست چپ رادیکال؟

نقدی بر مواضع اخیر کورش مدرسی ...

استنتاجات سیاسی

اولین نتیجه کورش مدرسی اینست که **فی الحال وارد دوره غیر انقلابی** شدیم. یعنی دیگر دوره انقلابی نیست. سوال؛ آیا کورش مدرسی پیشتر معتقد بود در دوره **انقلابی** هستیم؟ آیا قبلا انقلابی را در چشم انداز میدید که فی الحال با شکست ناسیونالیسم پرو غرب وارد دوره غیر انقلابی شدیم؟ آیا به همین اعتبار او ناسیونالیسم پرو غرب را نیروی رهبر و افق انقلابی ثلویحا باز نمیشناسد؟ به این جنبه که روی دوم دیدگاه رایج حزب کمونیست کارگری است و از یک مند واحد تبعیت میکند توجه کنید. یکی میگوید راست دست بالا را دارد و شکست ناسیونالیسم پرو غرب ما را "فی الحال وارد دوره غیر انقلابی" کرده است و دیگری میگوید چپ دست بالا را دارد و انقلاب در چشم انداز است. اولی به شکست جنبش سرنگونی و سیاست تسلیم و توضیح سرخوردگی و یاس میرسد و دومی در مقابل بون و بکوب دولت اسلامی حاج و واج نگاه میکند. چپ رادیکال از آنجا که واقعیت عینی را براساس ایده ها تفسیر میکند و در همان ایده ها به نتایج خود میرسد و قادر نیست با پراتیکی انتقادی و انقلابی به نقد اوضاع و تغییر آن مبادرت کند، همواره ناظر دست و پا بسته اوضاع و مامور اعلام پیروزی و شکست جنبشهای واقعی با معضلات واقعی است. اما ما با انقلابی در جریان و دوره انقلابی روبرو نبودیم. هیچ بخش کمونیسم کارگری این را با صراحت مستدل نکرده است. دیدگاه رفیق حمید تقوایی که همواره در تبلیغات از "انقلابی که در جریان است" یا "انقلابی که دارد شکل میگیرد" و ضرورت و چشم انداز انقلاب سخن گفته است، تاکنون و مشخصا قادر نشده است از یک انقلاب مشخص و ورود به دوره انقلابی سخن بگوید. بلکه سرنگونی خواهی و جنبش سرنگونی را با انقلاب یکی فرض کرده است و براین نظر بوده که اگر ما رهبر سرنگونی باشیم انقلاب میشود و اگر ما نباشیم انقلاب نمیشود. نقد این بحث را به فرصت

شکست آمریکا از جمهوری اسلامی در عراق و کور شدن افق حمله نظامی، مردم که امیدشان به ناسیونالیسم پرو غرب و آمریکا بود تا قعر به عقب میروند و جنبش سرنگونی قربانی ابهامات خود به بحرانی عمیق فرو است؟! اگر فرض اول غلط است و ناسیونالیسم پرو غرب نه در چنین موقعیتی بوده و نه خود را اینگونه پنداشته، و بطریق اولی اگر مردم و جنبش سرنگونی هویت و اعتراض خود را در مقیاسی که کورش مدرسی میگوید با این پرچم تداعی نکردند، آنوقت باید گفت نه متشکریم، جنبش سرنگونی سرچایش است. هنوز شکست نخورده است و رژیم اسلامی با سرکوب و دار و ترور تاکنون نتوانسته شکستش دهد. مردم دارند مقاومت میکنند. نه رژیم پیروز شده است و نه مردم شکست را پذیرفته اند. در ایندور مردم تلفات دادند اما عقب نشینستند. عنصر تسلیم و ارعاب را هنوز در چهره جامعه نمیتوان دید. سرنگونی خواهی مردم و نخواستن جمهوری اسلامی بحدی عیان است که هر روز حکومت طرح براندازی کشف میکند. رژیمی که مردم را شکست داده است نیازی به برپائی مراسم اعدام در خیابان و جنگ روزمره با زنان و جوانان ندارد. نه این چهره پیروزمند یک حاکمیت سرکوبگر است و نه رفتار مردم بیانگر جامعه ای تسلیم شده است. کورش مدرسی همانطور که جامعه و چپ و سرنگونی خواهی را دو دستی تقدیم راست و ناسیونالیسم پرو غرب میکند همانطور تلاش و مقاومت مردم را در متن شکست این سنت تئوریزه میکند. هر دو نتیجه دلخواهی و اختیاری و یکجانبه نگراند. بیان و تعبیری در قلمرو ایده ها و توهمات و آرزوهای بریاد رفته است. واقعیت اجتماعی و انتقاد و پراتیک جامعه مغایر این حکم میدهد.

دیگری واگذار میکنیم. اما دستکم کورش مدرسی و نه کل کادرهای حزب حکمتیست در بحثهایشان از انقلاب معینی و یا دوره انقلابی معینی که شروع شده است سخن نگفته بودند تا حالا به پایان آن برسیم. این حزب همواره از دست بالا پیدا کردن راست و خطر سناریوی سیاه و حمله آمریکا حرف زده است. تنها چیزی که میماند اینست که کورش مدرسی جنبش سرنگونی را خود "انقلاب" و تحرک و عروج آن را "دوره انقلابی" و رهبر آن یعنی ناسیونالیسم پرو غرب را "نیروی انقلابی" فرض کرده باشد که اکنون با شکست افق و تصویر این "رهبر" هم انقلاب و هم دوره انقلابی به پایان خود میرسد!

آیا این نگرش و استنتاج وجوه چپ و راست یک دیدگاه واحد نیست که سیاست و پراتیک کمونیستی را بر محور رابطه مردم با حکومت اسلامی تدوین میکند؟ و آیا این چپ رادیکال نیست که بن بست فکری ایده ها و نظریات خود را بن بست جامعه و جنبش سرنگونی و غیره مینامد؟ آیا منصور حکمت در باره این مند وارونه هشدار نداده بود؟ حقیقت اینست که مستقل از دیدگاههای موجود در دو حزب ما با انقلاب و دوره انقلابی روبرو نبودیم بلکه با سرنگونی خواهی و جنبش سرنگونی روبرو بودیم و این سرنگونی خواهی هنوز سرچایش است. مسئله همیشگی ما تامین رهبری و سازماندهی این جنبش بوده و هست. حقیقت ساده دیگر اینست که بعد از شکست دو خرداد نه چپ و نه راست نتوانست این خلا را پر کند. کمونیسم کارگری این فرصت را بدلائل روشنی که منصور حکمت در پلنوم چهارده برشمرد از دست داد و در ادامه همین دیدگاهها به بحران و انشقاق اش کشید و نتوانست آن موقعیت را با خط و دیدگاه درستی بازسازی کند. اما جامعه و مردم بسادگی شکست را نمیپذیرند. ناچارند تلاش کنند و

تلاش کردند. جنبش سرنگونی در ایندوره متعین تر شد. راست و چپ در پروژه های مختلفی خود را در مقابل جامعه قرار دادند. راست در کلیت خود چه راست پرو غربی و چه راست ملی اسلامی که بخشا از خاتمی سرخورده شدند، در پروژه های کمابیش یکسانی مانند نافرمانی مدنی، تبری جوئی از خشونت، رفتارند، فدرالیسم و دموکراسی خواهی و اخیرا "لیبرالیسم" ظاهر شدند. نه سلطنت دنبال برگرداندن شاه بود، نه میراثدار تاج و تخت ادعای صریح شاهی داشت، و نه ملی اسلامی و ملیون سرگردان در دالان مشروطه - مشروعه در قالب دوره قبل حرف میزدند. خطوطی و بخشی کوچک از این دو سنت سیاسی کماکان روی سرنگونی خواهی و سلطنت و دفاع از جمهوری اسلامی ماندند اما بخش اساسی و عمده این دو جریان روی خطی رفت که جمهوریخواهان کمابیش نمایندگی کرده بودند. مشروطه خواه و ناسیونالیسم پرو غربی حرکت خود را با مقدمات سیاسی تطبیق داد و تلاشش را در ایفای نقش در همین قلمرو شدت بخشید. کنفرانسهای اخیر در پراگ و پاریس و جلسات متعدد با نهادهای آمریکائی و اروپائی مسیر کمابیش یکسانی را طی کردند که بتواند قالبی به اپوزیسیون راست در کلیت خود برای تطبیق با سیاست آمریکا و آمادگی برای هر تغییر احتمالی در معادلات منطقه بدهد. ناسیونالیسم پرو غرب همینطور در اوج تبلیغات حمله آمریکا به جمهوری اسلامی و از ترس خطر "تجزیه ایران"، برخلاف نظر کورش مدرسی، بجای اینکه پشت آمریکا بخص شود و افقش را تسری دهد، اعلام کرد که "اولویتهایش را در قبال رژیم" عوض میکند. گفتند حاضرند در کنار رژیم اسلامی بایستند و در مقابل "خطر تجزیه" از "تمامیت ارضی" دفاع کنند. لاقال جریان و خط مهمتر این سنت چنین موضعی داشت. بجز سازمانهای ناسیونالیسم کرد و فدرالیست و مشخصا حزب دمکرات کردستان ایران و سازمان زحمتکشان که دیگر رسماً تقاضای حمله میکرد و گروههای بی تأثیری از

شکست جنبش سرنگونی یا بن بست چپ رادیکال؟

نقدی بر مواضع اخیر کورش مدرسی ...

سلطنت طلبان کسی در این کمپ طرفدار صریح الهجه حمله به ایران نبود. این سیاست هر دلیل و توضیحی داشته باشد، یک نکته در آن مهم است که مبنای تحلیل کورش مدرسی قرار گرفته است. این نکته آنست که راست پرو غرب همواره مبلغ حمله به ایران بوده و این دیدگاه را در میان مردم جا انداخته و بدتر مردم به این "فرشته نجات" امید بسته بودند. حال که آمریکا حمله نمیکند راست پرو غرب و مردم با هم شکست خوردند و دچار بحران شدند! این فرض هم واقعیت ندارد چون خود را متکی به برشی بسیار کوتاه از مواضع این جریان و تعمیم اجتماعی نابجای آن میکند. نه ناسیونالیسم پروغرب پرچمدار پروپاقرص و ثابت قدم حمله به آمریکا به ایران بود و نه آمریکا چنین قصدی را علیرغم لفاظی های دیپلماتیک داشت و نه مردم ایران چنین تصویری را در ابعاد قابل توجه و مورد تاکید کورش مدرسی داشتند. نه ناسیونالیسم پروغرب توانسته بود این "امید حمله" را به جامعه تسری دهد و نه مردم به چنین امیدی دل بسته بودند. این احکام دستکم باید خود را در اشکالی از تمایل اجتماعی و حرکت و ترجیح سیاسی مردم نشان میداد. به نظر من کل سیستم تحلیلی کورش مدرسی در این بحث اختیاری است و با هیچکدام از واقعیات سیاسی و اجتماعی و تغییرات و روندهای پایه ای و سیاسی همخوانی و سازگاری ندارند و به بطریق اولی استنتاجات آن هم به همان اندازه عمیق دارند و علیرغم میل گوینده آن تنها پرچم تسلیم را دست مردم میدهد.

مردم تسلیم شدند!

نتیجه و استنتاج مهم دیگر اینست که مردم در پس این تغییر و تحول یعنی شکست ناسیونالیسم پرو غرب نتیجه گرفتند که

کنید. آیا این تصویر یک جامعه تسلیم شده و سرخورده و زانوی غم بغل گرفته است؟ تردیدی نیست که رژیم اسلامی در متن تقویت موقعیت اش در منطقه و مذاکره و بده بستان با آمریکا و دولتهای غربی مردم را میکوبد. اما در همان حال خود رژیم اسلامی هم مدعی نیست که قادر شده است امنیت و بقا رژیم و موقعیت داخلی و منطقه ای و جهانی اش را تثبیت کرده است. هیچ ناظر سیاسی و ژورنالیست تا چه رسد به کمونیست پراتیسن و انقلابی دخالتگر این تصویر را قبول نمیکند. حتی اگر تصویر به این سمت رود کار ما تحلیل و اعلام شکست نیست، کار ما مقاومت و تغییر آنست.

تقسیم بندیهای دلخواهی

در این بحث کورش مدرسی این شکست را شامل تعداد زیادی میکند. جامعه ایران تا اعماق آن به اضافه طیف وسیعی از احزاب؛ "از نظر من این طیف یک سرش حزب کمونیست کارگری ایران است و سر دیگرش رضا پهلوی، هخا و جاوید ایران". و یا "وقتی آمریکا در مقابل جمهوری اسلامی شکست می خورد ناگهان جنبش سرنگونی و روحیه عمومی متأثر از افق ناسیونالیسم پرو غرب از درون فرو میریزد. از چپ ترین اپوزیسیون تا مردم فلان روستا در بندر عباس خوشبینی شان کم میشود. همه احزاب به تناسب "مسئله دار" میشوند. این بدبینی از یک سرخوردگی از یک انتظار مشترک ناشی میشود. و این انتظار مشترکی است که جنبش ناسیونالیستی به کل جامعه ایران داده بود".

و بالاخره؛ "نفس ابعاد احساس یاس و ضعف در جنبش سرنگونی همین واقعیت نشان داد که چقدر ناسیونالیسم پرو غرب ایران در افکار و افق مردم و جنبش سرنگونی دست بالا را داشت. حتی در داده های ذهنی چپ ترین عناصر جامعه هم این تصویر انعکاس داشته

است".

با این تحلیل کورش مدرسی جامعه ایران و مردم و طیف وسیعی از احزاب وارد یک دوره گورستانی شده اند. ترس و ناامیدی و سرخوردگی و پراکندگی همه نشانه های این بحران و این "زلزله سیاسی" است. اما حقیقت اینست که این زلزله و بحران عمیق نه در جامعه و میان مردم و احزاب بلکه در تناقضات چپ رادیکال و متد وارونه و تفسیرگرایی آن نهفته است. این تقسیمات دلخواهی و تقدیم چپ به اردوی راست، نه از یک نقد صمیمانه و سیاسی و ارائه راهی برای پیشروی بلکه محصول جنبی سکتاریسم سازمانی و سیاست تعیین تکلیف حزبی است. خود کورش مدرسی که اینچنین تحت فشار این "زلزله و شکست سیاسی"، "دوره غیر انقلابی و تسلط بلامنازع راست"، انکار جنبش سرنگونی را نتیجه گرفته است، و تسلیم جامعه و مردم را تا کوره دهاتها اعلام کرده است، کجای این طیف قرار میگیرد؟ "مسئله دار شدن" حزب حکمتیست را چگونه توضیح میدهد؟ پاسیفیسم این خط و ناتوانی اش در تغییر و عوض کردن صورت مسئله را چگونه توضیح میدهد؟ "زورمان نرسید" پاسخ نیست، قرار بود زورتان برسد و "دنیا را بجنبانید!" چی شد؟ من به رفقای حزب حکمتیست و کلیه کمونیستهای کارگری و این جنبش توصیه میکنم صورت مسئله را سرجای واقعی اش ببریم. سیاستهای موجود چپ رادیکال که خود را به کمونیسم کارگری و احزابش تحمیل کرده است نمیتواند توضیح دهد که راه برون رفت از این اوضاع کدام است و مرتباً مرتبه شکست و نابودی میخواند و انگشت اتهام را به طرف این و آن میبرد. یا در دنیای خودش سیر میکند و انشالله گریه است و مردم روزی بلند میشوند میگویند و یا شکست مردم را اعلام میکند. کسی نمیگوید که کار شما و کمونیسم شما قرار نبود نبض اش با نبض رابطه مردم و رژیم بزند. کسی نمیگوید که اگر مردم تشخیص بدهند

کدام سازمان "سوسیالیستی" را ایشان سراغ دارند که رسماً "اعلام" کرده باشد "تبلیغ توده ای و وسیع سوسیالیسم سم است" و در عین حال خود را سوسیالیست بدانند؟ چه لزومی دارد؟ حتی هیچ نیروی بورژوا - سوسیالیستی هم چنین ادعای زمخت و مبتذلی در مورد مطلوبیت و جایگاه سوسیالیسم نخواهند کرد. مسلماً برخی مدعی "زودرس" بودن سوسیالیسم هستند، برخی تحولات لازم برای رسیدن به سوسیالیسم را "مرحله بندی" میکنند. اما هیچ انسان عاقلی با حداقلی از شعور سیاسی دچار چنین مهمل گویی نخواهد شد.

اما اجازه دهید که از حزب دفاع کنیم؟! تا آنجا که به حزب اتحاد کمونیسم کارگری بر میگردد یک اطلاعیه حزب اتحاد کمونیسم کارگری نیست که شعار "زنده باد جمهوری سوسیالیستی" در آن تبلیغ نشده باشد. یک شماره نشریه "برای یک دنیای بهتر" نیست که با فانت ۲۴ شعار "زنده باد جمهوری سوسیالیستی" یا "آزادی، برابری، حکومت کارگری" در آن دیده نشود. یک شماره برنامه تلویزیونی "برای یک دنیای بهتر" نیست که با اعلام "توده ای" جمهوری سوسیالیستی و تلاش ما برای برپایی جامعه ای سوسیالیستی آغاز نشده باشد. بعلاوه تا آنجا که به اسناد حزبی برمیگردد ما در بیانیه اولین کنفرانس حزب اتحاد کمونیسم کارگری با قاطعیت و روشنی اعلام کرده ایم که: "پیروزی کمونیسم کارگری و رهایی مردم در جدال تاریخساز کنونی در ایران قبل از هر چیز منوط به این است که اولاً، طبقه کارگر بعنوان یک نیروی مستقل و تحت پرچم سوسیالیستی خود پا به میدان مبارزه بر سر قدرت سیاسی

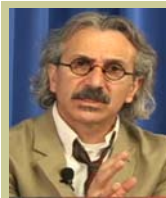
صفحه ۲۸

بطرف آن میروند. اما بعید میدانم مردمی که در منگنه فقر و اختناق دست و پا میزنند و هر روز قربانی میدهند، نیازمند این باشند که رهبرانشان بیایند و شکست شان را اعلام کنند!

در این بحث کورش مدرسی مسائل دیگری مانند ترم "ناسیونالیسم اسلامی" بجای اسلام سیاسی و سیاست معین و مستتری در برخورد با پروژه اتمی رژیم اسلامی طرح شدند که فعلاً از آن میگذرم.

این بحث کورش مدرسی تداوم متدولوژیک مباحث دیگر اوست. به همان مفروضات تحلیلی و ارزیابی از اوضاع سیاسی متکی است و استنتاجات دیگری از آنست. منشور سرنگونی این حزب تنها میتواند به این سیاست و تبیین ختم شود. متد و نگرش نگاه به بالا و موقعیت احزاب بورژوائی در مقابل رژیم و متد تحلیل رابطه مردم و حکومت، که در اساس خود عنصر کمونیسم پراتیک و انقلابی را کمرنگ و یا کنار میگذارد، به همین سیاست های شکست طلبانه چپ رادیکال منتهی میشود. الטרناژیوی هم که این سیاست در مقابل اوضاع میگذارد قادر به فراتر رفتن از موقعیتی که پیشتر ترسیم کرده است نیست. کمونیسم کارگری کارش زیر و رو کردن این وضعیت و تغییر معادله به نفع مردم و طبقه کارگر و به این اعتبار سیاست سازماندهی و رهبری کمونیستی و ارائه نقد کمونیستی بر کل این اوضاع است. کمونیسم کارگری حتی اگر به ضعیف ترین موقعیت خود برسد در جوهر خود انتقادی و پراتیکی و پرچم مقاومت است. کمونیسم کارگری هرچه باشد و هر نقطه ضعف و مشکلی سد راهش باشد شکست طلب نیست. مطلقاً شکست طلب نیست.*

منتشر شده در شماره ۱۲ یک دنیای بهتر، ۱۵ اوت ۲۰۰۷ - ۲۴ مرداد ۸۶



حقیقت دستکاری شده!

نقدی بر نقطه نظرات پوپولیستی حمید تقوایی

علی جوادی

یک نقطه قوت کمونیسم کارگری پایبندی به حقیقت است. نه نیمی از آن. نه گوشه و یا بخشی از آن. تمام حقیقت! اما این ویژگی کمونیسم کارگری در نزد رهبری حککا که از منصور حکمت "عبور کرده" است حاشیه ای و به پدیده ای دلبخواهی تبدیل شده است. حقیقت "دستکاری" میشود تا سیاستهای جدید این حزب به رهبری آسنگران - تقوایی - صابر توجیه شود. پاسخ حمید تقوایی در مورد "پوپولیستی" نامیده شدن برخی مواضع ایشان یک نمونه گویا در این راستا است. استتار نیست. قاعده است. در این نوشته به ادعاهای حمید تقوایی در برخورد به حزب اتحاد کمونیسم کارگری، به حقیقت بحث سلبی - اثباتی منصور حکمت و همچنین تفاوت وظایف کمونیستها در دوران انقلابی و دوران متعارف میپردازم.

ادعاهای کاذب

حمید تقوایی لیدر حککا در نشریه انترناسیونال شماره ۲۱۲ با "شجاعت قابل ستایشی" میگوید: "رفقای فراکسیون سابق هم که اخیراً از حزب ما جدا شده اند و حزب خودشان را ساخته اند، آنها هم اعلام میکنند که سوسیالیسم سم است و لااقل تبلیغ توده ای و وسیع سوسیالیسم سم است و باید از آن احتراز کرد".

واقعاً باور نکردنی است. ظاهراً ایشان حتی لازم ندیده اند که به سند و یا متنی که این "تزه‌های" پایه ای که موجودیت یک نیروی کمونیستی را تعیین میکند، را ابتدا نقل و سپس نقد کنند. بعلاوه باید از ایشان پرسید که کدام سازمانی را میتوانند معرفی کنند که خود را سوسیالیست بنامد، اما در عین حال اعلام کند که "سوسیالیسم سم است"؟!

شکست جنبش سرنگونی یا بن بست چپ رادیکال؟

نقدی بر مواضع اخیر کورش مدرسی ...

وقت سرنگونی است منتظر شما نمیشوند و وارد جنگ آخر برای سرنگونی میشوند. کسی نمیگوید که قرار بود شما در پس هر تحول سیاسی رابطه تان را با مردم تحکیم کنید. قرار بود نماینده اعتراض و نخواستن مردم باشید نه اعلام شکست آنها. قرار بود اعتراض مردم و گردن نگذاشتن شان را فرض بگیرید، از آن خود کنید، و حرف کمونیستی تان را به نقد مردم تبدیل کنید. قرار بود نخواستن رژیم توسط مردم محمل تحکیم رابطه شان با کمونیسم شود و نه شما مفسر رابطه مردم و رژیم شوید و با این متد پراتیک و سیاست حزبی تان را تعیین کنید. قرار بود شما سطح موجود مبارزه مردم را بشناسید و درک کنید و برای ارتقا آن بکوشید، نه ایده آلهایتان را جای واقعیت اجتماعی و تحلیل و تمایل تان را جای سازماندهی حزبی و توده ای بگذارید. قرار بود شما رهبری این جنبش برای پیروزی را تامین کنید نه رهبر اعلام شکست آن بشوید. قرار بود شما سازمان و ظرف اعتراض و تشکل و اتحاد طبقه کارگر و جنبش آزادی و برابری را تعریف کنید نه شکست فرضی یک سنت بورژوائی را شکست مردم اعلام کنید. این سیاستها چه رسماً و علناً مانند کورش مدرسی شکست را اعلام کند و چه در قالب انتظار و بی عملی در قبال اوضاع خود را نشان دهد، هر دو یک منشا فکری و متدولوژیک دارند. این چپ رادیکال است که توان و ظرفیت پیشروی اش همین است و هر بار با تئوری توجیه کننده موقعیت خویش تلاش میکند موقعیت بیرون و دنیای واقعی را با خود انطباق دهد. کمونیسم کارگری اگر در همین مسیر پیش برود آینده ای جز شکست ندارد. مردم هر زمان کمونیسم و چپ عضله نشان دهد و رهبری و سازمان و خط روشن و رادیکال و دخالتگر و با اعتماد بنفس در مقابل جامعه بگذارد تکان میخورد و با استقبال

حقیقت دستکاری شده!

نقدی بر نقطه نظرات پوپولیستی حمید تقوایی...

بگذارید، ... و ثالثاً، توده وسیع مردمی که علیه رژیم اسلامی بپاخاسته اند به سوسیالیسم و جمهوری سوسیالیستی بعنوان یک آلترناتیو سیاسی و اجتماعی واقع‌بینانه و قابل تحقق بنگرند. تحقق این ملزومات وظیفه حیاتی احزاب کمونیسم کارگری است. حزب اتحاد کمونیسم کارگری باید با ایجاد حزب سیاسی کارگران به رهبر انقلاب مردم بدل شود.... حزب اتحاد کمونیسم کارگری در تحولات جاری ایران برای یک پیروزی تمام عیار سوسیالیستی، برای تحقق آزادی، برابری، حکومت کارگری و برای برقراری فوری یک جمهوری سوسیالیستی مبارزه میکند.

بحث "احتراز" از تبلیغ سوسیالیسم، بحث "سوسیالیسم سم است"، فقط یک اتهام واهی و پوچ است. سؤال این است که چرا حمید تقوایی این چنین آگاهانه نظرات ما را تحریف میکند؟ چه منفعت غیر کمونیستی ای این تحریف را موجه میکند؟

چه چیزی "سم" است؟

"سوسیالیسم سم" است اتهامی است که رهبری حککا میکوشد تا با پرتاب آن به طرف ما تئوریهای پوپولیستی و راست خود را لاپوشانی کند. اما حقیقت چیست؟ بحث "سم" بحثی است که منصور حکمت در آخرین تزاها و مندولوژی خود در زمینه چگونگی کسب رهبری جنبش توده های مردم برای سرنگونی رژیم اسلامی مطرح کرد. یکبار دیگر بمنظور رفع هر گونه شبهه عامدانه تولید شده ای این سخنان را نقل میکنیم. منصور حکمت با تاکید گفته است: "به جای مرگ بر جمهوری اسلامی بگوئیم چه نظامی را جایگزین جمهوری اسلامی میکنیم؟ این کار سمّ است. سم است این کار، تاکید میکنم سمّ است! اگر میخواهید مردم از شما فاصله بگیرند بروید به جای

اذعان خواهد کرد که بحث "سم" بحثی در ارتباط با کم‌رنگ کردن هویت کمونیستی و یا تبلیغ کمونیستی توسط منصور حکمت نیست. بحثی در مورد کم کردن حجم تبلیغ سوسیالیستی و کمونیستی در جامعه نیست. مساله به روشنی بر سر مکانیسم رهبری در یک جنبش سلبی در دوره های انقلابی است. بحثی بر سر کسب رهبری جنبشی است که نیروهای مختلف جامعه، هم راست و هم چپ، در صدد تا هژمونی خود را بر آن تثبیت کنند. مساله بر سر چگونگی کسب رهبری جنبش سرنگونی طلبانه توده های مردم است. مسلماً ما به مثابه جریانی کمونیستی موظفیم که در هر شرایط و هر دوره ای اهداف و سیاستهای کمونیستی و نقد سوسیالیستی خود را وسیعاً تبلیغ کنیم و به درون جامعه ببریم. تبلیغ و ترویج و سازماندهی سوسیالیستی امری تعطیل پذیر نیست. دائمی و همیشگی است. ما موظفیم جنبش "اثباتی" خودمان را همواره و در هر سطحی گسترش دهیم. این وظیفه هویتی و خدشه ناپذیر هر جریان کمونیستی است. نتیجتاً مساله بر سر نفس و یا میزان تبلیغ سوسیالیستی نیست. بلکه بر سر وظایف ویژه یک نیروی کمونیستی در دوران انقلابی است. سؤال این است که یک نیروی کمونیستی - کارگری چگونه میتواند رهبری جنبشی را که بمراتب گسترده تر و بمراتب وسیع تر از جنبش "اثباتی" کمونیسم کارگری در جامعه است، را در دست بگیرد؟

منصور حکمت در این زمینه میگوید "من تمام بحث رفیق حمید تقوایی را تا جایی که جنبش ما را به مردم معرفی میکند و به عمق طبقه میبرد و به یک جنبش قابل اعتنا در جامعه تبدیل میکند، قبول دارم ولی در مکانیسم انقلاب و در دوره انقلابی و در دوره "نه" گفتن مردم، ما باید نماینده "نه" باشیم و هر نوع تلاش برای آری گفتن، اثباتی تشریح کردن، به نظر من جنبش بالقوه عظیمی را

که میتواند پشت ما بیاید، را تجزیه میکند." و خط مشی سیاسی حمید تقوایی علیرغم نیت اش دقیقاً همین کار را میکند. کارنامه این خط در دوره اخیر در عین حال نشاندهنده این "تجزیه" کردن نیرویی است که میتواند به دور حزب کمونیست کارگری بسیج شود.

منصور حکمت در ادامه تزاها حزب و قدرت سیاسی خود بر چگونگی تامین رهبری کمونیستی در جنبش سرنگونی انگشت گذاشت. پیچیدگی ها و مخاطرات این راه را نشان داد. کلمه "سم" را دقیقاً بمنظور تاکید بر تخطی از آن بکار برد. منصور حکمت بحث "سم" را در مقابل استنتاجات ناشی از خط حمید تقوایی بکار برد. متأسفانه حمید تقوایی مدتی است که همان خط مورد نقد منصور حکمت را، همان "سم" را، در دستور حکک قرار داده است. خطی که ما در پلنوم ۲۷ به مقابله با آن پرداختیم. ما تاکید کردیم که بلشویکها در روسیه با شعار "زنده باد حکومت کارگری" یا "زنده باد جمهوری سوسیالیستی" به رهبر اعتراضات طبقه کارگر و بخشهایی از جامعه تبدیل نشدند. هویتشان برای جامعه معرفه بود. موجودیت کمونیستی شان مفروض بود. شعار نه به جنگ، شعار نه به فقر و فلاکت و قحطی، بلشویکها را در راس اعتراضات کارگری و شوراها قرار داد. از این رو مساله بر سر رابطه عملی و نقش یک جنبش "اثباتی" در یک جنبش "سلبی" است. و نه بر سر نفی موجودیت یک جنبش اثباتی.

مساله این است که تنها راهی که کمونیسم کارگری میتواند در راس جنبش سرنگونی توده های مردم قرار گیرد این است که به رهبر "نه" مردم تبدیل شود. به نماینده "نه" مردم به حکومت اسلامی، به اسلام، به زن ستیزی، به فقر، به استبداد، و نابرابری در جامعه تبدیل شود. راه واقعی دیگری نیست. راه های دیگر نه تنها واقعی نیستند، بلکه عمیقاً پوپولیستی و بیراهه هستند.

از نقطه نظر منصور حکمت آنچه که "سم" است تبلیغ و ترویج و سازماندهی سوسیالیستی نیست. جایگزین کردن آلترناتیو اثباتی ما کمونیستها به جای "مرگ بر جمهوری اسلامی" در دوران انقلابی، در دورانی که مساله تغییر قدرت سیاسی در دستور جامعه قرار گرفته است، "سم" است. برخی از استنتاجات ناشی از خط حمید تقوایی "سم" است.

اهمیت و جایگاه بحث سلبی - اثباتی

بحث سلبی - اثباتی و استنتاجات ناشی از آن یکی از حیاتی ترین حلقه های مبحث "حزب و قدرت سیاسی" توسط منصور حکمت است. و هر وجدان حقیقت جویی حتی اگر یکبار به مباحث سلبی - اثباتی منصور حکمت مراجعه کرده باشد، علیرغم تعابیر حمید تقوایی

حقیقت دستکاری شده!

نقدی بر نقطه نظرات پوپولیستی حمید تقوایی...

منصور حکمت در قبال این نگرش پوپولیستی حمید تقوایی میگوید: "هنر رهبری حزب کمونیست کارگری باید این باشد که این پرچم سلبی را نمایندگی کند. اینجاست که شعارهای ریشه‌ای ما مثل "برابری مطلق زن و مرد، بدون هیچ ارفاقی"، این سلبی است! من هیچ تبعیضی را قبول نمیکنم! هیچ اسلامی را قبول نمیکنم! هیچ حجابی را قبول نمیکنم و هیچ فقری را قبول نمیکنم! اینها سلبی بودن حرکت تو هستند، که جمهوری اسلامی را در هیچ شکل آن قبول نمیکند. این خصلت سلبی جنبش ما است که اجازه میدهد توده‌ها بیایند جلو. توده‌ها همه‌شان با هم سوسیالیست نمیشوند، با شعارهای اثباتی ما بقالها سوسیالیست نمیشوند، با شعارهای اثباتی ما کارمندا سوسیالیست نمیشوند، با شعارهای سوسیالیست نمیشوند، ما مهندسها سوسیالیست نمیشوند، به احتمال قوی بیشتر کارگران سوسیالیست نمیشوند. جنبش اثباتی ما خیلی جنبش کوچکتزی است از آن جنبشی که میتوانیم به شیوه سلبی رهبری کنیم و قدرت را با آن بگیریم. بحث من این است، بحث هژمونی اینجاست!"

اما حمید تقوایی بر این باور است که با گسترش تبلیغات سوسیالیستی خود میتواند جامعه را سوسیالیست کند. بقال ها و مهندس ها و کارمندا را علیرغم منافع طبقاتیشان میخواهد با ترویج سوسیالیست کند. معتقد است که با ترویج اکثریت عظیم جامعه را متقاعد میکنیم که سوسیالیست شوند و ما به این ترتیب در راس تحولات جامعه قرار میگیریم؟! در این متدولوژی انقلاب کارگری در انتهای راه تبلیغ و ترویج گسترده کمونیستی قرار دارد. انقلاب کارگری زمانی بوقوع می پیوندد که تبلیغات کمونیستی به حدی در جامعه رسیده باشد که جامعه "اشباع" و یا "متقاعد" شده باشد.

و اختلاف طبقاتی در جامعه است. اما مساله نه بر سر خصلت سلبی حرکت سوسیالیستی در جامعه بلکه بر سر رهبری جنبشی است که بسیار فراتر از جنبش کمونیسم کارگری است. مساله بر سر کسب هژمونی جنبش سرنگونی طلبانه توده های مردم است. مساله بر سر تبدیل شدن به نیرویی است که مورد انتخاب مردم قرار بگیرد. مردم در شرایطی به آلترناتیو اثباتی کمونیسم کارگری "آری" خواهند گفت که ابتدا این نیرو را بعنوان "رهبر" اعتراضات سرنگونی طلبانه پذیرفته باشند. تنها زمانی که کمونیسم کارگری به رهبر جامعه برای سرنگونی رژیم اسلامی تبدیل شده باشد، زمانی که مردم در سیمای کمونیسم کارگری نیرویی قابل اعتماد و اطمینان برای بزیر کشیدن رژیم اسلامی را مشاهده کنند، از ما آلترناتیو "اثباتی" مان را خواهند پذیرفت. تمام ظرافت و پیچیدگی مساله اینجاست. تمام اهمیت مساله اینجاست که تنها راه واقعی تبدیل آلترناتیو سوسیالیستی به آلترناتیو طبقه کارگر و بخشهایی از جامعه این است که ابتدا به رهبر و نماینده "نه" مردم تبدیل شویم. راه دیگری نیست. به قول منصور حکمت مساله این است که "اگر بنا باشد متدولوژی و تعیین تاکتیک ما، روش دخالت ما در دوره انقلابی را واگذار کنیم به این حرف حقیقی همیشگی مان که مردم باید بدانند ما چه میگوئیم و بدانند به جای جمهوری اسلامی چه میخواهیم بیاوریم، ((این کار نادرست است)). مردم باید بدانند و بیشترین پروپاگاندا را مبنای کار خود قرار بدهیم، من هیچ منکرش نیستم و ناراحت هم نیستم که رادیو ما شعار اثباتی داده است و غیره، ولی تفاوت بخشی از حزب که پروپاگاندا میکند و دائما تبلیغات میکند و میگوید کیست، با بخشی از حزب که وظیفه دارد این جنبش را در این دو سال معین به یک پیروزی سیاسی و نظامی برساند، نباید قاطعی بشود".

اما خط حمید تقوایی دقیقاً همین نسخه عدم موفقیت کمونیسم کارگری را در دستور حککا قرار داده است. ایشان مدعی است که با خط "اثباتی" سوسیالیستی میتوان رهبر جنبش "سلبی" توده های مردم شد؟! نتیجه و پراتیک سیاسی این خط کاملاً روشن است. بر خلاف ادعاها، این خط منجر به تقویت موقعیت کمونیسم کارگری در جامعه نخواهد شد و نشده است. برعکس این خط عاملی در ایزوله کردن کمونیسم کارگری در این جنبش است. عاملی برای فاصله گرفتن مردم از جنبش ما است. این خط اتفاقاً آن بخش از کار کمونیستی را که "وظیفه دارد این جنبش را در این دو سال معین به یک پیروزی سیاسی و نظامی برساند"، از یاد میبرد. و این نسخه ای برای عدم پیروزی است. این گوشه ای از جوهر پوپولیسم خط حمید تقوایی است. در واقع پوپولیسم حمید تقوایی خود را از یک طرف در ادغام این دو وظیفه متفاوت کمونیسم کارگری و از طرف دیگر در این باور نشان میدهد که گویا اقشار غیر پرولتری را میتوان با ترویج مطلوبیت و ضرورت سوسیالیسم، علیرغم منافع طبقاتی شان، سوسیالیست کرد.

اما شاید کسی از سر خوش نیتی بپرسد که خوب چه ایرادی دارد، تبلیغ سوسیالیستی که بد نیست؟ دقیقاً! تبلیغ و نقد سوسیالیستی بهیچ وجه بد نیست. بلکه ضروری است. حیاتی است. رها کننده است. من عمیقاً معتقدم که ما باید بمراتب میزان نقد سوسیالیستی خود را در جامعه افزایش دهیم. هیچ عرصه ای از زندگی و مناسبات اجتماعی بورژوایی نباید از گزند نقد سوسیالیستی مصون باشد. اما مساله بر سر این جنبه از کار ما نیست. مساله بر سر وظایف ویژه کمونیسم کارگری در دوران انقلابی و چگونگی کسب رهبری جنبش توده های مردم برای سرنگونی و تصرف همه جانبه قدرت سیاسی است. این آن عرصه ای است که حمید تقوایی علیرغم ادعاها خالی میگذارد. "سمی" که منصور حکمت

حقیقت دستکاری شده!

نقدی بر نقطه نظرات پوپولیستی حمید تقوایی...

در زمینه کارکرد خط حمید تقوایی اشاره میکرد دقیقا در همین رابطه است.

ما عمری برای دگرگون کردن جامعه بورژوازی با تمام تناقضات و شکافها و مصائبش تلاش کرده ایم. علیرغم مقاومت های سرسختانه سنت چپ رادیکال توانسته ایم کمونیسم کارگری را در "قسمت گود استخر"، جایی که سرنوشته جامعه رقم میخورد، قرار دهیم. اما درست در چنین موقعیتی، در شرایطی که باید کمونیسم را به رهبر توده های سرنگونی طلب تبدیل کرد، حمید تقوایی میکوشد ما را به عقب برگرداند. میکوشد ما را به "دامن گرم مادر"، آنجائیکه همه چیز بوی آشنایی دارد، برگرداند. معنای واقعی و عملی تئوریهای حمید تقوایی تاکید بیشتر بر سوسیالیسم نیست. تلاش بیشتر برای حاشیه ای کردن کمونیسم کارگری در یک جدال عمیق و همه جانبه است.

سوسیالیسم یا پوپولیسم : گوشه ای از اختلاف ما

یک رکن اساسی اختلافات ما با خط حاکم بر این حزب پوپولیسم حمید تقوایی است. حمید تقوایی بیهوده تلاش میکند که تفاوت خود را با ما بر سر تاکید ایشان بر تبلیغ توده ای سوسیالیسم در جامعه و مطلوبیت سوسیالیسم بیان و فورموله کند. این ادعا ذره ای از حقیقت را در بر ندارد. اتفاقا اگر قرار باشد میزان نقد سوسیالیستی نیرویی اندازه گرفته شود، خط تبلیغاتی حمید تقوایی از این بابت به شدت کم می آورد. ادعاهای ایشان اتفاقا تلاشی برای پوشاندن کمرنگ شدن نقد سوسیالیستی توسط این نیرو در جنبشهای اجتماعی است. راه دوری نباید رفت. نیرویی که هویت کمونیستی بخش عظیمی از کادرهای خودش را در جنبش "اکس مسلم" تحلیل برده است،

که خط حمید تقوایی فاقد توانایی و ظرفیت لازم برای تبدیل شدن به یک جریان سازمانده و رهبر سوسیالیستی اجتماعی در جامعه است. از این رو است که این خط در مواجهه با نقد کمونیستی ناچار میشود، تحریف کند. ناچار میشود اتهام بزند. ناچار میشود حقیقت را دستکاری کند. برای ما این دگرپرسی رهبری کنونی حککا مایه تاسف عمیق است. ما آرزوهای کمونیستی و الایی برای حزب کمونیست کارگری داشتیم. آیا دیر شده است؟ من هنوز تماما قطع امید نکرده ام! هنوز سنت کمونیسم کارگری منصور حکمت در این حزب موجود و زنده است. شاید در انتهای تونل نوری باشد!*

آثار منصور حکمت را بخوانید!

برای هر کارگر و کمونیستی که به برپائی جامعه ای سوسیالیستی فکر میکند و آن را امری مبرم و ممکن میداند، منصور حکمت یک گنجینه غنی آموزش است.

<http://hekmat.public-archive.net/>
www.m-hekmat.com/

یک دنیای بهتر

برنامه حزب را بخوانید و بدست دوستانتان برسانید!

یک دنیای بهتر مانیفست امروز طبقه کارگر علیه سرمایه داری است.

یک دنیای بهتر برنامه حکومت کارگری برای آزادی جامعه است!

تمام فلاسفه جهان را
تفسیر کرده اند، حال
آنکه مسئله بر سر
تغییر آنست!

کارل مارکس

نیرویی که بجای اینکه پرچمدار تبدیل مسلمان به آته ایست شود، خود در عوض بر روی هویت کمونیستی بسیاری از کادرهای خود خط کشیده و آنها را اکس مسلم کرده است، نمیتواند مدعی پرچمدار نقد سوسیالیستی در جامعه باشد. نیرویی که درحال تبدیل حککا به یک جریان صرفا سکولار است، نمیتواند مدعی واقعی رهبری سوسیالیستی در جنبشهای اجتماعی باشد. نیرویی که در جنبش کارگری عملا به دنبال خط سندیکالیستی روانه است، رهبری سندیکا (منصور اصائلو) را رهبر جنبش مردم برای سرنگونی قلمداد میکند، نمیتواند مدعی نقد سوسیالیستی شود و خود را نماینده گرایش رادیکال - سوسیالیستی در جنبش کارگری بداند. نیرویی که در تقابل دو قطب تروریستی در سطح جهان به سوی یک قطب متمایل شده است، تحریم و جنگ را باعث جاری شدن نارضایتی مردم و بهبود موقعیت کمونیسم کارگری میداند، نمیتواند نماینده یک پرچم سوسیالیستی در جامعه باشد. نیرویی که لیدرش میگوید بجای حمله نظامی از ما دفاع کنید، نمیتواند مدعی خط سوسیالیستی باشد. حزبی که پراتیک روزمره اش مبتنی بر سیاست "هر که با ما نیست بر ماست" نمیتواند ظرف در برگیرنده رهبران رادیکال- سوسیالیست جنبشهای اجتماعی در جامعه باشد. نیرویی که در مقابل تبدیل حزب کمونیست کارگری به حزب "سازمانده - رهبر" با چنگ و دندان مقاومت کرد، نمیتواند هژمونی کمونیستی را در جنبش سرنگونی تامین کند. کسی از ایشان نخواهد پذیرفت که دعوی ایشان با ما بر سر سوسیالیسم است.

در پایان باید گفت که ادعاها و اتهامات پوچ حمید تقوایی روی دیگر دوری از سیاست کمونیستی در تبدیل شدن به رهبر جنبش توده های مردم برای سرنگونی، تصرف قدرت سیاسی و استقرار فوری سوسیالیسم است. واقعیت این است

چپ رادیکال و مسئله سرنگونی و انقلاب کارگری

در نقد دیدگاه‌های حمید تقوایی

سیاوش دانشور



سوال سیاسی، آکتور سیاسی، نمیتواند این روند محتوم انقلابی را دچار فاکت به سرمایه انقلابی را دچار بحران و معکوس شدن روند کند! بسیاری موضوعات مانند تعرض به راست، سازماندهی روی زمین واقعی، اتکا به جنبش طبقاتی و رفع موانع آن و غیره لازم نیستند. آنچه که مهم است سرنگونی است که امروز چپ و انقلابی شده و ظاهراً جنبشهای دیگر اجتماعی همگی جزئی و زیر مجموعه ای از این جنبش اند! این متد در بهترین حالت فوبریباخسیم محض است. متدی است تفسیرگرا، مشاهده گر، امپریست و جویای حقیقت خویش! لذا تداوم همین روند و آبیاری این زمین توسط تبلیغات و آکسیون به محصولات بیشتری از فاکت خدمت میکند و "انسانهایی که ریگی به کفش ندارند" باید باور کنند! ناکافی دانستن آن معادل "ریگ به کفش داشتن" است!

چپ، انقلاب، جنبش سرنگونی و چپ رادیکال

ترم "چپ" و رابطه اش با انقلاب دیدگاهی عمیقاً تمام خلقی و مخدوش است. میتوان از جناح چپ جامعه حرف زد، میتوان از جناح چپ بورژوازی حرف زد، میتوان از جناح چپ در جنبشها و احزاب حرف زد. اما چپ بطور کلی مدتهاست که هیچ مفهوم متعینی ندارد. کاراکتر سیاسی و اجتماعی این چپ قابل تبیین نیست. بویژه با مباحث کمونیسم کارگری و نقد منتهالیه رادیکالیزاسیون چپ سنتی و غیر کارگری دیگر چپ به مفهوم رایج در احزاب اردوگاهی معنی ندارد. انقلاب در ایران و به زبان قدیمی در عصر سرمایه داری جهانی تنها میتواند انقلابی کارگری باشد. انقلاب کارگری انقلابی انقلابی سازمانیافته و آگاهانه و محصول یک تلاش اجتماعی و طبقاتی و نقد مارکسی وضعیت موجود است. انقلابی است که در متن ورود جامعه به دوران تلاطم انقلابی میتواند شکل بگیرد. نه "چپ" ها علی العموم خواهان انقلاب کارگری اند و نه هر تحول میلیتانت در جامعه "انقلاب" است.

میتواند مهلک و خطرناک باشد و طبقه کارگر و جامعه هنوز فاقد حداقل سازماندهی پایه ای برای یک تهاجم برای عقب راندن کل راست و حکومت اسلامی اند؛ چنین فردی "انکار کننده" واقعیات اجتماعی میشود! "شکست طلب" است! به راست اوانس میدهد! یا راسا راست است. برای چپ رادیکال بحث این نیست که نیض جامعه چگونه میزند، سوالات اساسی که میتواند جامعه و طبقات اجتماعی را قطبی کند کدامند، فاکتها در این متن چه جایگاهی دارند، میزان و توان تشکل و سازماندهی طبقه و جنبشهای اجتماعی کدامند، نقاط مساعد و نامساعد برای پیشروی کدامند، اولویت نیروی کمونیستی چیست، نیروی کمونیستی و انقلابی چگونه میتواند وضعیت را بهم بریزد و امر تغییر را عملی کند؟ برای این دیدگاه جامعه و تلاش طبقاتی در یک روند زنده و دینامیک و انتقادی-پراتیکی تبیین نمیشود، بلکه چند فاکت روند محتوم را تعیین کرده اند! نیروها و آکتورهای سیاسی در این روند محتوم گویا وجود ندارند! گویا طبقات اجتماعی و جنبشهای معین و مشخص با معضلات واقعی روبرو نیستند!

و به همین اعتبار استنتاجات سیاسی و تشکیلاتی و تاکتیک و استراتژی برده این مجموعه فاکت و مشاهده و جمع جبری آنها هستند! هم فاکت و هم تعدد فاکت بیان حقیقت و اثبات حقیقت است! آینده را هم بناچار تعمیق فاکتهای سالهای گذشته در انبار متدولوژی و سیاست چپ رادیکال میسازد! بنابراین تاکتیک معنی اش را عملاً از دست میدهد. استراتژی چیزی نیست جز روند رشد یابنده همین اعتراضات، بهم پیوستن آنها، و به قولی "بهم پیوستن جویبارها و تبدیل شدن به دریای انقلاب"! ظاهراً هیچ فاکتور سیاسی،

تحلیل و کشف کرد و براساس آن سیاست و استراتژی تبیین کرد! گویا جامعه انباری است که در آن تجارب و نطفه های حرکت انتقادی پس انداز میشوند، جمع میشوند، و در یک رشد خطی و در یک سیر بهم پیوستن و تعمیق شونده به پدیده سومی تبدیل میشود. در این سیستم فاکت نشان حقیقت است. بقول عامیانه مشت نمونه خروار است! به همین اعتبار تعدد فاکتها نشان اثبات حقانیت یک روند است. حقانیتی که با قدرت خود را اثبات میکند و به بستر اصلی و بدون اما و اگر تبدیل میشود و لاجرم بطور جبری خود را دیکته میکند! در این متد اگر کسی بتواند نشان دهد که فاکتها نادرست اند، و یا مکان مورد نظر تحلیلگر را ندارند، کل این سیستم فرومیریزد.

از حکم همیشگی حمید تقوایی و مجدداً تاکید شده در این مطلب آخر شروع کنیم؛ "جامعه و جنبش سرنگونی هر روز به چپ میچرخد". دلایل؛ خواندن سرود انترناسیونال در خاوران، مراسمهای روز کودک، اعتصاب واحد و اعتصابات کارگری، مراسمهای ۸ مارس و ۱۶ آذر ... و مورد آخر فراخوان زندانیان سیاسی و مقابله با اعدام. این موارد علی القاعده، هر انسان کمونیست سهل است، هر فرد چپگرا را به وجد می آورد. اشانتیونی از درجه سازمانیابی و ظرفیت سازمانیابی و سطح اعتراض و تمایلات انتقادی و سیاسی است. اما اگر کسی بگوید که فلان حرکت علیرغم فداکاریها و ابراز وجودش شکست خورد و فعالینش همه یا دستگیر و یا فراری شدند، و یا اعلام کند درجه سازمانیابی و میزان تحرکات چپگرایانه و آزادخواهانه کنونی هنوز شاخصی برای تشخیص تناسب قوای طبقاتی به نفع چپ نیست، و مهمتر، در تعیین سیاست و تاکتیک کمونیستی این روش

آخرین مطلب رفیق حمید تقوایی منتشر شده در انترناسیونال ۲۱۰ با عنوان "چپ، انقلاب، و ویژگیهای جنبش سرنگونی در ایران"، به نحو بسیار روشنی محتوا و جوهر مشترک دیدگاه های چپ رادیکال را منعکس میکند. مسئله این نیست که مثلاً در حزب حکمتیست عملاً بحث انقلاب مرحله ای وجود دارد و در حزب کمونیست کارگری نفی تئوری مراحل به انطباق عملی سرنگونی و انقلاب منجر شده است. نتیجه واحد هر دو و پراتیک متناظر بر آن مهم است؛ نتیجه ای که سرنگونی برایش حرف اول و آخر است و پراتیکی که از سازماندهی جامعه و جنبش کارگری و تامین رهبری در قلمرو جامعه ناتوان است. نتیجتاً هر دو و هر کدام به مصلحت سیاست خود، بنیادها و نگرش و متد انتقادی کمونیسم مارکسیستی منصور حکمت را کنار میگذارند و حزبی را میسازند که پاسخگوی این سیاستها باشد. این دیدگاهها اجتماعاً توسط تحرک سوسیالیسم کارگری و جنبش کمونیسم کارگری نقد شدند و به این اعتبار ضرورتی برای نقد مجدد نداشتند. هدف این یادداشت تکرار این نقدها نیست، نکته اینست که این نظرات با عنوان "کمونیسم کارگری" طرح میشوند و ضروری است نشان داده شود که کمونیسم کارگری اختلاف اساسی با این دیدگاهها دارند.

متد تفسیر گرا و مشاهده گر

تحلیل جامعه و طبقات و نقد طبقاتی توسط رفیق تقوایی مبتنی به یک مجموعه فاکت در یک سیر رشد یابنده خطی است. متدولوژی ایشان اینست که با دو خبر و فاکت تحلیل میسازد و روند تعریف میکند. ظاهراً میتوان روی چند فاکت مشخصات اساسی جامعه و جدال طبقاتی را

چپ رادیکال و مسئله سرنگونی و انقلاب کارگری...

این ترم می آید تا انقلاب و سرنگونی و استراتژی انقلاب کارگری بهم بافته شود و خود را از شر بحث تئوری مراحل خلاص کند. اما حقیقت بزرگتری را انکار میکند؛ سوسیالیسم کارگری را بعنوان جنبش و رگه ای در جنبش طبقاتی که نقد معینی به نظام موجود دارد، سر و سامان دادن به این خط انتقادی در کل جنبش طبقاتی و به این اعتبار کل جامعه را کنار میگذارد. در عوض سرنگونی طلبی را رنگی چپ و انقلابی میدهد. سرنگونی طلبی و سیر مشاهدات و نمونه ها خود به "بچه انقلابی" تبدیل میشود که بناچار به انقلاب تحول می یابد و راهی دیگر برویش باز نیست! بگذارید از دهان حمید تقوایی بشنویم؛

"هنوز انقلابی در جریان نیست، جامعه در حال انقلاب نیست اما ساکن و راکد هم نیست. مردم از این حکومت متنفرند، خواهان سرنگونی آن هستند و متهاست در حرکات اعتراضی شان این تمایل و گرایش خود را نشان داده اند. جنبش سرنگونی انقلاب نیست اما حرکت مداومی است که تنها میتواند به انقلاب منجر شود."

تناقض اول؛ به سر تئوریهای تاکتونی و تاکیدات همیشگی چه آمد؟ "انقلابی که در حال شکلگیری است"، "جنبش سرنگونی یک جنبش انقلابی است"، "انقلاب ایران" و غیره که به وفور در ادبیات و قطعنامه ها و سخنرانیها تکرار شده است؟ اگر هنوز انقلابی در جریان نیست، تکلیف این جنبش سرنگونی و انقلابی چی میشود؟ و اگر جنبش سرنگونی انقلاب نیست - که من هم میگویم انقلاب نیست- چطور در تداومش تنها میتواند به انقلاب تبدیل شود؟ چرا نمیتواند به سرنگونی منجر شود و انقلاب نباشد؟ چرا نمیتواند

به کفش دارند!"

" اکنون هر ناظری که ریگی به کفش نداشته باشد دریافته است که پروژه رژیم مبنی بر مرعوب کردن جامعه با تعرض چپ به شکست انجامیده است. این واقعیتی است که حتی قبل از تحرک بیسابقه زندانیان سیاسی علیه اعدام و یا تجمع خانواده هائی که در گورستان خاوران با سرود انترناسیونال یاد جانباختگانشان را گرامی داشتند از زبان مقامات حکومت اعلام شد."

من هم برای باورم که پروژه رژیم برای ارباب جامعه با مقاومت مردم روبرو شده است و رژیم اسلامی نتوانسته است مردم را "سرچایشان" بنشانند. اما برای حمید تقوایی این "چپ" که با تعرض اش حمله رژیم را شکست داده است، معلوم نیست چرا این شکست را به شکست قطعی تبدیل نمیکند و چرا ناچار شده است یا از ایران خارج شود و یا در زندان مبارزه اش را ادامه دهد! حمید تقوایی اصرار دارد بگوید مردم انقلابی اند، جنبش سرنگونی انقلابی و چپ است، این چپ هر روز رشد میکند، تا رژیم به یک قتل عام وسیع دست نزده است شکست ناپذیر است، و نتیجه میگیرد دولت احمدی نژاد و جمهوری اسلامی در این نبرد از چپ شکست خوردند. جنبش اعتراضی موجود را همان جنبش چپ و یک گام بعد همان جنبش سوسیالیستی میکند و ظاهرا پیروزی این سوسیالیسم هم با پیروزی تدریجی این اعتراض سرنگونی خواهانه متحقق میشود! متد مشاهده گر حمید تقوایی همین را میگوید؛

" جنبشی که از همان اوان شکل گیریش حزب ما آنرا جنبش سرنگونی خواند، تحولاتش را گام بگام دنبال کرد و با فعالیتهای و دخالتگریهایش مستقیما بر رشد و تعمیق آن تاثیر گذاشت."

این جنبش امروز رادیکالیزه شده و خصلتی کاملا چپ یافته است. و این قبل از اینکه یک حکم نظری و تحلیلی باشد یک واقعیت و مشاهده تجربی است. " ما در کنگره ششم اعلام کردیم که جامعه با پرچم نقد سوسیالیستی به جنگ این حکومت می رود. آن زمان، یعنی حدود ۴ ماه قبل، استناد ما به جنبش دفاع از حقوق کودک، رواج یافتن سرود انترناسیونال در تجمعات اعتراضی، هشت مارس سرخ، بالا رفتن شعار سوسیالیسم یا بربریت در ۱۶ آذر، اول مه رزمنده کارگران و گسترش بیسابقه اعتصابات و اعتراضات کارگری بود. امروز باید جنبش آزادی زندانیان سیاسی و جنبش علیه اعدام را هم به این مستندات افزود."

به این میگویند یک دترمینیسم تمام عیار. بنابراین حمید تقوایی در مقابل مدعیان شکست طلبی جنبش سرنگونی میگوید خیر، نه فقط جنبش سرنگونی شکست نخورده است بلکه چپ تر شده و تعمیق یافته و با پرچم نقد سوسیالیستی در میدان است. رشد این جنبش تنها میتواند به انقلاب منجر شود. خصلت انقلاب هم بنا به ماهیت چپ و سوسیالیستی این اعتراضات روشن است؛ انقلاب سوسیالیستی است. چپ، سرنگونی، انقلاب، انقلاب کارگری و سوسیالیستی، همه در دستگاه فکری چپ رادیکال ناظرین بیگناه و مسافران یک قطار اند! جنبشهای اعتراضی موجود و از جمله جنبش کارگری اجزای جنبش سرنگونی اند و از آنجا که این جنبش هم چپ است و هم سوسیالیستی و هم انقلابی، دیگر ضرورتی برای بدست گرفتن استراتژی انقلاب کارگری وجود ندارد. اگر داشت این تئوریهای خلق نمیشد. چپ رادیکال در دو حزب در جوانب مختلفی به هم میرسند؛ در تئوری حزب، در برخورد به مخالفین فکری و سیاسی، در برخورد به امر انقلاب و سرنگونی، در ادبیات سیاسی جدید، در عبور از متد و نگرش کمونیستی منصور حکمت و بنیادهای

چپ رادیکال و مسئله سرنگونی و انقلاب کارگری...

کمونیسم کارگری تفاوت اینجاست که یکی به شکست جنبش سرنگونی میرسد و در بن بست خویش نوعی آوانتوریسم سیاسی و تحزب سنتی را فرموله میکند و دیگری اعلام میکند چپ و سوسیالیسم از سر و کول کل جامعه دارد بالا میرود. هر دو امر انقلاب کارگری و پراتیک کمونیستی برای سازماندهی این انقلاب را کنار میگذارند. مشاهدات و متد تفسیرگر در هر دو یکی است؛ بدبینی و خوشبینی و دوره بندی و لایه بندی ها فرعی تراند. نتیجه سیاسی و پراتیکی که برای این احزاب فرموله میشود یک جوهر واحد دارند. هر دو برایشان امر سوسیالیسم و پراتیک سازماندهی کمونیستی در سایه میرود.

"بعد از دو خرداد و حقانیت انقلاب"

"بعد از دو خرداد" به یک تکیه گاه مشترک دو حزب تبدیل شده است. کورش مدرسی توضیح هر امری را به بعد دو خرداد وصل میکند و حمید تقوایی از بعد از دو خرداد "انقلاب و مطلوبیت و ضرورتش" را نتیجه میگیرد؛

"کنار رفتن دو خرداد خود حاصل ناتوانی اش در مهار حرکات اعتراضی مردم بود و شکست آن بنوبه خود حقانیت و مطلوبیت و ضرورت انقلاب و سرنگونی انقلابی حکومت را در سطح وسیعی در جامعه تثبیت کرد و به پالایش جنبش سرنگونی به یک جنبش انقلابی منجر گردید. امروز و در دوره بعد از دو خرداد جنبش سرنگونی به یک جنبش انقلابی و چپ که از یک زاویه نقد و اعتراض سوسیالیستی کل حکومت و نظام موجود را به چالش میکشد ارتقا یافته است."

برای کورش مدرسی شکست دو خرداد و برتری افق ناسیونالیسم پرو غرب و بعد شکست آن به

نمیداند. وقتی همین موضوع را تذکر میدهید که ضرورت و حقانیت انقلاب از وجود و عدم وجود آزادیهای سیاسی و دموکراسی در نمی آید، توجیه میکنند که منظور آزادیهای "مد نظر خود ما" است! و البته این را نمیتواند توضیح دهد که اگر آزادیهای مورد نظر ما مستقر باشد چرا نباید به آن سوسیالیسم اطلاق کرد؟ و اصولاً آیا بورژوازی میتواند این آزادیها را مستقر کند؟ این دیدگاه اگر منسجم نیست دلایل اینست که روی چهار ستون اخبار و فاکت استوار است. اتکا به نقد کمونیستی سرمایه داری و حکومتش و سنت اجتماعی و طبقاتی جنبش کمونیسم کارگری و مکانیزمهای کارکرد و پیشروی آن ندارد. همان "چپ" رادیکال و از نفس افتاده است که با اصلاحاتی در وضعیت فکری خویش اما با همان درونمایه فکری و متدولوژیک "سوسیالیسمی" را میخواهد که معلوم نیست با اتکا به کدام نیرو و جنبش سوسیالیستی و کمونیستی متحقق میشود.

شخصیتهای انقلاب

"جنبش سرنگونی امروز در کلیت خود یک حرکت انقلابی و چپ است که کبری رحمانپورها و محمود صالحیها و اسانلوهها و نازنین فاتحیها چهره های آنرا تشکیل میدهند و با شعار "سوسیالیسم یا بربریت" و "آزادی و برابری" و دفاع از حقوق کودک، و با خواست معیشت و منزلت و درهم شکستن دیوار آپارتاید جنسی و لغو مجازات اعدام و مذهب زدائی از حکومت و جامعه و با سرود انترناسیونال مشخص میشود."

بالاخر اشاره کردم که هم انقلاب هست و هم نیست. هم جنبش سرنگونی انقلاب نیست و هم جنبشی انقلابی و چپ و سوسیالیستی است! چهره های آنها طبق نظر حمید تقوایی کبری رحمانپورها و محمود

صالحیها و اسانلوهها و نازنین فاتحیها هستند. داستان زندگی تلخ دیروز و امروز کبری رحمانپور و نازنین فاتحی را همه میدانند. داستانی که نشان تحقیر بشریت است و هنوز ادامه دارد. معلوم نیست چرا این چهره ها چهره های این انقلابند؟ آیا شهرت این تراژدیها قربانی را به چهره انقلاب و سرنگونی تبدیل میکند و یا رهبری انقلابی آنان؟ باید این را به حساب انسان دوستی حمید تقوایی گذاشت و یا به حساب تبلیغات و قرینه سازی در بحث؟ و یا صاف و ساده جمع کردن فاکت شخصیت برای تنوری ایشان؟ یا مثلاً اسانلو یک سندیکالیست است و امروز متاسفانه اسیر رژیم اسلامی که باید با تلاش همه ما و دوستاناران جنبش کارگری از چنگ رژیم آزاد شود. اما ایشان در خارج که بودند و بدون هیچ فشار و شکنجه ای از قانون اساسی و ضد کارگری رژیم و ظرفیتهای آن برای ایجاد تشکلهای کارگری بعنوان "خواست کسی کارگران" حرف زدند. کسی نمیگوید که اسانلو باید به رژیم بد بیراه میگفت، چون قرار است برگردد و آنجا کار کند. اما نیازی هم نبود به تمجید قانون ضد کارگری رژیم بپردازد. توجیه آن هم از زاویه برخی بعنوان "درک شرایط داخل" زیادی بيمورد است. خود حزب کمونیست کارگری مقاله منتشر کرده و همین را نقد کرده است. حالا چطور شد که ایشان به شخصیت انقلاب و سرنگونی و سوسیالیسم و چپ و همه چیز تبدیل شد؟ این دوالیسم سیاسی از کجا می آید؟

برای حمید تقوایی فاکتها و فیگورها بجای خود واقعیت زنده مینشینند و تحلیل و ارزیابی و تاکتیک و استراتژی از این فاکتها در می آیند. جنبش سرنگونی و رادیکالیسم ضد رژیم محتوای واقعی سوسیالیسمی است که تبلیغ و ترویج میشود. مخالفت انقلابی با رژیم جایش را به سازماندهی جنبش کارگری و سوسیالیستی میدهد. استراتژی سرنگونی جایش را به استراتژی انقلاب کارگری میدهد. اگر این جنبش سرنگونی سرکوب شود و

چپ رادیکال و مسئله سرنگونی و انقلاب کارگری...

یا از نفس بیافتد، همراه با آن سوسیالیسم و کمونیسم هم شکست خورده اعلام میشود و رادیکالیسم ضد رژیم می کشد. اطلاق انقلابی و سوسیالیستی به جنبش سرنگونی نشان هیچ رادیکالیسمی نیست، برعکس؛ کنار گذاشتن سیاست سوسیالیستی و عدم اتکا به سوسیالیسم کارگری بعنوان یک جنبش معین و پایه اجتماعی کمونیسم کارگری است. سرنگونی طلب ناامید از هر دو دست میشود و سرنگونی طلب امیدوار از سوسیالیسم و امر سازماندهی انقلاب سوسیالیستی. جوهر هر دو دیدگاه مبتنی به یک درک قدیمی و پاخورده چپ رادیکال است که دورانی برو بیا داشت. اینها هرچه باشند، هر نوع سوسیالیسمی باشند، منافات جدی با کمونیسم کارگری و استراتژی کمونیستی کارگری در قبال

سرنگونی و امر انقلاب کارگری دارند. خصوصیت رادیکالیسم ضد رژیمی اینست که رادیکالیسمش را در تقابل با دیگر سرنگونی طلبان ترسیم میکند. در مورد حمید تقوایی و در این اواخر ظاهرا بقیه سرنگونی طلبان اساسا وجود ندارند و همه مانع سرنگونی اند! همین موضوع باعث میشود نقدی کمونیستی و مستمر به جنبشهای ارتجاعی و سیاستهای دست راستی نداشته باشند و عملا حزب و کمونیسم کارگری را در مقابل آنها خلع سلاح کنند. نقش و مکان و ظرفیت مخرب آنها را در تحولات نبینند و عملا یک مانع اساسی کمونیستی را از سر راهشان بردارند. آنهایی هم که هستند یا به صف "انکار گران" تعلق دارند و یا "ریگی به کفش"! مشکل نفس وجود این دیدگاه نیست، این دیدگاه قدیمی است و همیشه وجود داشته و

میتواند نظر رفیق تقوایی هم باشد. این ایرادی ندارد و لازم به هیچ بحثی هم شاید نبود. اما این دیدگاه استنتاجاتی سیاسی و پراتیکی را در مقابل حزب کمونیست کارگری قرار میدهد که مهمتر از خود این نظریات هستند. مثل همیشه آوانتوریسم و پاسیفیسم و بروزات رفتار فرقه ای نتایج بن بست این دیدگاهها هستند. کمونیسم کارگری اما به اصول و نگرش محکمتر و عمیقا انتقادی و مارکسیستی متکی است. از یکسو میلیتانیسم در سرنگونی و مقابله با حکومت را "انقلاب" نام نمیگذارد و از سوی دیگر از وظایف مشخص برای امر انقلاب کارگری شانه خالی نمیکند. چپ رادیکال اما ناچار است با این تئوریا نهایتا به نیروئی تکیه دهد که نه سرنگونی را میتواند متحقق کند و نه انقلاب کارگری را.

26 سپتامبر - 52007 مهر 1386

رژیم اسلامی میتواند زیر فشار مردم تجزیه شود، متلاشی شود، جایگزین شود. میتواند در نتیجه یک قیام شهری در تهران سقوط کند. میتواند با یک کودتا از بین برود. اما رفتن رژیم اسلامی بنظر من به احتمال قویتر، نقطه‌ای در اوانل سیر انقلاب آتی خواهد بود و نه اواخر آن. انقلاب ایران یک انقلاب همگانی و یک جنبش "همه با هم" نخواهد بود. انقلاب ایران انقلابی کارگری خواهد بود با هدف اثباتی ایجاد یک حکومت کارگری، یک جمهوری سوسیالیستی. این انقلاب از دل جنبش جاری و به احتمال قوی با موفقیت جنبش جاری عروج میکند. نیروهایی که حکومت اسلامی را بزیر میکشند زیر بار یک رهبری واحد نخواهند رفت. این بار خامی و خوشباوری انقلاب ۵۷ را نخواهیم دید. جنبش سرنگونی طلب اینبار به مراتب تحزب یافته‌تر خواهد بود. احزاب و نیروهای سرنگونی طلب در عین تنش حاد با یکدیگر وارد این جدال میشوند. اینها آلترناتیو حکومتی واحدی را نمیپذیرند. همه نیروها سقوط رژیم اسلامی را به مثابه گامی برای ایجاد نظام سیاسی مطلوب خود نگاه میکنند. و جدال واقعی میان این آلترناتیوها و افقها، میان جنبشهای طبقاتی و پرچمهای حزبی مختلف با پیشروی جنبش سرنگونی طلبی بیشتر اوج میگیرد. بنظر من با سرنگونی رژیم اسلامی، جنبش توده‌ای بشدت در درون خود پلاریزه میشود. صنفبندی جدیدی، له و علیه پرچم کارگری- کمونیستی در جامعه پدیدار میشود. ما درصاف مقدم جنبش سرنگونی طلبی در این میدان حضور پیدا میکنیم، اما نگاهمان به آنجاست. به انقلاب کارگری. این احتمال البته وجود دارد که سرنگونی رژیم و پیروزی کارگری در یک پروسه همراه با هم و همزمان به وقوع بپیوندد. ما برای این تلاش میکنیم. بهترین حالت برای ما همین است که رژیم اسلامی با یک انقلاب کارگری سرنگون شود و بجای آن، مستقیما و به کم‌مشقت‌ترین شکل، یک حکومت کارگری با یک برنامه کمونیستی برقرار بشود. اما این تنها سیر ممکن و یا لزوما محتمل‌ترین سیر نیست. زیرا بنظر من نفس اوجگیری جنبش کمونیستی کارگری و قرار گرفتن آن در رأس جنبش اعتراضی باعث تجدید آرایش در درون طبقه حاکمه و پیدایش دولت بورژوازی جدیدی بجای رژیم اسلامی خواهد شد که بتواند از موضعی قوی‌تر و با برخورداری از حمایتی وسیع‌تر در درون خود طبقه بورژوا چه در ایران و چه در سطح بین‌المللی، با عروج سیاسی طبقه کارگر در ایران مقابله کند. بعبارت دیگر جمهوری اسلامی ممکن است دقیقا برای اجتناب از انقلاب کارگری، یا برای مقابله با آن، توسط خود بورژوازی کنار زده بشود.

منصور حکمت

آدرس تماس

با مسئولین

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

علی جوادی

(دبیر کمیته مرکزی)

Ali_Javadi@yahoo.com

Tel: +1 310 402 6567

هیات دایر دفتر سیاسی

(علی جوادی، سیاوش دانشور،

آذر ماجدی)

AzarMajedi@yahoo.com

siavash_d@yahoo.com

کمیته سازمانده

(علی جوادی، نسرين رضانعلی)

nasrin_ramzanali@yahoo.com

مسئول خارج کشور

(آذر ماجدی)

AzarMajedi@yahoo.com

مسئول سایت و آی تی حزب

(مجید پستنجی)

x_magid@yahoo.com

دبیرخانه

(شراه نوری)

markazi.wupi@gmail.com

به حزب اتحاد

کمونیسم کارگری کمک کنید!

Bank : Wells Fargo Bank - N. America

Routing Number :

121 000 248

Account Number:

36 48 46 88 52

سرنگون باد جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!